



# بیست سال بعد از امیر کبیر

متضمن شرح اوضاع ایران و حوادث نیمه اول سلطنت ناصرالدین شاه قاجار

در رابطه با

مرحوم « مجدالملک » و کتاب انتقادی او :

## رسالة مجدیه

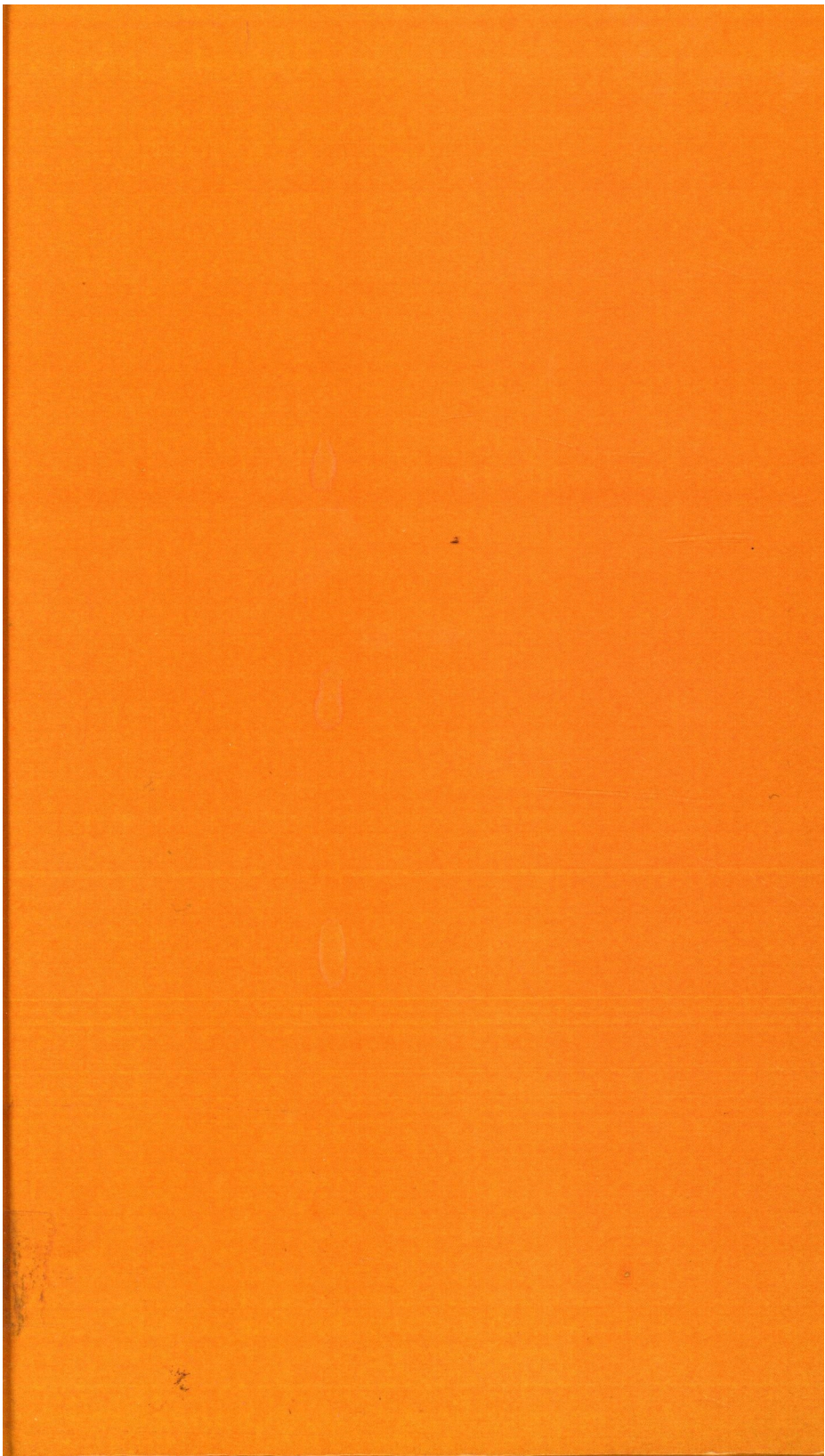
از

دکتر علی امینی

با تصحیح و مقدمه و توضیحات

فضل اله گرکانی





بیست سال بعد از امیر کبیر

علی

۱	۰۱
۳۵	۷





# بیست سال بعد از امیر کبیر

متضمن شرح اوضاع ایران و حوادث نیمه اول سلطنت ناصرالدین شاه قاجار

در رابطه با

مرحوم «مجدالملك» و کتاب انتقادی او :

## رسالة مجديه

از

دکتر علی امینی

با تصحیح و مقدمه و توضیحات

فضل اله گرکانی



# بیست سال بعد از امیر کبیر

متضمن شرح اوضاع ایران و حوادث نیمه اول سلطنت ناصرالدین شاه قاجار

در رابطه با

مرحوم «مجدالملك» و کتاب انتقادی او :

## رسالة مجديه

از

دکتر علی امینی

با تصحیح و مقدمه و توضیحات

فضل اله کرکانی









مرحوم مجدالملک

عکس از روی تابلوی آب و رنگ ( ۱۳۰۲ قمری ) کار شادروان  
میرزا عبدالمطلب نقاش‌باشی مستشار وزارت پست





## به خوانندگان

« ..... باتاکید توصیه می‌کنم، قبل از مطالعه  
متن کشف‌الغرایب، نخست مقاله

### بیست سال بعد از امیرکبیر

متمضمّن شرح‌حوادث نیمه‌اول سلطنت ناصرالدین‌شاه  
را بخوانند، سپس همزمان با مطالعه متن به  
توضیحاتی نیز که در ذیل صفحات یاد‌پایان کتاب  
آورده شده توجه دقیق بفرمایند .... »

از یادداشت مصحح

سازمان  
چاپ و نشرات اقبال

تهران - ۱۳۵۸





## فهرست کامل کتاب

موضوع	صفحه
بیست سال بعد از امیر کبیر . . . . .	۱
سخنی با خوانندگان (۱) . . . . .	۷۳
مقدمه چاپ ۱۳۲۱ . . . . .	۷۵
» » (۲) . . . . .	۸۷
یادداشت مصحح . . . . .	۱-۱۵
کشف الغرائب یا « رساله مجدیبه » . . . . .	۱۶-۹۹
فهرست و ترجمه آیات قرآن مجید . . . . .	۱۰۰-۱۰۱
» » عبارات و اشعار عربی . . . . .	۱۰۲-۱۱۶
فهرست اعلام . . . . .	۱۱۷-۱۳۱

+ + +

ترجمه لغات عربی مندرج در « رساله مجدیبه » به مجلدی  
جداگانه اختصاص یافته که بزودی منتشر می گردد



## بنام خداوند جان و خرد

از وطن پرستی ذاتی و روحیه اصیل خدمت به جامعه و مملکت ، و تقوای واقعی مذهبی و سیاسی تا آنچه بمناسبت زمان و برای ارضاء حس جاه طلبی یا یکه تازی و خودنمایی اختیار و اتخاذ می شود ، تفاوت از زمین تا آسمان است !

هستند کسانی که در شرایط مساعدی ، خدمت بنوع یادولت و مملکت را وسیله ترقی خویش و نیل به مال و جاه و مقام قرار داده اند اما چون در دوران قبل و بعد از مساعدت شرایط و بکام بودن روزگارشان می نگریم به این نکته پی می بریم که آن خدمات ، ناشی از تقوای اصلی و شرافت ذاتی نبوده بل وسایلی بوده اند که ایشان برای ارائه لیاقت های خویش و نالایق نشان دادن دیگران و ارتقاء به مقامات و بهره مندی از مناصب و مواجب و شاید هم ثبت نام خود در تاریخ ، بکار برده اند .

نه نظری به اشخاص دارم و نه غرضی باشخص خاص . از این گذشته اولاً معلوم نیست سندی که می خواهم بدان اشاره کنم تاجه



حد معتبر باشد ؛ ثانیاً معتمد که حتی المقدور نباید از این اصل منحرف شد که :

### اذکروا موتیکم بالخیر .

ولی چون قصدم آوردن مثالی و سپس وارد شدن در بحث اصلی است بذکر این نکته می پردازم که :

مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر انطباعات ناصرالدین شاه قاجار در زمان حیات خود مطلع ترین فرد به خصوصیات و سوابق و لواحق شاهزادگان قاجار و رجال دوره ناصری و در حقیقت « کارآگاه » سلطان صاحبقران بوده است . وی اعترافاتی درباره دوره های قبل و بعد از وزارت و صدارت یکی از رجال نامدار آن عصر از زبان خود او در کتاب « خلسه یا خواب نامه » بشرح زیر می آورد که خواندنی است :

۱- « پدرم با میرزا آقاخان صدر اعظم دوستی داشت - رشوتی باو دادیم - قونسولگری ایران در قفقاز را گرفتم [ ۱۲۷۵ قمری ] جنگ روس با عثمانی در گرفت . در مملکت قفقاز قحط و غلا شد و اسباب مشقت گردید - با میرزا صادق نوری که آن وقت در آذربایجان بود ساختم ، او از آن حدود بقیمت ارزان ، غله خریده به قفقاز می فرستاد - من بقیمت گران می فروختم و منفعت را برادرانه قسمت می کردیم - قریب یک صد هزار تومان از این راه فایده بردم . »

« بعد از عزل میرزا آقاخان نوری از صدارت به طهران آمده چون مایه بهم بسته بودم به وزیر مختاری اسلامبول نایل

شدم . . . . در پای تخت عثمانی بواسطه خصوصیت با صدور و  
وزرای آن دولت فایده گزافی عایدم شد . . . . . برادرم . . . .  
در حضرت سلطنت [ ایران ] اعتباری داشت و خدمت کلی بمن  
می نمود - او را فریتم و چنان معلومش داشتم که اگر بصدارت  
برسم ، اسم بامن و رسم با او خواهد بود . . . . .

۲- « از وزارت عدلیه و صدارت - بر حسب ظاهر - غرض  
و طمع را کنار گذاشته بودم . در مراجعت از گیلان که حکم مار  
زخمی داشتم و فهمیده بودم که این تدلیس ها و تلبیس ها و حقه -  
بازی ها بخرج نمی رود ، باید علاینه رشوه گرفت و آشکارا خیانت  
کرد ، سبک سابق را متروک داشته این مسلک را اختیار کردم .  
آنچه گفته شد ، منحصر به این رجل عهد ناصری نبود .  
چون به سجایای بسیاری از شاهزادگان و اعیان و رجال دیوان  
نظر دقت بیفکنیم نوعی فساد یا گونه ای انحطاط می بینیم که اثر آن  
را در عقیم ماندن طرح ها و نقشه های اصلاحی ، و گشوده شدن  
زبان انتقاد در برخی از روشنفکران باتقوی و متدین که دخالتی  
در امور حساس نداشتند و از وجود آنان در حاشیه کارها استفاده  
می شد می توان دید .

\* \* \*

برای ورود در بحثی که هدف آن ، ادای سخنی چند درباره  
کتاب **کشف الغرایب** یا « رساله مجدیبه » و نویسنده اش مرحوم  
حاج میرزا محمدخان **مجدالملک** والد ماجد مرحوم حاج میرزا  
علی خان **امین الدوله** ( صدر اعظم مظفرالدین شاه قاجار و پدر

بزرگ این جانب ) است از سه سنه تاریخی بتقویم قمری باید یاد کرد :

نخست - سال ۱۲۶۷ که سال ایجاد دار الفنون و آخرین سال صدارت مرحوم میرزا تقی خان امیر کبیر است .  
بعد - سال ۱۲۷۷ متضمن واقعه شکست ایران در قضایای مرو و سال قحطی و وبا و گرفتاری های دیگر .

سپس - سال ۱۲۸۷ که باز هم سال قحطی و وباست و مرحوم مجد الملک رساله کشف الغرایب را در همین سال برشته تحریر در آورده است .

تأکید بر این سنوات فقط از نظر اهمیت آنها نیست ، بل ذکر آنها بیشتر از لحاظ تعیین بدایت یا نهایت دوره هائی مشخص از عهد سلطنت ناصرالدین شاه است که مثل هر قسمت بندی دیگر اعتباری است یعنی هر کس می تواند جریان های تاریخ را ، هر طور که برای تشریح وضع مفیدتر و مؤثرتر است ، به دوره هائی تقسیم کند .

**میرزا تقی خان** ( بعداً : امیر کبیر ) ، « ناصرالدین میرزا ولیعهد را [ از آذربایجان ] به طهران حرکت داد و وسایل استقرار سلطنت او را فراهم آورد و با مقام صدارت عظمی به رتق و فتق امور پرداخت و دستگاه دولت و دربار را دقیقاً تحت نظارت قرار داده مستمری های بیجا را قطع کرد ، امور مالی کشور را متمرکز ساخت ، مالیات های معوقه را وصول کرد ، قشون را منظم نمود .  
با دول همسایه روابط سیاسی بر اساس دوستی متقابل دایر

### کرد و قیود سیاسی را درهم شکست .

با تأسیس دارالفنون و استخدام معلمان اروپائی بنیاد فرهنگ نو را ریخت . اما مخالفان او از پای ننشستند تا شاه را وادار به عزل و تبعید وی به کاشان و صدور حکم قتل او کردند .<sup>۱</sup>

از همین چند سطر می توان به میزان ترقی خواهی مرحوم امیر کبیر پی برد ، ترقی خواهی اصیل ، آن نوع ترقی خواهی که ریشه تاریخی دارد و رسالت پیشگامی و پیشوائی جامعه ای است متحول و پویا بسوی زندگی مادی بهتر و حیات معنوی سعادت مندتر ! ترقی خواهی امیر کبیر نه غرب گرائی بود نه تقلید از روس یا انگلیس .

صدارت او سه سال و دو ماه بیشتر طول نکشید . یعنی نگذاشتند طول بکشد . اما او در همین مدت ناچیز قدم اول را در مسیر ترقی ایران برداشت یعنی کارها را تابع نظم و قانون نمود . رشوه و توصیه و خودسری حکام و همه آنچه را که مخل نظم است برانداخت و دست کم فرق عمده ای را که میان سلطنت مستبد ایران و حکومت استبدادی سایر ممالک ( مثلاً : روسیه ) وجود داشت از بین برد ، باین معنی که حکومت مستبد « نامنظم » ایران را به يك حکومت مستبد « منظم » بدل کرد . دیگر هر حاکم یا والی نمی توانست در قلمرو خود بهر نحو که دلش می خواهد استبداد رأی بخرج دهد . همه حکام و ولایه ناگزیر بودند دستورهای مرکز را

۱- فرهنگ فارسی دکتر محمد معین ( اعلام ) .



رعایت و اجرا کنند . مرحوم امیر کبیر در سیاست خارجی خود نیز با همین روحیه عمل می کرد و طبیعی است که در شرایط آن زمان ، این سیاست نه صد در صد مطابق میل بویتانیا بود نه مطلقاً  
باب طبع امپراطوری کبیر روسیه !

از عهدنامه ترکمانچای تا صدارت مرحوم امیر کبیر بیست سال فاصله است ( ۱۲۴۴ تا ۱۲۶۴ قمری ) . قبل از آغاز جنگ های ایران و روسیه در زمان فتح علی شاه قاجار - اروپائیان ، ایران را بعنوان دروازه شرق می نگریستند اما پس از عهدنامه گلستان و ترکمانچای ، بریتانیا که خود سرگرم سازمان دادن به کار هندوستان بود متوجه شد که دولت روسیه به ایران بعنوان دروازه هند می نگرد !

در این شرایط هیچ يك از دو دولت بریتانیا و روسیه مایل نبودند ، دولت ایران در کمال استقلال و اقتدار باشد . هر يك جداگانه از وجود يك حکومت مستقل و مقتدر در ایران بیمناک بودند .

بریتانیا یا روسیه موقعی امکان داشت که به وجود يك حکومت وطن پرست و مقتدر تن در دهد که از اتحاد و همکاری مادی و معنوی آن حکومت با خودش اطمینان داشته باشد و طبیعی است که بفرض محال - اگر چنین وضعی هم می توانست تحقق یابد - آن دولت معظم دیگر ( روسیه یا بریتانیا ) مانع پذیرفتن چنین

---

۱- از منابع خارجی به نقل آقای فضل الله گرکانی در « ایران در

پدیده‌ای می‌گردید .

امیرکبیر شناخته شده‌تر از آن است که من بگویم یا صاحب-  
قلم‌ها بنویسند . این چند سطر را از آن جهت در مورد آن دوره  
نوشتم که اولاً در مسیر پی‌جویی موضوع این نوشته ، یادآوری از  
افکار و طرز عمل آن مرحوم و خصوصیات عصر او ضرورت  
داشت . ثانیاً خواستم اذهان را متوجه این نکته کنم که چنین صدر-  
اعظمی در چنان اوضاع و احوالی تاچه حد در انتخاب مأمورانی  
که باید به‌خارج - بخصوص روسیه و بریتانیا - اعزام شوند دقت  
و وسواس بکار می‌برد !

وطن پرستی و ایران دوستی ، دیانت و تقوی ، متانت و  
جهت اخلاقی ، دانش و پرورش کلی و عمومی ( آنچه در اصطلاح  
دیگران Culture Générale گفته می‌شود ) اصلی ترین سجایا  
و صفات مأموری بشمار می‌آید که باید رهسپار روسیه و سایر  
ممالک مهم گردد .

**میرزا محمد خان** (بعداً : مجدالملک) تافته و بافته‌ای است  
از این قماش . وی در سن چهل و دو سالگی از طرف امیرکبیر  
انتخاب و به روسیه (قفقاز) اعزام شد و به کنسولگری حاج‌طرخان  
منصوب گردید .

پس از قتل امیرکبیر ( ۱۲۶۸ قمری - حمام باغ فین در  
کاشان ) ، ایران در ۴۵ سال باقی سلطنت ناصرالدین شاه ،  
صدراعظمی چون او در رأس کارها ندید : - یا تجدد طلب و  
اصلاحگر جاوه می‌کردند ولی معلوم نبود تاچه اندازه واقعاً وطن‌خواه

و باتقوی هستند چون حاج میرزا حسین خان سپهسالار- یا محافظه کار و سُنّت گرای بودند اما قدمی در راه بهبود زندگی مردم و ترقی معارف بر نمی داشتند همچون میرزا یوسف مستوفی الممالک (دوم) تعارض این دونفر بخصوص از این حیث نمایان بود که اولی طرفدار ورود تمدن و تکنولوژی اروپا به ایران بود که نقطه شروع و گسترش همین وضع بشمار می آمد که ما امروز از آن به **غروب زدگی** تعبیر می کنیم و دومی دشمن بطنی و صلبی باز شدن پای اروپائیان به ایران بود اگر چه برای پیشرفت بهداشت و بهزیستی و طب و داروسازی باشد. از این دو نمونه بدتر ، صدراعظم هائی بودند که نه سنجیه این را داشتند و نه خاصیت آن را ، همچون میرزا نصرالله خان معروف به **میرزا آقاخان نوری** اعتمادالدوله نخستین صدراعظم پس از میرزا تقی خان امیرکبیر که از دسیسه بازان و توطئه گران قتل آن مرحوم بود و بعد از او برمسند او تکیه زد یا **میرزا علی اصغر خان امین السلطان** آخرین صدراعظم ناصرالدین - شاه که بروایت مشهور ، در توطئه قتل ولی نعمت خویش نیز بی دخالت و تأثیر نبود !

آننگلو فیلی بدان معنی که مصلحت مملکت در همکاری با انگلستان و جلب مساعدت و خیر خواهی آن ، دانسته شود يك خط مشی سیاسی است و بهر حال با « عامل انگلیس بودن » فرق دارد. روسوفیلی و آمریکو فیلی هم همینطور. غالب این چهار صدراعظم که نام برده شدند چنان « روش تسلیم » در مقابل انگلیس یا روس داشتند که اصطلاح « دست نشانده » در مورد آن ها

( بجز مستوفی الممالک دوم که از این نظر و همه نظرهای دیگر وضع خاص داشت ) صدق می کند . هیچ يك از این چهار تن از امانت و دیانت و تقوی بمعنای واقع کلمه بهره مند نبودند البته در این جا نیز حاج میرزا حسین خان سپهسالار وضع خاص و تا حدی استثنائی می یابد که هیچ کس در باره دوران وزارت و صدارتش ، از لحاظ فساد و رشاء و ارتشاء تهمتی باو وارد نساخته است .

از بازگوئی این دونکته شرم دارم که مورخان معاصر در مورد میرزا آقاخان نوری ( صدراعظم ایران در دورانی که ناصرالدین شاه جوانی بوده است بیست یا بیست و پنج ساله و از لحاظ زن بارگی و خوشگذرانی بالطبع زیادت طلب ) و میرزا علی اصغر خان امین السلطان ( صدر اعظم ایران در دورانی که ناصرالدین شاه ، مردی بوده است شصت یا شصت و پنج ساله و از لحاظ زن و مسائل جنسی بالطبع کم هوس و نارسا ) در کتب خود آورده اند .

ولی چون گفته آنان مستند به مدارکی است که ذکر کرده اند طفره من از بازگوئی ، هیچ متهمی را میری نخواهد ساخت . خلاصه اظهارات ، این است که اولی کمبود ناصرالدین شاه را ، از لحاظ زن ، تدارک می کرده و دومی کمبود زن های جوان شاه را ، از نظر احتیاج به مرد ، جبران می نموده <sup>۱</sup> و لابد هر دو از

---

۱ - تفصیل در جلد اول و دوم « سیاستگران دوره قاجار » از مرحوم

خان ملک ساسانی .



طریق آشنائی با این زن‌ها از خیالات پنهانی ارباب خود آگاه می‌شده‌اند!

البته این میرزا آقاخان پس از اتکاء به مسند امیرکبیر شروع می‌کند به تصفیة دستگاه از عناصر مؤمن و وفادار به آرمان‌های آن مرحوم. و مسلماً یکی از این عناصر میرزا محمدخان مجدالملک بوده است که قاعده<sup>۱</sup> باید به طهران فراخوانده شود. همین طور هم می‌شود. آن قدر زمانی برانتصاب میرزا آقاخان به صدارت عظمی برنیامده بود که مجدالملک را احضار کردند. نه برای ارجاع شغل مهم‌تر، دست کم برای مدتی معزولی و محرومی!

اسنادوزارت امور خارجه<sup>۱</sup> نشان می‌دهد که میرزا اسعیدخان دبیر مهم خارجه در صدارت میرزا آقاخان در تاریخ ذوالحجه ۱۲۶۸ (سال قتل امیرکبیر) نامه زیر را به میرزا آقاخان کنسول حاج طرخان نوشته است:

« . . . . . این اوقات ، حرف‌های بی‌معنی و اطوار خلاف از آن برادر مکرم مذکور می‌شود که به هیچ وجه من‌الوجوه با معقولیت و کاردانی شما مناسب نیست . . . . . زهی بی‌انصافی و بدبختی که پاره‌ای حرف‌های غیر مناسب و راست یا دروغ متذکر شود . . . . . گلی از برای شما آب گرفته شده بود که اگر بکار می‌رفت ابدالدهر ضایع و رسوا بودید و بالمره سلب اعتبار از شما شده بود عالی‌جاه میرزا عباس سبب رفع آن شد . . . این بار

---

۱- به نقل آقای فریدون آدمیت در « اندیشه ترقی »

در خدمت اولیای دولت قاهره رفع اشتباه کردم ولیکن همیشه این  
طورها ممکن نباشد. . . امروزه پیش نمی‌رود. . . اگر ترك آن  
حرفها نشود به درك اسفل معلق و به نار جهنم مبتلا خواهید  
شد. »

تهدید آن قدر شدید است که علت صدور نامه را چیزی جز آنکه  
میرزا محمدخان (مجدالملك) - من باب مثال - انتقاد و سرزنشی  
در باره قتل مرحوم امیرکبیر و انعکاس این فاجعه در صفحات  
جرائد حوزه مأموریت خود کرده باشد یا - باز هم من باب مثال -  
ایراد و اعتراضی به دولت و شخص میرزا آقاخان نوری متوجه  
ساخته باشد، نمی‌توان دانست.

از منشآت آن مرحوم و قرائن دیگر برمی‌آید که او با  
نرمخوئی بيمورد و « باری، بهر جهت کردن » و این حرف‌های گانه  
بوده بنابراین بعید نیست به تهدید وزارت « دول خارجه » پاسخی  
فرستاده باشد. این موضوع روشن نیست. از مطالبی هم که  
محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در مجلدات مختلف مرآة البلدان  
راجع به مرحوم مجدالملك آورده<sup>۱</sup> کم و کیف عزل و نصب‌ها  
را نمی‌توان استنباط کرد. همین قدر معلوم است که احضار  
مجدالملك به طهران و عزل او از کنسولای حاج طرخان، چندی  
پس از صدور نامه مورد سخن صورت پذیرفته است!

منظور من نوشتن تاریخ عهد ناصری یا - حتی - شرح حال

---

۱- به نقل مرحوم سعید نفیسی در مقدمه چاپ ۱۳۲۱ «کشف الغرایب»

یا « رساله مجدیة »

مرحوم مجدالملک نیست . دیگران هر دوی این کارها را ، مفصلتر از آنچه من در این جا مجال داشته باشم انجام داده‌اند . مقصود من اشاره به اوضاع و حوادث مهمی است که در استحکام مبانی اخلاقی و اجتماعی آن مرحوم اثر قطعی داشته و حتی آثاری در در خلال تراوش‌های قلم او در کشف الغرائب بجا گذاشته‌اند .

اینک نظری به وقایع آن روزگار در بیست سالی که از عزل امیرکبیر (محرّم ۱۲۶۸) تا تحریر کشف الغرایب گذشته است می‌افکنیم :

حقیقت آن است که صدارت میرزا تقی‌خان ، هرچقدر از نظر ملت و مملکت ایران ، مناسب و حتی برای تحقق افکار ترقی خواهانه و اجراء اصلاحات ، لازم و ضروری بوده ، همان قدر از نظر منافع افراد مؤثر هیئت حاکمه در شرایط بعد از عهدنامه ترکمانچای و وضع ایران آنروز در میان دو دولت استعماری بزرگ ، و صله‌ای بوده است ناجور !

امثال اله یارخان آصف الدوله که حتی از محمد شاه قاجار تسوق داشته ، او را بجای حاج میرزا آقاسی بصدارت بگمارد و صدر الممالک و میرزا آقاخان نوری و دیگران ، همه این‌ها قبای صدارت را پس از محمد شاه و حاج میرزا آقاسی به قامت خود رسا و برازنده می‌دانستند و وقتی دیدند میرزا تقی‌خان بر این مسند تکیه زد ، اخلاصها کردند و آشوبی هم براه انداختند که فائده‌ای نبخشید . میرزا آقاخان که بیش از همه آن‌ها نان را بنرخ روز می‌خورد در ظاهر روش همکاری و اتحاد را پیش گرفت

حسن خان سالار که از طرف پدرش آصف الدوله برخراسان حکم می‌راند و کوس لمن الملك می‌زد (و حمزه میرزای حشمت الدوله - برادر محمد شاه و عموی ناصرالدین شاه هم - که از جانب حاج میرزا آقاسی به قلع و قمع او اعزام شده بود کاری از پیش نبرده بود) در مقابل نیروی اعزامی از طرف میرزا تقی خان بفرماندهی سلطان مراد میرزا (عموی دیگر ناصرالدین شاه) از پای درآمد و در خواجه ربیع مشهد دفن گردید<sup>۱</sup> صدرالممالک تبعید شد، خلاصه مدعیان صدارت و مزاحمان حکومت مرکزی، بقول معروف: هریک از گوشه‌ای فرارفتند!

اما کینه توزی و جاه‌طلبی میرزا آقاخان نه بدان حد بود که با وجود اتخاذ روش تسلیم و اتحاد در ظاهر و بطور موقت، در خفا و در فرصت‌های مناسب از اغوا و تحریک نکته‌ای فروگذار کند. وی تبعیت انگلستان را نیز داشت و این، قطعاً عامل مهمی برای پیشرفت کار او بود. بند و بست او با مهد علیا (جهان خانم، مادر ناصرالدین شاه) عامل مهم دیگری در اجراء نقشه‌هایش بحساب می‌آمده. از شگردهای کار او برای بیرون کردن حریف از میدان، و عملی ساختن خیالات و افکارش یکی این بوده که ناصرالدین شاه را از اقتدار حریف یا کسی که مانع اجراء مقصد و منظورش بشمار می‌آمده بیمناک گرداند، باین معنی که مثلاً به شاه القاء کند که میرزا تقی خان امیر کبیر قصد دارد سلطنت را از او انتزاع و بخود اختصاص نماید یا سلطان مراد میرزا حسام السلطنه

---

۱ - تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه، نوشته مرحوم عبدالله مستوفی

(پس از رفع غائله حسن خان سالار و حتی فتح هرات) اگر کار تسخیر هندوستان را هم تمام کند قطعاً بفکر خواهد افتاد تا برادر - زاده خود (ناصرالدین شاه) را از تاج و تخت بیندازد و خود امپراطور ایران و هند شود! بهتر است در مورد دو نکته اخیر - ولو مستقیماً مربوط به موضوع این مقال نباشد - کمی قائل به تفصیل شویم:

میرزا آقاخان نوری و همدستان داخلی و خارجی او پس از آن که شاه را به عزل امیرکبیر متقاعد ساختند از این امر بیمناک بودند که مبادا خیانت و بی کفایتی آنها و دوام نیافتن پیشرفت های دوره امیرکبیر و شروع مجدد بی نظمی ها، ناصرالدین شاه را بفکر بیندازد که او را از نوبه صدارت انتخاب نماید. می گویند: بعد از فرستادن امیر به کاشان اول حرفی که میرزا آقاخان با محارم خود بمیان گذارده، این جمله بوده است:

«تا میرزا تقی خان زنده است من نمی توانم قلمدان او را در جیبم بگذارم!»

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه می نویسد: میرزا آقاخان برای قبول صدارت دو عهد از شاه گرفت: یکی اعدام میرزا تقی خان - دیگر امنیت جانی در موقع عزل برای خودش»

مرحوم حاج میرزا علی خان امین الدوله می نگارد:

دشمنان میرزا تقی خان یا دشمنان ایران با خود اندیشیدند که اگر

---

۱ - خاطرات میرزا حسن خان نایب الوزاره بنقل مرحوم خان ملک

او زنده بماند شاه را به او عقیدت راسخ است دیر یا زود او را باز بسر کار و مسند صدارت خواهد کشید خدیعت‌ها کردند تا خون میرزا تقی خان ریخته شد و جان‌ش به میرزا ابوالقاسم قائم مقام که مخدوم او بود پیوست و در این کار رضا و امضای ناصرالدین شاه اولین خطیئه او بود که خود بارها انگشت حسرت می‌گزید.

«امیر کبیر در تربیت شاه جوان خیلی اهتمام می‌کرد و می‌خواست وظیفه انابکی (آتابیوکی) را بطور کامل ادا کند، شاید در پاره‌ای موارد نصیحت و پندی را که باید به لجن ملایم به عرض شاه برساند آمرانه و بطور تحکم ایراد می‌کرد. منتظر الصداره‌ها و آن‌ها که وجود این مرد کار را منافی اغراض خود می‌دانستند تحکم‌های او را در نزد شاه بی‌تجربه بقصد توهین وانمود و به داعیه سلطنتش متهم کردند و توجه عمومی را که حقاً بجانب امیر کبیر معطوف شده بود شاهد قرار دادند و شاه را از او مرعوب نمودند.»

«متحدین، مادر شاه - مهد علیا - را با خود همراه کرده بودند . . . . آن‌ها می‌دانستند که مرد کارهای امیر کبیر نیستند بی‌اقدامی او که بدون توطئه - آرام - در کساشان نشسته است و بی‌کفایتی آن‌ها بزودی حقیقت را بر شاه روشن می‌کند و کلاه آن‌ها را پس معرکه خواهد گذاشت . . . مردم هم که این عزل و

۱ - چاپ دوم خاطرات سیاسی امین الدوله - صفحه ۱۰

۲ - تاریخ اجتماعی قاجاریه بقلم عبدالله مستوفی - چاپ دوم



نصب را نپسندیده بودند در گوشه و کنار ناخشنودی‌هایی اظهار می‌کردند . . . .

. . . متحدین ، بشاه این‌طور فهماندند که ، تا این مرد زنده است او نباید به تاج و تخت خود اطمینان داشته باشد و از پای نشستند تا این مرد کار از سر جان برخاست <sup>۱</sup>»

ناصرالدین شاه که در این هنگام فقط بیست‌سال داشت فرمان قتل امیر کبیر را بدین نحو صادر و اجراء آن را بعهده حاج علی‌خان مقدم ( پدر محمدحسن خان اعتمادالسلطنه ) که مقام و منصب فراشبازی گری دستگاه سلطنت را خود امیر کبیر برایش ترتیب داده بود گذاشت :

«چاکر آستان ملائک پاسپان ، فدوی خاص دولت ابد مدت ، حاج علی‌خان پیشخدمت خاصه فراشبازی دربار سپهر اقتدار ، مأمور است که به فین کاشان رفته میرزا تقی خان فراهانی را راحت نماید و در انجام این مأموریت بین الاقران مفتخر و به مراحم خسروانسی مستهضر بوده باشد <sup>۲</sup>»

حکم قتل در ۱۸ ربیع الاول ۱۲۶۸ اجرا می‌شود و لکه‌ای بردامان رژیم استبداد و حکومت دیکتاتوری و خود کامگی می‌گذارد که امحاء آن با گذشت هر قدر مدت و زمان از حیز امکان بیرون خواهد ماند !

---

۱ - تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه (عبداله مستوفی)

۲ - به نقل آقای ایرج افشار در ذیل صفحه ۱۰ خاطرات سیاسی

از حوادث اوایل صدارت میرزا آقاخان نوری که به نتایج آن نیز در کتاب **کشف الغرایب** اشاراتی رفته است توطئه سوء - قصد به ناصرالدین شاه است : « در نیاوران شمیران ، موقعی که شاه برای رفتن به شکار ، تازه بر اسب خود سوار شده بود چند نفر از پیروان **میرزا محمد علی باب** . . . بعنوان دادن عریضه خود را به ناصرالدین شاه رساندند و یکی دو تیر تپانچه برای او رها کردند . . . چند ساچمه ببدن شاه اصابت کرد . . . ملتزمین رسیدند و آن‌ها را دستگیر کردند و محل اجتماع محرکین را یافتند و عده زیادی از آن‌ها [ بوضع فجیعی که در کتب تاریخ، بشرح آمده و اجمالی از آن‌ها در کتاب‌های *Massacre en Perse* اثر نیکلا و *Prince Sans Histoire* نوشته خانم **امینه پاکروان** ذکر شده است ] اعدام شدند . در ولایات هم هرجا تجمعی می کردند بامر شاه جمعیت آن‌ها را متفرق و رؤسای آن‌ها را اعدام می کردند. امادهمین وقت ... **میرزا حسینعلی نوری** و **میرزایحیی نوری** . . . نجات یافته و به بغداد - سپس به عکا - رفته اند . »

این که بعضی‌ها، توطئه را بدخالت میرزا آقاخان و زیرسرخود او دانسته و حتی نسبت داده اند که او خیال داشته « در صورت کشته شدن شاه **پسر یک ساله جیران** [ دختر محمد علی تجریشی ] را **شاه کنند** و خود میرزا آقاخان **فایب السلطنه** شود » خدا عالم است اما در این شك نیست که ماجری از تاریخ و قوع ، بهانه‌ای داد بدست هر مأمور اخاذ یا هر کس که با دیگری خورده حساب شخصی

یاسیاسی داشت تا از طریق ایراد تهمت انحراف یا الحاد با طرف خود تصفیة حساب کند. مرحوم حاج میرزا محمدخان مجدالملک چند بار در کتاب **کشف الغرایب** به انتقاد شدید از این نوع فساد دست زده است .

پیش از وقوع جنگ‌های روسیه و عثمانی ، نماینده خاصی از طرف دولت روسیه برای مذاکرات محرمانه‌ای با شاه بمنظور جلب مساعدت ایران در این منازعه ، بکشور ما آمد با قید این که از موضوع مذاکره مطلقاً اطلاعی به میرزا آقاخان داده نشود ( روس‌ها یقین داشتند ، اگر او به موضوع مذاکره پی ببرد، دولت بریتانیا از کتم و کیف مذاکره و مواضعه مطلع خواهد شد ) اما سوءظن سفیر دولت عثمانی به این ملاقات ، موجب شد که او شاه و دولت را به قطع رابطه و عزیمت بوطن تهدید کند . بساین ترتیب ناصرالدین شاه مجبور شد میرزا آقاخان را در جریان ماقوع بگذارد: وی شاه را از تعقیب این نقشه منصرف کرد ولی قرارداد با روس‌ها بسته شد و در اجراء قرارداد ، قشون بصوب **کرومانشاه** و **بایزید** و **ارزنه‌الروم** اعزام گردید. شاه نیز بطرف **سلطانیه** حرکت کرد و میرزا آقاخان مبلغ **یک کروور تومان** از بابت مخارج این کار از روس‌ها پول گرفت اما نه به قرارداد عمل شد نه سیاست عاقلانه و ثابت و سازنده‌ای نسبت به عثمانی و فرانسه و بریتانیا اتخاذ گردید . در نتیجه ، هم روسیه رنجید و وزیر مختار خود را احضار کرد و هم روزنامه **تسایمز** لندن بمناسبت نماینده جدید انگلستان به ایران ( که پس از فاش شدن موضوع معاهده سری

ایران و روسیه صورت می گرفت ) نوشت : « وزیر مختار جدید انگلیس با این نظریه طهران می رود که پادشاه ایران را به اطاعت در آورد ! »<sup>۱</sup>

در کتب تاریخ نوشته اند که : « پرنس **دالگوراک**ی - وزیر مختار روسیه - احضار شد و از ایران رفت و صدراعظم اصرار داشت که شاه قرارداد سّری خود را با روس ها برهم بزند ولی شاه امتناع داشت و از صدر اعظم ظنّین شده بود . بعدها نیز هر وقت صدراعظم با يك نماینده خسارچی خلوت می کرد **حاج علی خان فراشبازی** [ پدر محمد حسن خان اعتمادالسلطنه ] در آن مجلس حضور پیدا می کرد ! »<sup>۲</sup>

اگر داده امور، به کف مردکاردان و با کفایت و وطن خواه و دلسوزی بود چه بسا بطریقی عمل می شد که دست کم قسمتی از تحمیلات عهدنامه های گلستان و ترکمانچای زائل و کان لم یکن شود بی آن که دولت ایران ضرر و زیان قابل ملاحظه ای بعهده بگیرد .

آثار بی کفایتی و « به ساز این و آن رقصیدن » در مرحله بعد بارزتر و آشکارتر است : مرحله انتزاع افغانستان و ترکستان از ایران !

قبلا گفتیم که از روش های خود خواهانه و ایران برانداز میرزا آقاخان یکی این بود که برای رسیدن به مقام یا برای حفظ مقام ، کوشش می کرد ناصرالدین شاه و دیگران را نسبت به

شخصیت‌هایی که وجودشان منشأ اثر بود بدبین کند . بخصوص سعی می نمود بهر وسیله که ممکن باشد این قبیل اشخاص را بعنوان این که برای تاج و تخت خطر دارند از چشم شاه بیندارد . دوقره از این موارد ذکر ، و قرار شد برای هر دو قره تفصیل بیشتری ادا شود . به این وعده در مورد امیر کبیر وفا شد اینک ضمن اشاره به داستان ازدست رفتن افغانستان تفصیل مورد دوم نیز ادا خواهد گردید :

**افغانستان تا حدود سال ۱۲۷۳** دارای سه مرکز قدرت ( هرات ، کابل ، قندهار ) و خراجگزار دولت ایران بود . حمزه میرزا - عموی ناصرالدین شاه که در صدارت حاج میرزا - آقاسی نتوانسته بود فتنه حسن خان سالار را سرکوب کند بصورت فرار ، همراه یارمحمد خان حاکم هرات عازم افغانستان گردید . در این هنگام **امیردوست محمدخان** حاکم کابل بود و **قندهار** تحت حکومت **کهندل خان** قرار داشت . کمپانی **هند شرقی** که شرکتی بود انگلیسی تقریباً تمام هندوستان را در اختیار داشت . این کمپانی نیروئی نظامی تشکیل داده بود مرکب از **سپاهی Sepoy** های هندی و افسران و فرماندهان انگلیسی - ولسی امور خارجی کمپانی از قبیل کشتی رانی ، جنگ ، مذاکره با دولت‌ها و نظایر این کارها را دولت بریتانیا از طرف کمپانی انجام می داد . گسترش قلمرو حکومت روسیه در جهت ایران و ترکستان ( که آن نیز خراجگزار ایران بود ) و آسیای مرکزی ، بریتانیا را برآن داشت که از **امیردوست محمدخان حکمرانی** برای تمام افغانستان

و متحدی برای خویش بسازد. سال‌ها قبل، شایع شده بود که امیر دوست محمد خان در فکر عقد اتحادی با دولت روسیه است. بریتانیا با قشون‌کشی به افغانستان و اشغال کابل توانست فکر و نقشه دوست محمد خان را عوض کند. یارمحمد خان نیز بعلت داشتن احساسات ضد انگلیسی و ارتکاب برخی کارهای بیهوده تغییر یافت و شاهزاده محمد یوسف که در مشهد می‌زیست با رضایت سرجنبان‌های هرات و موافقت ایران بجای او برقرار شد. اما این شخص نیز بعلت کشتن یارمحمد خان و مادر و خواهرش و همدست شدن با امیر دوست محمدخان نتوانست موافقت ایران را بنفع خود نگاه دارد، در نتیجه سلطان مراد میرزا که پس از سرکوب کردن غائله سالار و فتح خراسان، بحق لقب حسام السلطنه گرفته بود بدو با اعزام سام خان و بعداً با عزیمت خود - همراه قوای موجود و نیروئی که از طهران فرستاده شده بود هرات را تصرف کرد و دستور داد درمجامع و مساجد باسم ناصرالدین شاه خطبه خواندند و هم بنام او سکه ضرب کردند و . . . و . . .

یک ماه پس از فتح هرات - یعنی در ۲۱ ربیع‌الاول ۱۲۷۲ - انگلیس‌ها ( برای ترساندن حسام السلطنه و ناصرالدین شاه ) چند کشتی بادی و جنگی ببوشهر آورده عده‌ای سرباز بحری پیاده کردند ( و نظیر همین کار را یک ماه بعد در محموره آن روز و خرمشهر امروز تکرار نمودند ) ، « میرزا آقاخان خود را دست‌پاچه و وحشت زده نشان داد و از بی حساب بودن قوای انگلیس و



اشغال سراسر خاک ایران بعرض شاه رسانید « متقابلاً » حسام - السلطنه قاصدهای باد پیمای به طهران فرستاد و نوشت که از آمدن کشتی‌های انگلیس نگران نباشید . انگلیس‌ها هرگز نمی‌توانند از **برازجان** بالاتر بیایند . وی بعداً نیز ضمن ارسال **فتح نامه** عریضه خاصی به شخص شاه نوشت که چون سپاهیان کمپانی هند شرقی بر کمپانی و افسران بریتانیا شوریده‌اند اگر اجازه می‌فرمائید با

**همین قشونی که همراه دارم به هندوستان بروم !**

میرزا آقاخان در نزد شاه سعایت‌ها کرد و دلایل و شواهدی

آورد که **اگر حسام السلطنه بهندوستان برود سلطنت ایران را**

**هم برایگان بدست خواهد آورد !!** «<sup>۲</sup>

در حالی که شورش سپاهی‌ها بشدت رسیده بود **فرخ‌خان غفاری** که از طرف دولت ایران مأمور عقد معاهده صلح با انگلستان شده بود در ۲۴ جمادی الاولی ۱۲۷۳ وارد **پاریس** شد و در هفتم رجب ۱۲۷۳ عهدنامه را امضا نمود .

ایران تعهد کرد **هرات** را تخلیه نماید و هیچ‌گونه حقی در خاک افغانستان برای خود قائل نباشد . بریتانیا نیز تعهد نمود بوشهر و محمره را تخلیه کند . بموجب این عهدنامه ایران و بریتانیا یکدیگر را دو دولت **کامله الوداد** شناختند و ایران مجبور شد ، همان حقوقی را که پس از عهدنامه **ترکمانچای** برای اتباع روسیه قائل شده بود ، برای بریتانیا نیز قائل شود .

۱ و ۲- نوشته‌های سلطان مراد میرزا حسام السلطنه به نقل مرحوم

خان ملك ساسانی .

تاریخ عین الوقایع تألیف محمدیوسف خان هراتی می نویسد:

« انگلیس ها به میرزا آقاخان نوری صدر اعظم رشوه‌ای وعده کرده بودند و او خیال پادشاه ایران را از ضبط هرات منصرف نمود و حکمی به مرحوم حسام السلطنه نوشت که هرات را تخلیه نموده به مشهد برگردد تا دولت انگلیس دست از محاربه بنادر فارس بردارد .

مرحوم حسام السلطنه در جواب نوشت که : حال سزاوار نیست دولت ایران هرات را تخلیه نماید زیرا خسارت فوق العاده متحمل شده ایم و آنگاه بسیاری مردم قزلباشیه که تقیّه در طریقه خود داشتند آشکارا شده اند و خرابی و صدمات کلی از هر حیث و هر جهت بدولت و ملت ایران فراهم می شود ولی میرزا آقاخان صدر اعظم که تصمیم گرفته بود هرات را بدولت انگلیس واگذار کند در جواب حسام السلطنه نوشت :

معلوم می شود ، شما را خیال سلطنت و پادشاهی بسر افتاده است که در هرات مانده جواب تعلیقه دولت را اینطور داده اید .

اگر خود را جزء دولت ایران و خیر خواه پادشاه می دانید فوری هرات را تخلیه نموده به مشهد برگردید ! »  
و محمد حسن خان اعتماد السلطنه در « خواب نامه یار و یای صادق »  
اعتراف زیر را از قول میرزا آقاخان می آورد :  
« در آن واقعه خیلی به ایران خسارت وارد آمد . . . .

برای آنکه فرخ خان را هم دور کرده باشم . . . وی را مأمور فرنگ کردم اما میل نداشتم کار یزودی به انجام برسد بلکه مهما ممکن ، استخوان را لای زخم می خواستم . برخلاف مقصود و منظور من ، او خود پولی از انگلیس گرفته با اتباعش این کار را کردند . . . اگر شتاب نکرده بودند فتنه و بلوای هند بروز کرده بود و انگلیس ها مستأصل می شدند . . . هرات را واگذار نمی کردیم و بنادر خود را مسترد می نمودیم بلکه به قسمت بزرگی از افغانستان دست می انداختیم و خسارت جنگ قابلی هم از دولت انگلیس می گرفتیم .

**... افسوس که هرات از دست رفت - حق ثابت ما در افغانستان باطل شد . . . خود می گویم که این کار به غرض شخصی بود نه از روی دولت خواهی . همین قدر شد که چندی عزل مرا پس انداخت . چیزی نکشید که مسند را از زیر پایم کشیدند و مرا به خاک نشانندند .»<sup>۱</sup>**

حسام السلطنه پاداش خدمت لیاقت را چنین دریافت کرد که از خراسان احضار شد . آنگاه فریدون میرزا فرمانفرما بجای او به حکومت خراسان تعیین و رهسپار مقر فرمانروائی گردید . بهتر است در همین جا اشاره ای به جریان ترکستان نیز بشود که فقدان مدیر لایق و کاردانی در رأس امور موجب شد که در این منطقه نیز مانند افغانستان تمام حقوق ایران ضایع و مضمحل گردد .

نظام و امنیتی که در زمان امیر کبیر در آن صفحات برقرار

---

۱- به نقل خان ملك ساسانی در « سیاستگران »

شده بود با معزول و مقتول شدن آن مرحوم از میان رفت . تاخت و تاز ترکمانان بحدود خراسان و استرآباد ( و حتی زدن قافله زوار ارض اقدس ) تجدید شد و پس از مدتی مرو بتصرف آنها درآمد . چون میرزا آقاخان اهمیتی به این امر نداد خان خیوه ( خوارزم ) بخیال استقلال افتاد و یکی دوبار هم به سرخس حمله کرد و زدو خورد هائی در گرفت .

والی خراسان ، فریدون میرزا برای نجات و حفظ سرخس دو هزار سوار و پیاده به آق دربند فرستاد و خود با چند فوج و توپخانه بدنبال آنها راه افتاد . پیشقراول قشون فریدون میرزا وقتی به عرصه کارزار رسید که جنگ بین سوارهای خان خیوه و سواران محلی تازه در گرفته بود . منازعه میان دو طرف شدت یافت . بالاخره ترکمانها فرار کردند و خان خود را بادم و دستگاهش ، بالای تپه ای در دو کیلومتری سرخس بحال خود رها نمودند . خان باسی چهل نفر از وجوه سرکردگان کشته شد و قشون فاتح (!) سر آنها را به طهران فرستاد و نشان و رتبه و امتیاز و انعام گرفت ! ( ۱۲۷۱ قمری ) این واقعه در سال ۱۸۵۵ میلادی رخ داد یعنی درست در موقعی که روسها گرفتار جنگ کوریمه و بانگلیس و فرانسه و عثمانی دست بگریبان بودند و ناگزیر برنامه پیشروی بطرف ایران و افغانستان و آسیای مرکزی را در جهت شرق متوقف ساخته بودند . در چنین شرایطی ، این ایراد را به میرزا آقاخان نوری می گیرند که چرا در همان موقع دنباله کار گرفته نشده و به بی سامانی و مزاحمت های آن صفحات خاتمه

داده نشده است؟ جواب روشن است :

هرچند علل و عوامل گوناگونی برای این اهمال و امساک می‌توان ذکر کرد اما شاید معقول‌ترین پاسخی که به سؤال و ایراد مذکور داده شود ، این باشد که در آن دوران صدراعظم‌هایی که بهرجهتی از جهات ، روابط و مناسبات ایران را با بریتانیا در حدودی نگاه می‌داشتند که اگر من‌باب مثل- مسئله‌ای مانند قضیه افغانستان پیش آید- منافع آتی مملکت موجب از میان رفتن منافع آنی خود یا دولت و مملکتشان نشود ، چنین صدراعظم‌هایی نمی‌توانستند در مقابل طرف دیگر که امپراطوری روسیه باشد خیلی وطن پرست باشند یا صحت عمل و دولتخواهی و وطن پرستی از خود نشان دهند !

روش صحیح و شایسته همان بود که در صدارت مردکاردان و شایسته‌ای چون امیرکبیر ، اتخاذ شده بود .

ناآرامی خانهای ترکستان و نهب و غارت و « آلامانی » و راهزنی ترکمانان با کشتن **خان خیره** پایان نمی‌پذیرد و هرچندی يك بار مشغله‌ای روی دست حکومت خراسان می‌گذارد . بهمین جهت بعداً از این مقوله بازهم سخن خواهم گفت .

روشنفکران بی‌غرض و مرضی که مستقیماً مسئولیتی در امور نظامی و انتظامی آنزمان نداشتند ، عمل دولت را در « معارضه بمثل » با ترکمان‌ها تخطئه می‌کردند و معتقد بودند که ایران نیز همچون روسیه باید از طریق پیشبرد عمران و آبادی و ایجاد تدریجی تمدن و زندگانی شهری ، « خان‌خانی » را کم کم از میان ببرد

و به این مزاحمت ها در سرحد خراسان خاتمه دهد .

آثاری از این طرز تفکر را مرحوم **مجد الملك** در کتاب **کشف الغرایب** خویش ، تذکار و تکرار نموده است . سال ها بعد مرحوم **امین الدوله** نیز مذاکراتی در همین زمینه باناصرالدین شاه داشته که در **خاطرات سیاسی** او منعکس است . این مذاکرات نشان می دهد که آن مرحوم نیز باقشون کشی و «مقابله به مثل» با خان های ترکمنستان موافق نبوده است .

میرزا آقاخان در بیستم محرم ۱۲۷۵ از صدارت عزل شد . خود و کسانش به یزد تبعید شدند . وی پس از شش سال اقامت در یزد باتوسل و تشبث ، بدوآ به اصفهان و بعداً به قم منتقل گردید . عاقبت روز دوازدهم شوال ۱۲۸۱ فوت کرد و جنازه اش بکربلا حمل و در مسجد و مدرسه صدر که از محل ثلث ماترک مرحوم امیرکبیر ساخته شده بود دفن شد . (مرحوم **حاج میرزا علی خان امین الدوله** عزل میرزا آقاخان را در اواسط ۱۲۷۵ دانسته است . صفحه ۱۳ چاپ دوم **خاطرات سیاسی** ) .

**میرزا محمد خان قاجار کشیکچی باشی** و **میرزا صادق نوری** معروف به قائم مقام در تقویت فکر ناصرالدین شاه در جهت عزل میرزا آقاخان از صدارت عظمی مؤثر واقع شده اند . اولی در زمینه گشاد بازی های صدر اعظم و دومی در دوازده مورد - بخصوص مواضع میرزا آقاخان بانگلیس ها در قضیه حمله به بوشهر و محمره داد سخن داده اند .

ناصرالدین شاه پس از عزل میرزا آقاخان ، از تعیین صدراعظم

دیگری بجای او خودداری میکند و شش تن وزیر ( هیئت وزراء سته ) انتخاب می نماید تا امور مملکت را زیر نظر خود او اداره کنند. این هیئت که « دارالشورای دولت » نام می گیرد، در حقیقت نخستین « کابینه وزیران » ایران، بمعنی امروز آن است.

مرحوم میرزا محمدخان (مجدالملك) در همین سال ۱۲۷۵ برای تسویه قراردادهائی که میان دولت ایران و دولت عثمانی بوده است بمأموریت مخصوص به خاك عثمانی فرستاده می شود. وی مأمور بوده است که ضمن این سفر در بغداد کارهای اتباع ایران را که در عراق ( بین النهرین ) بوده اند نظم دهد. پیش از عزیمت باین مأموریت به او « خلعت » داده اند و در ضمن پسر بزرگترش حاج میرزا علی خان امین الدوله را که در آن زمان، نام و عنوانش « میرزا علی خان منشی وزارت دول خارجه » بوده است با او همراه کرده اند.

در « هیئت وزراء سته » یا « شورای دولت » وزارت داخله بعهدۀ میرزا محمد صادق نوری معروف به قائم مقام و وزارت جنگ به میرزا محمدخان قاجار ( با لقب سپهسالار ) و وزارت مالیه به میرزا یوسف پسر میرزا حسن که از سابق مستوفی الممالک بود و وزارت خارجه به میرزا سعید خان ( با لقب مؤتمن الملك ) سپرده شد. عباسقلی خان جوانشیر ( با لقب معتمد الدوله ) بوزارت عدلیه و میرزا فضل اله ( با لقب نصیر الملك ) بوزارت وظایف و اوقاف گمارده شدند<sup>۱</sup> اوایل ۱۲۷۶ عدۀ وزیران به هشت نفر افزایش

---

۱ - تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه ( عبدالله مستوفی )



یافت یعنی « وزیر علوم » و « وزیر تجارت و صنایع » نیز تعیین گردیدند . از این گذشته عده‌ای از امناء دولت هم بعداً بعضویت شوری انتخاب شدند و جلسات شوری قرارداتی یافت .

در ماه ربیع‌الثانی همان سال ، مجلس « مصلحت خانه » یا « مشورت خانه عامه دولتی » مرکب از ۲۵ نفر از قاجاریه و دیوانیان و اهل شعر و ادب و جز این‌ها نیز تأسیس و مقرر شد « هر یک از چاکران حضرت و عقلائی مملکت و صاحبان افکار صائبه در آن مجلس حاضر شده ، آنچه برای منافع مملکت و صلاح امور خلق ، تدبیر نموده باشند در حضور رئیس مجلس بیان نمایند و اهالی مجلس در صحت و سقم آن امان نظر کرده ، هر کدام را از عیوب و نقایص مبری دانند در ورقه جداگانه مندرج سازند که ابتدا بعرض رأی جهان آرا برسد تا به مجلس خاص مشورت [ دارالشورای دولت ] رجوع شده بعد از امضای مجلس مزبور حکم به اجرای آن صادر فرمائیم . این امر که اجرای تام و تمام مأموریت میرزا محمدخان (مجدالملك) مستلزم چه اندازه توقف در بین‌النهرین و سرزمین ترکیه بوده است روشن نیست ولی مسلم است که او یکی از ۲۵ نفر عضو « مصلحت خانه » بوده .<sup>۱</sup>

شاه با تأسیس « دارالشوری » و « مصلحت خانه یا مشورت خانه » می‌خواسته است ، بی آنکه به حکومت مطلقه او خدشه‌ای وارد آید ، او امر دولت صورت « قانون » داشته باشد و در تمام مملکت بطور یک نواخت اجرا شود بعلاوه آحاد ناس نیز از حق مشارکت

در قانونگزاری بهره‌مند گردند .

می‌توان با توسل به « جبر تاریخ » و این فلسفه‌ها ، عمل ناصرالدین شاه را توجیه کرد. اما اگر - با توجه به اشباه و نظایر این قبیل موقعیت‌های تاریخی - **تأمین نوعی نفع شخصی** را (که توضیح داده خواهد شد) برای شاه از عوامل مؤثر تاسیس دارالشوری و مشورت‌خانه ( که گام‌هایی بوده‌اند بسیار بلند در مسیر اصلاحات ) بدانیم پیراه خطا نرفته‌ایم . نفع شخصی شاه محتملا عبارت بوده است از این که خود را اصولا اصلاح طلب و ترقی خواه قلمداد کند تا بتواند این دو نتیجه را اخذ کند :

۱- **امیرکبیر و خدماتش** را ناشی و منبعث از خود جلوه دهد.

۲ - **گناه خبط و خطاهای دوران پس از امیرکبیر** را کلا

**بگردن میرزا آقاخان و برادرش و پسرش و کس و کارش** که

در زمان صدارت او به مقامات بالا دست یافته بودند بگذارد .

دو قرینه این نظریه را تأیید و تقویت می‌کند :

اول آنکه اگر به دستخط تأسیس « مصلحت‌خانه » و تکمیل

« شورای دولت بنگریم متوجه می‌شویم که اعطاء حق شرکت در

قانونگذاری به همه « صاحبان افکار صائبه » بسیار **دموکراتیک‌تر**

از **اقتضای زمان و روحیه واقعی ناصرالدین‌شاه** است . از قدیم

گفته بودند : **«سنگ بزرگ علامت نژدن است»**

دوم آنکه پنج نفر از برگزیدگان شاه برای عضویت در مجلس

« مصلحت‌خانه » از **اعضاء مجمع «فراموش‌خانه»** هم هستند که

در ۱۲۷۶ ( بعد از صدارت میرزا آقاخان نوری ) با اجازه

ناصرالدین شاه توسط عده‌ای از روشنفکران و طرفداران تأمین پاره‌ای حقوق اساسی بشر تشکیل یافته بود. آن حقوق عبارت بودند از :

۱ و ۲ - مصونیت جان و مال .

۳ - تساوی حقوق افراد .

۴ تا ۹ - آزادی فکر و عقیده - آزادی فردی - آزادی

زبان - آزادی قلم - آزادی کسب و کار - آزادی اجتماعی .

۱۰ - حصر رجحان و امتیاز فرد به فضایل . (ظاهراً از آزادی

فردی منظور آزادی مسافرت و انتخاب محل سکونت و بالاخره

لغو بردگی و از آزادی اجتماعی مقصود تشکیل انجمن و جمعیت

و غیره بوده است . )

یکی از آن پنج تن که هم عضو فراموش خانه بوده‌اند و هم

از طرف ناصرالدین شاه به عضویت مصلحت خانه انتخاب شده‌اند،

مرحوم میرزا محمدخان ( مجدالملک ) بوده است . وی در اواخر

رسالة كشف الغرایب می نویسد :

مجاورین [ ایرانی ] عتبات عالیات ، هرگاه اعلی حضرت

شاهنشاهی را در مقام فحص و تحقیق ببینند ، فراریان ایرانی

را به اسم و رسم از حضور شاهانه می گذرانند و فوائد سواد

عشره را که سواد بشره دولت ایران شده در پیشگاه مبارک تشریح

خواهند کرد و چند نمره هم از روزنامه مشرقی که پیش هندیان

مجاور و سایر رعایای انگلیس یافت می شود با ترجمه چند فصل

از روزنامه زوراء که در بغداد انطباع شده به نظر انور می رسانند

تا آنچه در این اوراق ثبت شده بغرض شخص کاتب حمل نشود!، استخراج و ارائه این چند سطر را، از رساله کشف الغرایب که انشاء آن نشان می‌دهد، برای استحضار و آگاهی ناصرالدین-شاه بر ایرادها و انتقادهای نویسنده از وضع دربار و مملکت، نوشته شده بدان جهت بر اصل بحث درباره خود رساله که خواهد آمد مقدم داشتم که بگویم منظور مجد الملک از مواد عشره چیزی جز همان ده ماده، موضوع مرام فراموش‌خانه، نمی‌تواند باشد و مطالب مندرج در روزنامه‌های مشرقی و وزراء نیز در همان زمینه‌ها یعنی مصون بودن جان و مال از تعرض و تأمین آزادی‌های فردی و اجتماعی است.

عده اعضاء فراموش‌خانه را نود نفر و بروایتی براساس قیاس و حدس حدود سیصد نفر نوشته‌اند. برخی از طرفداران مجمع، تعداد را در این زمینه به ده هزار نفر و بیشتر نیز رسانده‌اند آنچه مسلم است، از همه طبقات در مجامع وابسته به فراموش‌خانه شرکت داشته‌اند. از آن جمله، از حاج سید صادق طباطبائی مجتهد که ناصرالدین شاه در مکاتبه او را «جناب آقا» خطاب می‌کرده - شاهزاده جلال‌الدین میرزا آجودان مخصوص شاه - میرزا هدایت‌اله وزیر دفتر، پدر مرحوم دکتر محمد مصدق السلطنه - میرزا جعفر حکیم‌الهی (فیلسوف و حکیم و شاعر) رضاقلی خان هدایت امیر الشعراء، صاحب مجمع الفصحاء، فرهنگ انجمن آرای ناصری و روضه الصفاء و تألیف‌های دیگر - محمود خان ملک الشعراء و شخصیت‌های نظیر، می‌توان یاد کرد.

شرکت برخی روحانیون در مجمع فراموش‌خانه طبعاً باعث می‌شده که افراد کسبه و اصناف و بطور کلی آنهایی نیز که از این مجتهدان و روحانیان تقلید یا تبعیت میکردند نوعی وابستگی به مجمع پیدا کنند. باین اعتبار بعید نیست که فراموش‌خانه تاده هزار نفر را هم در اختیار خود یافته باشد. و بنظر من - اگر همه علل و عوامل داخلی و خارجی را هم کنار بگذاریم، همین اقبال روشن‌فکران و عناصری از طبقه مرفه را به فراموش‌خانه - و استقبال کسبه و گروه‌هایی از طبقات محروم را از مرام و افکار فراموش‌خانه‌ای‌ها، کافی است عامل بیمناک شدن ناصرالدین‌شاه و تصمیم او به انحلال این مجامع بدانیم.

### سنه ۱۲۷۷ قمری

داستان قتل خان «خیوه» را که در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری (در حدود سال ۱۲۷۰) اتفاق افتاد، گفتیم. دولت در ۱۲۷۶ (بعد از میرزا آقاخان) ب فکر افتاده است کار مزاحمت-های ترکمانان را که هر چند يك بار هوو- کلیدترکستان- را مرکز قرار داده حملاتی به حدود خراسان میکنند یکسره نماید. حمزه- میرزا حشمت‌الدوله عموی ناصرالدین شاه را مجدداً می‌فرستد به حکومت خراسان. باعجز و ضعفی که او در مورد سرکوبی طغیان حسن‌خان سالار از خود نشان داده بود، انتصاب مجدد او در چنین موقعی به حکومت خراسان شاید نامناسب بود و این نشان می‌دهد که احتمالاً خود او داوطلب این مأموریت شده تا بدین

ترتیب جبران مافات و به اصطلاح امروز « اعاده حیثیت » نماید .

افواج و توپخانه‌ای که بخراسان فرستاده شد در سرخس مقابله‌ای باترکمن‌ها کرده آنها را از آن حدود راندند و در این شهر که با استحکامات آن روزگار مجهز و مستحکم شده بود ساخلو گماردند.

دو نوبت دیگر قشون پیاده و سواره و توپ و مقدار زیادی مهمات و ملبوس و پول و جز این‌ها روانه خراسان کردند و حمزه میرزا را بسرداری این قشون تعیین و به او تکلیف نمودند بسمت مرو حمله ببرد .

قشونی که باین ترتیب برای حمله به مرو زیر نظر حمزه میرزا قرار گرفت به شصت هزار سوار و پیاده و توپچی تخمین زده می‌شود . وی باتفاق میرزا محمد قوام‌الدوله که از چند سال قبل عهده دار وزارت خراسان است همراه این سپاه بصوب مرو حرکت میکند ( اوائل ۱۲۷۷ قمری ) .

داستان این جنگ و نحوه شکست نیروی اعزامی در روزنامه‌ها و کتب تاریخ آنزمان نیامده و در این باره « توطئه سکوت » رعایت شده است . همین قدر نوشته‌اند که حشمت‌الدوله و قوام‌الدوله از ایالت و وزارت خراسان احضار شده‌اند !

بشرحی که مرحوم عبدالله مستوفی در کتاب « تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار » آورده (و آن حاصل روایاتی است که وی از پیرمردان و معمران زمان خود شنیده و در صحت آنها ، تردید

نداشته است) شاهزاده حمزه میرزا حشمت الدوله که بعنوان مشایعت قشون حرکت کرده بود، برای فرستادن مهمات و خوار بار پشت سر اردو می ماند و همراهی قشون را ادامه نمی دهد.

قوام الدوله مقابله ای با ترکمان ها کرده آنها را عقب می نشاند اما ظاهراً این عقب نشینی، دامی بود که بر سر راه نیروهای اعزامی، از طرف ترکمن ها گسترده شده بود. نتیجه آن که: **نیمی از قشون ایران تلف می شوند و مابقی به سرخس برمیگردند!** و باین ترتیب مسلم است که مهمات و آذوقه و خوارباری را نیز که بان خود داشته اند در راه جا گذاشته اند!

در آن سال، از یک طرف، هم خانواده های بسیاری در ایران داغدار و عزادار شدند و هم زمینه کار مملکت از نظر آذوقه و خواربار خالی ماند و از طرف دیگر قحطی شدیدی بر اثر نیامدن باران و خشکسالی رخ نمود. تفصیل امر در کتابها آمده. اجمالاً گفته می شود که ناراحتی و عصبانیت و وحشت، موجب پیدایش حالت طغیان و شورش در میان طبقات عامه شده بود.

« از اواخر ۱۲۷۷ هنگامه های پی در پی در شهر [طهران]

برخواست. خشکسالی بود و کمیابی نان و گرسنگی. در وهله ای به قراری که **فرهاد میوزا** در یادداشت های منتشر نشده اش نگاشته، نزدیک دوهزار زن در مسجد شاه غوغا کردند، دوفقر از دیوانیان را بجای **میرزا موسی** وزیر دارالخلافه کتک زدند، برادر امام جمعه را از مسجد بیرون کشیدند و مردم دکان نانوائی را چپاول کردند. سردهسته آنان دده سیاهی بود از جان گذشته این هنگامه

بابریدن گوش و بینی چند تن از مردها در مسجدشاه فرونشست .  
و در واقعه دیگر مردم گرسنه به ارك ریختند ، جلوی اسب شاه را  
که روانه شکارگاه بود گرفتند و فریاد برآوردند . آشوب بالا  
گرفت . بامر شاه کلانتر شهر محمودخان نوری راطناب انداختند  
در میدان عمومی آویزانش ساختند تا هم هیجان مردم خاموش  
گردد وهم ترس در دل آنان بیفتد .<sup>۱</sup>

چند سطر بالا ، خلاصه‌ای بود از حوادث روزهای هفدهم  
و هجدهم شعبان ۱۲۷۷ . و اینک دنباله آن حوادث در روز ۱۹  
شعبان :

« روز بعد ، شاه جامه سرخ غضب پوشید و با تنبیه کسان  
دیگر ، ترس در دل مردم انداخت . اما مشکل نان حل نشد .  
آشوب پی در پی برپا گشت . در یکی از غوغاها نزدیک بود  
امام جمعه طهران کشته شود . غش کرد و نجاتش دادند . زنان باز  
برخاستند . چنین قرار نهاده بودند که دو گروه تشکیل دهند :  
گروهی روانه سفارت انگلیس گردند و گروه دیگر به سفارت روس  
بروند [بامید آن که اولیای امور ایران را شاید سرغیرت بیاورند]  
و از وزیران مختار تقاضا کنند ، از جانب مردم در کار تأمین نان  
شهر بسا شاه گفتگو نمایند . جمعی به سفارت انگلیس رفتند و  
[بعلامت اعتراض] چادر از سر بر گرفتند . سفارت بزحمت توانست  
آن‌ها را خارج کند .<sup>۲</sup> »

---

۱ - از نوشته‌های فرهاد میرزا - به نقل آقای فریدون آدمیت

۲ - از گزارش ایستویک نویسنده انگلیسی - شاهد واقعه - به نقل

آقای آدمیت



روحیه مرحوم مجد الملک در حین تنظیم و تحریر کشف الغرایب بیشتر متأثر از اوضاع روز و حوادثی در شرف وقوع از آن جمله قحطی سال ۱۲۸۷ است . مع ذلك ذکر نام میرزا موسی که در ۱۲۷۷ مسئولیت امرنان را نیز بعهدہ داشته نشان می دهد که اوضاع و حوادث گذشته هم - اگر مستقیماً موضوع انتقاد او نیستند - در پرورش و تقویت روح نقاد او کمال تأثیر را داشته اند . وی می نویسد : جناب آقا [ یعنی میرزا یوسف مستوفی - الممالک ] چون این درجه اعتبار را در تسعیر نان حاصل کرده اند ، اگر میرزا عیسی را بمنزلۀ روح خود بدانند جا دارد . وصیت میرزا موسی در نظرشان هست . این پسر ودیعه ای است از آن پدر که باجماعت خباز عهد و میثاق بست و جناب دلخواه (!) شکست . تا ، قبایح اعمال او در نظر پادشاه قدری بیشتر کشف می شد جلو نانوایان را قدری سست می کرد [ در نتیجه ] نرخ نان بالا می رفت و ناله مردم به سریر اعلی می رسید . این معترضه قیل و قال سیئات اعمال او را پامال می کرد . باسکات مردم و تفاوت قیمت نان و تدابیر متقلبانه ، او اولیای دولت را مشغول می ساخت و پادشاه را خوشنود که : فتنه بزرگ بدست وزیر [ دارالخلافه ] خوابید ! . . . »

« ثمرات همین تدبیر . . . . . میرزا عیسی را وزیر کرد ، آقا را در انظار کافی و بصیر جلوه داد حالا اگر جناب آقا ، میرزا عیسی را بر خود تقدیم ندهد ، هم در وصیت میرزا موسی

تقصیر کرده و هم در تمهید حفظ خود ، زیرا که بستگی و انتساب خبازان بالوراثه به میرزا عیسی رسیده - اگر وهنی برای آقا دست بدهد ، حاضرند برسم معهود و شیوه مألوف ، اظهار حیات کنند! و کفایت تازه برای آقا ثابت نمایند ! »

علل وجود ناراحتی‌ها و طغیان‌ها منحصر آ سی هزار تلفات جنگ مرو و خشکسالی و کمبود باران و شیوع وبا و جزاین‌ها نبوده. نوشته مرحوم مجدالملک نشان می‌دهد که احتمالاً مهمترین علت عصبانیت مردم ، همدستی امناء مملکت و حکام و برخی از روحانی نمایان با ملاکان و محتکران و بوجود آورندگان آن اوضاع بوده است . می‌گویند :

« آقا نجفی ، در سال قحطی معروف اصفهان به طلاب علوم دستور داد ، که محمد جعفر رئیس بلدیة اصفهان را به گناه این که گفته بود ، مردم از گرسنگی می‌میرند و آقای حجة الاسلام - آقا نجفی - هزارها خروار گندم در انبارهای خود جمع کرده است ، از عمارت بلدیة سروپا برهنه بیرون بکشند و به فجعیرترین وضعی بقتل رسانند و بدنش را برای عبرت دیگران بدرختی بیاویزند ! »<sup>۱</sup>

میدانم که آقا نجفی در قحطی ۱۲۷۷ نوجوانی بیش نبوده ، غرضم آن بود که بگویم : کم نبوده‌اند وزراء و امناء و علمائی که در واقع ملاک بوده‌اند و محتکر و سودجوی. این قبیل « باصطلاح امنای دولت » یا « باصطلاح رؤسای ملت » به جای آنکه در مواقع

۱ - به نقل آقای اسماعیل رائین در « انجمن‌های سری »

سخت و بحرانی به کمک مردم بشتابند و مرهمی بر زخم آنان بشمار آیند ، خود عامل عمده گزفتاری‌ها و ناراحتی‌های مردم قرار گرفته‌اند .

صحبت از طغیان و عصیان مردم داشتیم :

پادشاهی علاقه‌مند به حکومت مطلقه مواجه می‌شود بنا ناآرامی و شورش . طبیعی است که بلافاصله از تزلزل تخت و تاج یاد می‌کند . چه باید کرد ؟ نخستین چاره‌ای که به عقل يك مستبد در این گونه مواقع می‌رسد همان گوش بریدن و چشم در آوردن و دست و پا بریدن و به طناب بستن و خفه کردن و چشم زهراز دیگران گرفتن است !

« رعیت طالب یا مستحق ظلم است » اصطلاحی است در زبان

فارسی که مسلماً سلاطین و حکام مستبد واضح آن بوده‌اند . حکومتی داغ شکست مرو برجبین نهاده ، سی هزار نفر از نیروی انسانی و فعال مملکت را به چنگ مرگت و اسیری و بردگی داده ، ذخیره خواربار و آذوقه را از بین برده ، مردم گرسنه را به ملاکان و محترکان و از خدا بیخبران سپرده ، به چنین حکومتی البته « لباس سرخ غضب » می‌برازد تا رعیت را « لایق » ظلم و « غیر مستحق » عدل و اصلاحات و نمود سازد !

روز دوازدهم ربیع‌الثانی ۱۲۷۸ اعلان دولتی زیر ضمیمه

روزنامه رسمی منتشر می‌شود :

« در این روزها بعرض رسید که بعضی از اجامر و اوباش شهر

گفتگو و صحبت از وضع و ترتیب فراموش‌خانه‌های یورپ

[ اروپا ] می‌کنند و به ترتیب آن اظهار میل می‌نمایند لهذا صریح حکم همایون شد که اگر بعد از این، عبارت و لفظ فراموش‌خانه از دهن کسی بیرون بیاید، چه رسد به ترتیب آن، مورد کمال سیاست و غضب دولت خواهد شد. البته این لفظ را ترك کرده پیرامون این مزخرفات نروند که یقیناً مؤاخذه کلی خواهند دید. <sup>۱</sup>

فراماسونری Franc - maçonnerie را که از آن در این اعلان به « فراموش‌خانه‌های اروپا » تعبیر نموده‌اند به مغالطه شامل فعالیت فراموش‌خانه‌ای که در ۱۲۷۶ با علم و اجازه ناصرالدین‌شاه ترتیب داده شده بود قرار داده با این مغالطه خواسته‌اند زشتی و ناجوانمردانه بودن امر به انحلال مجمعی مجاز و مفید به حال اجتماع را از نظرها بپوشانند در صورتی که همه می‌دانند که فراموش‌خانه ربطی به فراماسونری نداشته - ایرانیانی هم که احياناً عضو مجامع فراماسون اروپا بوده و نخستین بار در زمان سلطنت مظفرالدین‌شاه فعالیتی را در ایران آغاز کرده‌اند ارتباطی با فراماسونری اروپا حاصل و برقرار ننموده‌اند!

همیشه رسم جاری و سنت رایج حکمرانان خودکامه و ستمگر، آن بوده است که جنبش و اعتراض در مقابل ظلم را « اخلاق و آشوبگری » نام دهند و بر معترضان و قیام‌کنندگان، عنوان « اخلاق‌گران و اجامر و اوباش » نهند!

درباریان کهنه پرست و متحجر یا دیوانیان طمعکار و متملق،

---

۱- روزنامه « وقایع اتفاقیه » به نقل پروفیسور لمبتون و ترجمه آقای

رائین در « انجمن‌های سری » .

چون نفع خود را در بقاء وضع کهن می‌دیدند ، در هر مقام و موقع شاه را از گرایش به نوبی و نوجوئی بر حذر می‌داشتند و هرگونه روشنگری و تنویر افکار را خلی بدستگاه سلطنت می‌پنداشتند . ناصرالدین شاه هم که مزاجش مستعد قبول این تلقینات و این تعلیمات بود خیلی زود از اقدامی که با اجازه او بود یابہ ابتکار او ، سر می‌خورد و از راه نیمه رفته باز می‌گشت . روزی فراموش‌خانه را منحل می‌نمود و روز دیگر امر به بازگرداندن چهل و دو تن دانشجوی اعزامی بفرانسه می‌فرمود ! ( سال ۱۲۷۸ قمری ) .

مجلس « مصلحت‌خانه » بعنوان محل تهیه طرح‌ها و قوانین ( یا بزعم شاه : مجلس قانونگزاری ) که دستور تشکیل و ترتیب آن ، با آب و تاب فراوان از طرف ناصرالدین شاه صادر شده بود هرگز وجود خارجی نیافت .

**میرزا جعفرخان مشیرالدوله** رئیس « شورای دولت » ( یا بزعم شاه : قوه مجریه ) که در سلطنت محمد شاه عازم اروپا شده تحصیلاتی در فرانسه کرده بود بتولیت آستان قدس منصوب و روانه مشهد گردید ( این که میرزا جعفرخان را که مردی روشنفکر- اما بسیار ملایم و تقریباً بی‌اثر- بود « باحفظ سمت » بمتولی باشی گری آستانه گمارده‌اند خود قرینه‌ای است قوی برای نشان دادن و اثبات این امر که شورای دولت نیز عملاً منشأ کار و خدمتی نبوده است ) .

میرزا جعفرخان در ۱۲۷۹ فوت می‌کند .

روش ناصرالدین شاه در قبال شورای دولت و مصلحت‌خانه

که از مخترعات خود او و شاید برخی از نزدیکان و مشاورانش بود نشان می‌دهد که این اختراعات بمناسبت وضع زمان و بمنظور عوام فریبی - و همانطور که قبلاً گفتیم - برای کاستن از ارزش مرحوم امیرکبیر و انداختن گناه خبط و خطاهای پس از او به گردن میرزا آقاخان نوری و منزله و ترقی خواه نشان دادن خودش بوده است .

مسلماً دولت روسیه نیز که در عهدنامه ترکمانچای ، بقاء سلطنت را در اخلاف عباس میرزا ولی عهد فتح علی شاه قاجار تضمین کرده بود بارواج هرگونه روشنفکری که منجر به «تشکل» و « نهضت » مردم و مزاحم حکومت مطلقه قاجاریه بشود مخالف بود .

هر بررسی درحوادث سیاسی ایران در دوران تقریباً صدساله بعد از عهدنامه ترکمانچای ( تا انقلاب سوسیالیستی هفتم نوامبر ۱۹۱۷ میلادی در امپراطوری روسیه ) که بطور مجرد و انتزاعی - یعنی بدون در نظر گرفتن فعالیت رقابت آمیز روسیه و بریتانیا در ایران - انجام یابد ناقص و مملو از اشتباه خواهد بود .

درهمین سال ۱۲۷۹ حاج میرزا محمد خان ( مجدالملک ) وزیر وظایف و اوقاف میشود .

وظیفه این وزارت از لحاظ اوقاف آن بوده است که در مواقع بروز اختلاف بین متولی يك موقوفه و افرادی که تمام یا قسمتی از درآمد آن، وقف بر آن‌ها بوده برفع اختلاف بپردازد . و بدیهی است که متولی و موقوف علیهم - یا برای وارد نشدن

پای دولت درکار ، یا به جهت اطمینان به این امر که دولت نمی گذارد حرف آن طرف که می خواهد زور بگوید بکرسی بنشینند - اختلاف را بین خود رفع می کردند . بنابراین دولت از این نقطه نظر گرفتاری زیادی نداشت اما وجود سازمانی برای رفع اختلافات ( یا بطور کلی : نظارت ) - اگر چه بعنوان « مترسک » هم باشد - ضرورت داشت .

از لحاظ « وظایف » نیز کار این وزارت خیلی مهم و حساس نبود چه منظور از « وظایف » مستمری هائی بود که به علماء و سادات پرداخت می شد و این کار ممکن بود بوسیله دستگاهی صورت پذیرد که سایر پرداخت های دولت را انجام می داد .  
مرحوم مجد الملک با توجه به سابقه کار شورای دولت ، شکوه و انتقاد خود را از وزراء گذشته و حال ، به این مطالب می رساند :

« وزرای مزبور هیچ وقت راضی نمی شوند ، راه منصب و مداخل و استقلال ایشان بواسطه وضع **قانون** مسدود شود . اگر وقتی باصرار و میل پادشاه به متابعت قانونی اقدام کردند به اخذ اصول قانون و تفریق **قوه حکمیه** [ قضائیه ] از **قوه اجرای حکم** [ مجریه ] نپرداختند بلکه تمامی حواس خود را مصروف داشتند به تقلید فروع و بی اعتنائی به اصول و اشتباه اصول با فروع تا به پادشاه معلوم کنند که :

**دولت ایران بالطبع از قبول کردن قانون قاصر است و از اجرای آن عاجز .**

غیرت حق شناسان اقتضا کرد که شاه را از شبهه برهانند و  
ببرهان عقلی روشن کنند که :

**دولت از پذیرفتن قانون و اجرای آن عاجز نیست**  
و مدلل دارند که :

انتظامات دول خارجی ، به يك بی نظمی ، بالاتر از آنچه  
بالفعل در ایران موجود است مسبوق بوده ، و به همت اشخاص  
باغیرت و هیئت مجتمعه مردمان بی غرض ، همان بی نظمی به این  
انتظامات مبدل شده . »

بعد از فوت میرزا جعفرخان مشیرالدوله ، شاه مترصد است  
که کسی را تعیین کند تا در مواقع لزوم رابط بین او و وزراء  
عضو شوری ( شورائی که از آن فقط اسمی مانده بود و از ابتدا  
هم تقریباً جز اسم چیزی نبود ) قرار گیرد . ظاهر کار حکم می کند  
که احتمالاً میرزا صادق نوری معروف به قائم مقام عهده دار  
این سمت می شود . اما چنین نیست . برخی نوشته اند که میرزا  
صادق خان بعلت ناراحتی پا و فلج نمی توانسته است چنین تکلیفی  
را عهده دار گردد . اما احتمال می دهم از نوشته مرحوم حاج میرزا  
علی خان امین الدوله بهتر بتوان زمینه کار را بدست آورد :

« میرزا محمد صادق قائم مقام برادر زاده میرزا آقاخان

صدراعظم که در عزل و خذلان عم خود صاحب ایادی وقائد  
اعادی بود با شواهد کفایت و دلایل درایت ، اعتماد و اعتقاد  
شاه را بخود جلب کرد . . . . . اسماً وزارت داخله داشت و  
رسماً ریاست تامه . . . چون طبعاً به درستکاری مایل بود و



روش خود را با سلوب میرزا تقی خان امیر نظام [ امیر کبیر ] آرایش می کرد مغوض و محسود و مخمل مقصود دیگران واقع شد. رفتارش بر طبع شاه سنگین و دشوار آمد . . . . . از کل شئون نوکری محروم . . . . . تکالیف وزارت داخله در میسان وزراء و عملاً خلوت تقسیم شد .<sup>۱</sup>

کسی که ناصرالدین شاه می خواهد او را بر دیگران رجحان و ترقی دهد میرزا محمدخان قاجار، معروف و ملقب به سپهسالار است که هم، پدر دوتن از دامادهای شاه است و هم از دو خصوصیت دیگر برخوردار است .

اول آنکه لیاقت و در نتیجه خطر امیر کبیر را ندارد .

دوم آنکه بی بندوباری و در نتیجه ضرر میرزا آقاخان نوری را نیز نخواهد داشت .

میرزا محمد خان نه تنها بی سواد است بل خط و ربط درستی هم ندارد .

نحوه عمل شاه بتدریج پرده از روی نیت غائی و نهائی او برمی گیرد :

شاه نخست او را قائم مقام خود می کند یعنی سروکار وزراء را در مورد کاری که امضاء شاه را لازم دارد بعهده او میگذارد در عین حال دستخط هائی بعنوان سایر وزراء صادر می کند و به آنها اطمینان می دهد که هر يك در کار خود مستقل هستند ( ۱۲۸۱ قمری ) وزراء از اینکه شاه در دستخط مربوط به آن ها لقب

---

۱ - چاپ دوم خاطرات سیاسی امین الدوله ( صفحه ۱۳ )

میرزا محمد خان را سپهسالار اعظم یاد کرده متوجه نیت شاه می‌شوند که خیال دارد میرزا محمدخان را « وزیر اعظم » و بالاخره « صدر اعظم » نماید .

این توجه باعث شد که هیچ يك، بخصوص مستوفی الممالک وزیر مالیه و اعتضاد السلطنه وزیر علوم و میرزا سعیدخان مؤتمن الملك وزیر خارجه به قائم مقامی و صدارت عظمای او تن در ندهند و روزگار را بدفع الوقت بگذرانند.

بالاخره شاه در اوائل ۱۲۸۳ قمری دستخطی صادر می‌کند و کار میرزا محمدخان را به همان وزارت جنگ که قبل از وزیر اول یا صدر اعظم شدن داشت محدود می‌سازد .

در ظرف مدتی که میرزا محمدخان قاجار نقش صدر اعظم را ایفا می‌کرد ، ناصرالدین شاه تدابیر بسیار اتخاذ نمود که شاید بتواند پدر بی‌سواد و بی‌کفایت دامادهای خود را با اصطلاح امروز « جا بیندازد » از آن جمله بود تشویق وزرائی همچون مستوفی - الممالک و اعتضاد السلطنه و تنبیه وزرائی دیگر مانند فرخ خان کاشانی و غیره ولی بالاخره خود را از عزل میرزا محمد خان و بازگرداندن او به مقام قبلی ناگزیر دید .

این که ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۱ (اواسط صدارت میرزا محمدخان سپهسالار) حاج علی خان فراشباهی (بعداً: حاج الدوله و ضیاء الملك) قاتل امیرکبیر را با لقب اعتماد السلطنه بوزارت وظایف و اوقاف بجای حاج میرزا محمدخان مجدالملك می‌گمارد با توجه به سیاستی که شاه در آن زمان بخاطر سپهسالار

پیش گرفته بود کاملاً قابل توجیه است .  
من در اینجا نمی‌خواهم ، سجایای ناصرالدین شاه را تجزیه  
و تحلیل کنم . البته او مثل هر فرد بشر محاسن و معایبی ذاتی یا  
اکتسابی داشته است . اما اظهارنظرهایی درباره او و هر رئیس  
مملکت یا سازمان دیگری از نوع « فلانکس خودش خوب بود ،  
اطرافیانش بد بودند » درست نیست . **نقاط ضعف هرکس** (باین  
فرض که او را آزاد و مختار بدانیم) **مهمترین عامل برگزیدن**  
**اطرافیان نامناسب** و باصطلاح « انتخاب غیر اصلح » است .  
به احتمال زیاد ، حاج علی خان را از آن جهت بوزارت  
گماردند تا « قره نوکری » و « بله قربان ، بله قربان گفتن » های  
او در مقابل سپهسالار به وزراء دیگر تسری یابد و مثلاً **اعتضاد -**  
**السلطنه** از لحاظ این قبیل تملق‌ها به **حاج علی خان تآسی**  
**نماید !**

حقارت و احساس حاجت به همین « بله قربان گو » ها  
موجب می‌شود که رجال مستبد و دیکتاتور ، مواضع اطراف خود  
را پرکنند از مثنی متملق و بی شخصیت ، آن‌ها که « امر » را  
بهتر « اجرا » می‌کنند و بقول معروف « اگر از آن‌ها کلاه کسی  
خواسته شود ، می‌روند سراورا می‌آورند ! »

در اواخر ۱۲۸۳ **عزیزخان مگری** با لقب **سردازگل** وزیر  
جنگ می‌شود و کسار سپهسالار اعظم (!) منحصر به سرپرستی  
چند حکومت که از مدت‌ها پیش ابواب جمع او بود می‌گردد سپس  
در سفر ۱۲۸۴ شاه به خراسان ، در التزام رکاب به مشهد می‌رود و

همان جا فوت می کند .

سفر شاه به خراسان روز پانزدهم ذوالحجه ۱۲۸۴ آغاز می شود و شش ماه طول می کشد و اواسط ۱۲۸۵ پایان می پذیرد . در این سفر **مهد علیا** ( جهان خانم ، مادر شاه ) و **عزّةالدوله** (خواهز شاه) وعده ای از زن های شاه در **شصت کالسه** شش اسبه همراه بوده اند . پنج فوج پیاده ، چهار پنج هزار سوار ، توپخانه ، نقاره خانه ، زنبورکخانه ، فراشخانه و جمع کثیری از شاهزاده ها و عملة خلوت و رجال و اعیان و مستوفیان و طبقات دیگر نیز التزام رکاب داشتند چاپخانه ای هم با این اردو برده بودند که وقایع سفر را روز بروز طبع و نشر کند .

شاه در موقع مراجعت ، **خان بجنورد** را با عده ای از سوارهای ملازم رکاب مأمور تاخت بردن به ترکمن ها و متفرق ساختن آنها نموده است <sup>۱</sup> از این خبر تا حدودی استنباط می شود که شاید ترکمن ها بامید گرفتن مال و بردن منال به اردوی شاه نیز چشم بسته بودند . مرحوم **مجدالملک** که در این مسافرت ، ملتزم رکاب بوده درباره حملات ترکمن ها و نهب و غارت آنها بطور کلی ، نظراتی دارد که در **کشف الغرائب** بدانها ، اشاراتی کرده است . شاه ، پس از این مسافرت ، **مجدالملک** را به متولی باشی گری **آستان قدس رضوی** منصوب می نماید ( ۱۲۸۵ قمری ) و اصولاً لقب **مجدالملک** از همین تاریخ به او اعطاء و اطلاق شده است .

آن مرحوم در حدود يك سال عهده دار تولیت آستانه بوده است .

در سال ۱۲۸۶ میرزا محمد حسین دبیرالملک فراهانی وزیر رسائل را بجای مجدالملک بتولیت آستان قدس منصوب می نمایند. با اشاره ای که به مسافرت شاه به ارض اقدس کردم به نحوه سفرهای شاهانه و تشریفات عریض و طویل آن ها پی می بریم ناصرالدین شاه در همین سال ۱۲۸۶ مسافرتی هم به گیلان می کند که حدود دو ماه طول می کشد . در این سفر از طرف دولت روسیه يك تن ژنرال باکشتی هائی برای پذیرائی و گردش شاه در بحر خزر مأمور و مهماندار بوده است .

پس از برکناری میرزا محمدخان قاجار ، ناصرالدین شاه خود صدر اعظم دولت خویش می شود و واضح است که او با علاقه و افری که به مسافرت و به شکار دارد فرصت آن را نمی یابد که هر روز وزیری را بپذیرد تا با او در مورد اموری که تصویب شاه را لازم دارد مذاکره نماید . در این شرایط است که میرزا یوسف مستوفی الممالک وزیر مالیه همه کاره مملکت می شود و بی دستخط و فرمان نقش صدر اعظمی را ایفاء می کند :

\* \* \*

به آستانه سنة ۱۲۸۷ (سال تحریر کشف الغرائب) رسیده ایم ؛ در این مقاله به حوادث دوران بیست ساله از ۱۲۶۷ تا ۱۲۸۷ باختصار اشاره شد . شاید برخی حوادث نیز از قلم افتاد . آنچه مطلقاً به آن اشاره نشده مسائل عمومی مملکت است

در رابطه مردم با دولت و بعکس . در بررسی این مسائل ، مفهوم دو واقعیت بیش از هر چیز فضای ذهن را پر می کند : **ظلم و بی نظمی !**

اگر ظلم بود و بی نظمی نبود ، اصل « ظلم بالسویه عدل است » شاید تحمل ستم و بی عدالتی ها را آسان می نمود . بی نظمی ها بیش از بی عدالتی ها مردم را ناراحت می نماید و افکار را می شوراند . بی نظمی یعنی این که در اعمال جور و ظلم هم مرتکب تبعیض و ظلم بشویم . پس بی نظمی بمعنی « ظلم حتی در اعمال ظلم » است . آنچه فکر و قلم نویسندگان اصلاح طلب و ترقی خواه یا روشنفکران انقلابی و طرفدار تحول کلی و اساسی را بحرکت درمی آورد بی نظمی ها است که از نتایج ظلم است . نهایتاً وقتی قلم بحرکت درآمد از ظلم که عامل اصلی است بیشتر سخن گفته می شود تا از بی نظمی که محرک ظاهری است یعنی اگر ظلم وجود نداشته باشد شاید بی نظمی مصداق خارجی پیدا نکند . **بوقراری نظم و عدالت نخستین گام اصلاح طلبی است .**

در بررسی روابط متقابل مردم و دولت ، مسائلی که حل هر یک از آن ها ، پرده های متنوع و گوناگونی بوده است از نمایش « ظلم » ، متعقداند . همه این مسائل در چگونگی بافت فکری روشنفکران و نویسندگان زمان مؤثر بوده اند اما از آن میان من در این جا به چند مسئله با رعایت اختصار می پردازم که در رساله **کشف الغرائب** نیز مورد اشاره قرار گرفته اند و چه بهتر که نتیجه بحث را هم اینک بعنوان مقدمه بیان کنم :

رژیم ملوک الطوائفی ونظام غلط « ممالک محروسه ایران »

که ظلم و بی عدالتی ماهیت آن بوده بجای خود، «حکومت فروشی» و «منصب فروشی» و رشاء و ارتشاء که بقول میرزا یوسف مستوفی الممالک، عنوان آن در مورد شاه تقدیم «هدیه و پیشکشی» و در مورد روحانیان «حق الجعاله» و در مورد بازاریان و اصحاب معامله «حق العمل» و در مورد دیوانیان «رسوم» بوده - واقعیتی واحد با عناوین مختلف - چنان بنیان مملکت راموریانه وار خورده که هنوز هم - باگذشت بیش از هفتاد سال از انقلاب مشروطه - بزرگترین بلای اجتماعی مافساد و رشوه خوای است!

۱- دادگستری - در بیست سال منتهی به ۱۲۸۷ «وزیر عدلیه» داشته ایم اما تا انقلاب مشروطه هیچ گاه سازمانی که مرجع دعاوی و تظلمات همه اتباع کشور باشد نداشته ایم. در ۱۲۷۵ عباسقلی خان جوانشیر (معمدالدوله) خواست نوعی همسانی و یکنواختی به امر دادگستری (بخصوص در مورد امور جزائی) بدهد نمایندگانی نیز بنام «بیگلر بیگی» بولایات اعزام داشت تا امر مجازات و تأمین عدالت از اختیار حکام خارج و زیر نظر نمایندگان عدلیه قرار داده شود اما قبل از آنکه همین کار کوچک با تمام نارسائی - هایش بسامان برسد حاج علی خان فراراشباشی درخیم شاه بوزارت عدلیه (!) منصوب شد و اقدامات نیمه تمام عباسقلی خان را کان لم یکن کرد.

قبل از مشروطه (از جمله در همان بیست سال) مردم کوشش داشتند که برای امور قضائی حنی المقدوره به دولت مراجعه نکنند. اگر دعوی مالی پیش می آمد و آشنایان دو طرف نمی توانستند

اختلاف را رفع نمایند کار به مرافعه شرعی در محضر علماء و روحانیان کشیده می شد. حکم محضر شرع بوسیله مقامات دولتی و البته با گرفتن « تقدیمی » و حق الاجرا بمورد اجرا گذارده میشد. احتمال داشت در این اثناء حاکم یا مقام دولتی مورد بحث تغییر کند. این امر فرصتی پیش می آورد تا کسی که حکم بضرر او بوده بتواند از محضر شرع ناسخ آن حکم را بدست آورد و حکم قبلی را منسوخ کند و قس علی هذا. در مورد دعوی جزائی نیز مصدوم یا باصطلاح مجتبیٰ علیه نزد حاکم شرع می رفت و « دیه » ضرب و جرح را معین میکرد و حکم می گرفت و نزد مقاماتی که موظف با اجرای حکم بودند می برد. مقام دولتی یا حاکم ، مجرم را احضار میکرد و اگر چیزی از او می گرفت یا برای خود برمی داشت یا با مصدوم قسمت می کرد .

در موارد قتل ، ناصرالدین شاه سخت گیر بود و کمتر اتفاق می افتاد که قاتل بی مجازات اعدام بماند .

وقتی در یک زد و خورد دسته جمعی کسی تلف می شد دعوی هیچ گاه خاتمه پذیر نبود و موضوع برای همیشه و دست کم تا مدتها پس از وقوع قتل ، مورد سوء استفاده خانواده مقتول یا مأموران دولتی واقع میشد زیرا قاتل معینی در کار نبود .

راهزنی ، بار اول مستلزم رد عین مال و حبس و شلاق بود که بوسیله دستگاه حکومت اجرا می شد . دفعات بعد بر مدت حبس افزوده میشد و گاه با بریدن « پی » مرتکب را مجازات می کردند معمولاً در عموم موارد جزائی اگر مدعی خصوصی در کار نبود



یا حضور نداشت موضوع مورد تعقیب حکام و نایب الحکومه‌ها قرار نمی‌گرفت و این امر - بخصوص در مورد راهزنی - باعث **ناامنی راه‌ها** می‌گردید! آنچه بطور خلاصه باید بدانیم این است که دعاوی مختصر مالی یا جزائی با دخالت آشنایان و کدخدا - منشی فیصله می‌یافت . در دعاوی مالی مهم یا بالنسبه مهم ، تشخیص با محضر شرع و اجراء حکم بادستگاه حکومت بود . در جزائیات - بخصوص جنایات - اهمیت دخالت حکام و کارکنان آن‌ها خیلی بیشتر از مراجع شرعی بحساب می‌آمد .

رسمآدر عموم موارد - چه حقوقی چه جزائی - ضابطه عمل ، فقه اسلامی بود اما باختلاف فقها ، اختلاف اجتهاد مراجع شرع ، اختلاف نظر و سلیقه و اخلاق حکام ، بعلاوه این امر که دوطرف دعوی ( در امور مالی ) یا مدعیان خصوصی ( در امور جنائی ) یا . . . . یا . . . . که ها باشند و چگونه عمل (!) کنند هرگز اتفاق نمی‌افتاد که دو امر مشابه بطور یکسان مورد اقدام قرار گیرند . ز عشق تابه صبوری هزار فرسنگ فاصله بود !

۲- **قشون** - سربازگیری علی الظاهر بر همان آئینی بود که **امیر کبیر** بنیاد نهاده بود ، بایک « اما » . . . . ! . توضیح آنکه :

« قشون ایران ، ازدیرزمان ، مرکب از سواره ایلی و پیاده چریک بود که در موارد لزوم ، حکام ولایات بدون هیچ قاعده و

اساسی از بین اهالی حوزه قلمرو خود جمع می کردند و به لشکرگاه می فرستادند . این افراد تا وقتی تحت السلاح بودند ، مخارجشان را دولت بتوسط سرکرده های آن ها ، بازهم بدون قاعده و حسابی می پرداخت .

از زمان فتحعلیشاه که نظام جدید وارد قشون ایران شد ، افواجی نیمه داوطلب و نیمه اجباری از برخی ولایات بخصوص آذربایجان - بازهم بدون هیچ قاعده و اساسی - جمع می کردند و مشق می دادند تا در مواقع لزوم از آنها استفاده شود .

در سلطنت محمدشاه ، سفیر ایران در پاره ای از ممالک اروپا بنام حسین خان نظام الدوله پس از مذاکره با مترنیخ صدراعظم اطریش ، عده ای افسر برای تعلیم افواج قشون ایران استخدام کرد ولی باناخوشی و ناتوانی شاه و بی اطلاعی صدراعظمش حاج میرزا آقاسی کم و کیف قشون تفاوت نمایانی نکرد و اساس کار بازهمان سواره های ایلی و پیاده های چریک بود . سرکردگان این قشون نوعاً از متنفذان محل بایست میبودند ( در غیر این صورت سرباز نمی توانستند جمع آوری کنند ) و این خود یکی از مشکلات کار نظام جدید بود .

در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه ، مرحوم امیر کبیر سرباز « بنیچه » را جانشین چریک قدیم و داوطلب سابق ساخت و عوائد یک جریب زمین زراعتی بایک ساعت آب را « واحد » و « ضابطه کار » مالیات بردرآمد و سربازگیری قرار داد و املاک را ممیزی

نمود. البته از نظر «تخفیف» نسبت معکوس رعایت می‌شد یعنی دهی که سرباز بیشتری می‌داد مالیات کمتری می‌پرداخت. خرج سفر سرباز تا اردوگاه و همچنین کمک خرج سرباز در مدت خدمت و کمک خرج خانواده سرباز (در ماههائی که سرباز سرخدمت بود) بعهده صاحب بنبچه (مالك) قرار داشت. جیره جنسی برعهده دولت بود همچنین مواجب نقدی در ششماهه مدت خدمت در سال، که در ششماهه «مرخصی خانه» نصف می‌شد. حقوق ششماهه مرخصی «خانه» سربازان هر ولایت در «دستورالعمل» (بودجه) آن ولایت از طرف دولت منظور می‌گردید.

در مورد سواره قشون نیز همین ترتیب بود. النهایه تعداد شتر و گاو و گوسفند افراد یا ایل ضابطه کار قرار می‌گرفت و هر کس متناسب با تعداد احشام خود «سوار» می‌داد. ولی به سوار ششماهه محلی نمی‌پرداختند و فقط در مدت خدمت جیره و مواجب و عایق اسب می‌دادند.

توپچی هم مثل پیاده بود.

عمل به این ضوابط، صد هزار پیاده، سی هزار سوار و عده لازم توپچی در اختیار دولت می‌گذاشت. هر وقت هر عده از آنها برای مشق یا ساخلوی ولایت یا جنگ ضرورت داشت سر خدمت نگاه داشته می‌شد.

لباس قشون متحدالشکل و کوتاه شد و فقط فرماندهان لباس

بلند می‌پوشیدند.<sup>۱</sup>

اما . . . . . پس از امیر کبیر رواج مجدد بازار رشا و ارتشاء ، همانچه آن روز پیشکش و رسوم و انعام نام داشت و امروز برخی از کارکنان ثبت و شهرداری و مالیات بردرآمد از آن به « اضافه کار » و اصطلاحات دیگر تعبیر می کنند در عمل ضابطه کار را بهم زد « حقوق ششماهه محلی که بخرج دستورالعمل ولایت منظور می شد به جیب افسران جزء و کل می رفت و چیزی عاید سرباز نمی شد . سرتیپ از سرهنگ و سرهنگ از یاور و یاور از سلطان و . . . و . . . برای ارجاع شغل سربازگیری حقی می خواستند و هر یک برای بقاء در شغل خود بایست حقی هم سالانه به مافوق خود می پرداختند . . . . . »<sup>۱</sup>

چون واضح است که قشونی که با این طرز سربازگیری تدارک می شود چقدر بدرد ولایت یا مملکت می خورد و به چه « درد » بی درمانی می خورد سخن را کوتاه می کنم .

۳- مالیه و سایر امور - مهمترین رابطه دولت با مردم در زمینه مالیات بود و بیشترین تعدی و ظلم نیز از این طریق بعمل می آمد .

ممیزی هائی ، در زمان امیر کبیر از املاک و عایدات آنها شده و مأخذ مالیات ها مشخص گردیده بود .

سبک « بنیچه » که در تمام مملکت معمول شده بود بایست حدود مأموران مالیات رامعین و موضوع ظلم و بی نظمی را منتفی کرده باشد اما حرص و طمع حکام که از نایب الحکومه ها « تفاوت

**عمل** « یعنی « اضافه مالیات » می خواستند و آن‌ها را به فشار آوردن بر بلوک باشی (بخشدار) ها و کدخداهای مجبور می نمودند ممیزی‌ها را از اعتبار و اثر انداخته ظلم و تعدی را جانشین نظم و عدالت ساخته بود بنابراین مالیاتی که رعیت می پرداخت شاید دو برابر مبلغی بود که بایست می پرداخت . البته در هر ده هم اشخاصی بودند که کفایت و دست و پائی داشتند و بلطایف الحیل از زیر بار این تعدیات کم و بیش شانه خالی می کردند و در نتیجه باز بار آدم‌های بی دست و پا از آن چه گفتیم سنگین تر می شد<sup>۱</sup>

مرحوم **مجدالملک** می نویسد :

« فقرا و ضعفای ایران که بار حکومت بیشتر بر آن‌ها وارد است از ولایات فریاد می کنند و بزبان حال از ریاست کلیه [ یعنی میرزا یوسف مستوفی الممالک ] می پرسند که :

- تعدیات حکام که آخر سال به **تفاوت عمل** موسوم می شود

بحکم کیست ؟

- با این عدل و انصاف پادشاه که همه جا فرمان و سرخط

می فرستند ، تخطی حکام از چه بابت است ؟

**ریاست کلیه** جواب نمی گوید .

فقرا و ضعفای خود جواب می گویند که : سکوت «ریاست

کلیه» موجب رضا است و همه ظلم و بدعت‌ها به میل و اجازه او است .

ما دیده‌ایم در آخر سال حکام و مباشرین ، همین تعدیات را

در کمال جرأت به اسم تفاوت عمل و - مأخوذ خود رئیس کل قلمداد می کنند و او عوض این که تهدید کند که : چرا از فرمان پادشاه تخلف کرده اید و عدل شاهنشاه را به ظلم مبدل نموده اید ، به آن ها نوازش می کند و حکومتی معتبرتر به آنها می سپارد . همان تفاوت عمل اسباب مداخل بی زحمتی است برای رئیس کل که دوسه مقابل آن می گیرد و بصیغه مواجب و استصوابی تقسیم می کند و بعد از آنکه به جزو مأخوذ - رسیدگی شد بیشتر آن ها ترجمانی [ جریمه ای ] است که فلان حاکم بی رحم بهانه جو ، به تهمت یا به ازاء زیادتی [ يك فضولی ] از عامل و مباشر جزء گرفته ، در ضمن مأخوذ بقلم رفته ، و حالا با اسم تفاوت جمع به مالیات افزوده می شود . سال های سال ، فقرا و ضعفا که از ادای اصل مالیات عاجزند باید جریمه مجرمی را بدهند که که نمی دانند کیست ؟ لابد این بار را می کشند و دعا بدوام دولت (!) می کنند . » ( کشف الغرائب )

چند کلمه هم درباره معارف آن زمان بنویسیم :

قبلا توضیح بدهم که در این جا منظور من ، معارف بمعنی عام کلمه نیست که حتی در عصر ما ، هنوز این همه دانشکده و دبیرستان و دبستان و مؤسسات وابسته را نمی توان عامل انحصاری تعمیم و ترویج آن معانی دانست . من باب مثال می توان گفت که معارف مذهبی واقعی ما را حوزه های علمی روحانیت شیعه و وابستگان آن ها تعمیم می کنند نه مثلا دانشکده معقول و منقول یا دانشکده الهیات و غیره

مؤسسات رسمی معارف ما از نظر کمیت بسیار ناقص اند و نارسا و از لحاظ کیفیت بسیار ناقص تر و نارسا تر! منظور من از معارف در این جا ، همان مقدار است که از طرف دولت بوسیله مدارس مدرن امروزی کمأ و کیفأ ترویج و تعمیم می گردد .

می دانیم که نخستین مدرسه بسبک اروپائی **دارالفنون** بود که از طرف **امیر کبیر** تأسیس و ایجاد شد و پس از او تا حدود پنجاه سال ، هیچ مدرسه دیگری بسبک جدید از طرف هیچ کس تأسیس نشد . مرحوم خان ملك ساسانی در « سیاستگران دوره قاجار » می نویسد :

« در مجموعه مراسلات کتابخانه سلطنتی پنج نامه بخط میرزا تقی خان [ امیر کبیر ] بنظر من رسیده که در موضوع **مدرسه دارالفنون** به ناصرالدین شاه نوشته شده ، بدون شك و تردید در سال ۱۲۶۷ مدرسه مفتوح و مشغول کار بوده است :

نامه اول - « حاجی میرزا جبار را خواست [ م ] قرار بیرق مدرسه را گذارد [ م ] که انشاءاله روز يك شنبه در سردر مدرسه بلند شود » به معیرالممالک هم گفت [ م ] از فردا ساعت را تعمیر نماید . . . . .

نامه دوم - « هفته ای دو روز صاحبمنصبان مسلمان و فرنگی مدرسه ، شرفیاب خواهند شد . . . . .

نامه سوم - « درباب شلیک متعلمین مدرسه ، مقرر شده بود ، این اطفال هنوز مشق شلیک نکرده اند خاصه در حضور همایونی رعب

دیگر دارد . خدای نکرده وقت شلیک خودشان را معیوب کنند .  
کار مدرسه منظم است . . . .

نامه چهارم - « امتحانات ششماهه مدرسه بخوبی انجام  
یافت قرار شد بجهت جنگ ، چندین فوج مشق مخبران بکنند چون  
برای جنگ بهترین مشق‌ها است . در نزد صاحبمنصبی که فردا  
وارد میشود علم ساختن قلعه و بردن ماریچ و ساختن پل را  
خواهند آموخت . بزودی در ایران صاحبمنصبان لایق تربیت  
خواهند شد . . . . .

نامه پنجم - « فوج خلخال خوب مشق می‌کند . استدعای  
بارون صاحب هم همین است که بنظر همایونی برسد در امر مدرسه  
دقت زیاد لازم است آدم معقول و متشخص می‌خواهد که سر رشته  
از همه چیز فرنگی و ایرانی داشته باشد . علی‌العجالة خوب است  
اغلب معلمین خوب ترقی کرده‌اند . معلمین تصدیق می‌کنند . »

از فحوای نامه‌ها استنباط میشود تعلیم و تعلم سال ۱۲۶۷  
جنبه استاز داشته . مرحوم امیر در تدارک روزی بوده که شاه برای  
نخستین بار از مدرسه بازدید کند النهایه گرفتاری‌هایی که برای او  
پیش آمده و منجر بعزل او از صدارت گردیده است « بازدید  
شاهانه » را عقب انداخته سرانجام این تشریفات در ماه دوم  
صدارت میرزا آقاخان نوری ( پنجم ربیع الاول ۱۲۶۸ ) تحقق یافته  
است .

دارالفنون که نام آن از اصطلاح Polytechnique فرانسه  
اخذ شده بود دارای شعبی بود برای تدریس علوم مربوط به پزشکی



و ریاضیات و طبیعیات و السنه خارجه (انگلیسی، فرانسه، روسی) و از همه مهمتر نظام. این مؤسسه در بدایت امر غالباً جوانان اعیان و اشراف را تعلیم می داد که هر یک فارسی را نزد معلمان خصوصی فرا گرفته بودند بعدها که از هر طبقه شاگرد پذیرفتند کلاس هائی هم برای تعلیم زبان و ادب فارسی و عربی دایر کردند. اگر عمر امیر کبیر و صدارتش دوام می نمود شاید این مدرسه برای محیط آن روز ایران منشأ آثاری می شد که دانشگاه های کنونی برای محیط امروز ایران هنوز آن اثر را حاصل نکرده اند. معلمان دارالفنون از طریق استخدام و به ایران دعوت شده بودند. بعضی از آنها در طول اقامت در ایران، تألیفاتی نیز درباره مملکت ما و زبان فارسی و جزاینها ترتیب داده اند از آن جمله دکتر پولاک Polak استاد شیمی و داروسازی، کتابی ب زبان آلمانی، طبع و نشر کرده که شاید نخستین «دستور زبان فارسی» بسبک گرامر السنه اروپائی بحساب آید. تاروزی که شاهزاده علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه در قید حیات بود ریاست مدرسه و بطور کلی امر معارف که در آن زمان «علوم» می گفتند سپرده بدو بود. رضاقلی خان هدایت نظامت دارالفنون را بعهده داشت.

دارالفنون، نخستین و (تا مدت ها) تنها مرکز اقتباس و ترویج مدنیت جدید و تمدن اروپائی بود. از مظاهر این مدنیت انتشار روزنامه وقایع اتفاقیه بود که از زمان امیر کبیر و قبل از دارالفنون براه افتاده بود. ایجاد تلگراف و تأسیس تلگراف خانه یکی دیگر از این مظاهر بود. نخستین سیم تلگراف بین باغ

لاله زار و ارگ سلطنتی کشیده شد. بعد سلطانیه بوسیله تلگراف به طهران ارتباط یافت. در همین اوقات انگلیس‌ها با سه رشته سیم جلفا و بوشهر را بهم مرتبط ساختند، دو رشته برای خودشان بود و سومی برای ایران.

در ۱۲۸۵ سیم‌کشی بین مازندران و شاهرود آغاز شد و بتدریج بین نقاط دیگر.

اعتضادالسلطنه عموی ناصرالدین شاه و مورد توجه او بود. تشویق شاه و اظهار لطف او نسبت به تحصیل‌کرده‌های دارالفنون تاحدودی به تحریک اعتضادالسلطنه بود. وی حمایت شاه را جلب و برنامه‌های خود را اجرامی نمود. چون سایر وزراء نه از کارهای علمی او سر در می‌آوردند و نه علاقه‌ای به پیشرفت آن‌ها نشان می‌دادند، اعتضادالسلطنه خود دولتی شده بود در دولت! وی نه سودای صدارت داشت و نه جز به کار تألیف و تصنیف و امور فنی مملکت که دارالفنون مرکز آن بود می‌پرداخت. چه بعد از میرزا آقاخان نوری که شاهزاده رسماً عنوان «وزیر علوم» یافت و چه قبل از آن، حکومت صفحات ملایر و نهاوند نیز با او بود و این ولایات تقریباً تیول فرهنگی و علمی اعتضادالسلطنه بحساب می‌آمدند. درآمد آنها بمصرف دارالفنون و کارهای فنی و معارفی او می‌رسید و از این لحاظ نسبت بوزرای دیگر استقلال بیشتری داشت.

اما تشویق و ترغیب شاه نسبت بدارالفنون، دیر نپائید.

بازدید شاهانه و «سلام امتحانات» که سالی یک بار بود وطنی

آن جوائزی به « شاگرد اول » ها اعطاء و ترتیب مسافرت آن‌ها به فرانسه برای اكمال تحصيلات داده می‌شد متروك گردید .  
در ۱۲۷۸ دستور مراجعت محصلان اعزامی که عده شان به به چهل و دونفر میرسید صادر شد . سطح معلومات و دانش و بینش تحصيلکرده‌های دارالفنون روز بروز پائین تر می‌آمد و این مؤسسه علمی اعتباری را که در نظر روشنفکران و ترقی خواهان ، از لحاظ داشتن « رسالت اخذ و اشاعه تمدن » یافته بود از دست می‌داد .  
پیدایش این وضع علل متعددی داشت که بدبینی ناصرالدین شاه نسبت به « باز شدن چشم و گوش رعیت » یکی از آن علل بحساب می‌آمد .

پیری و ناتوانی و خستگی تدریجی مرحوم اعتضاد السلطنه و شاید سر خوردگی او از این که در سطح بالای مملکت هیچ همراه و همگامی ندارد علت دیگر این وضع محسوب شود اما تقریباً مسلم است که وضع بد اقتصادی و مالی مملکت و نتایج نامطلوبی که ده سال - از ۱۲۷۷ تا ۱۲۸۷ - خشکسالی و مرض در میان مردم پدید آورده بود و ظهور حالت طغیان و شورش از عوارض آن بشمار می‌آمد علت العلیل بود . کسر بودجه ، بدبینی شاه ، دلسردی وزیر علوم و جزاینها ، همه زائیده همان اوضاع و احوال نامناسب اقتصادی بود که باید علت اصلی و اساسی نامیده شود .  
یکی از مورخان معاصر می‌نگارد .

« بحران اقتصادی مهمترین خصوصیات دوران فترت ده ساله است و از عمده ترین عوامل آن خشک سالی و قحطی است از ۱۲۷۷

تا ۱۲۸۸ بطور متوسط ، هر دو سال یکبار خشک سالی بود که به همراه خود فقر و گرسنگی و ناخوشی و مرگ می آورد .

از قحطی ۱۲۷۷ که به آشوب شهر و اعدام کلانتر پای تخت انجامید سخن گفتیم .

در ۱۲۸۰ باز قحطی شد . در ۱۲۸۳ و ۱۲۸۴ قحط و غلا همه مملکت را فراگرفت که خیلی بدتر از خشکسالی اول و دوم بود . سهمناک ترین قحطی در ۱۲۸۷ و سال بعد از آن بود که هجده ماه باران نیامد اما وبا آمد ! .

نوشته اند : در طهران و اطراف ، نزدیک به صد هزار تن مردند و کسی به شست و شوی اجساد دست نمی گشود . در ولایات حتی از خوردن گوشت گربه و سگ ، پرهیز نمی شد . رالینسون در ۱۲۶۷ نفوس ایران را ده میلیون نفر تخمین زده بود . نویسنده دیگری جمعیت ایران را در ۱۲۸۴ پنج میلیون نفر و مؤلف دیگری در ۱۲۸۹ [ دو سال پس از نگارش کشف الغائب ] فقط چهار میلیون نفر بر آورد نموده است . بگفته بینندگان خارجی تنها در قحطی ۱۲۸۷ که سال بعد پایان یافت قریب دو میلیون نفر به چنگال مرگ افتاده اند .

میرزا ابوالهیم بدایع نگار نیز شمار مردگان را چهار کرور [ دو میلیون ] ثبت کرده است . . . . فقر و بیکاری نیز سبب مهاجرت گروهی از ایرانیان که عده شان کم نبود به بین النهرین و عثمانی و قفقاز شد تا در آن جاها فعلگی کنند و نانی

بخورند . . . . »

اگر گناه را منحصرأ بگردن آسمان و ابر و باد و مه و خورشید بگذاریم قطعاً اشتباه کرده‌ایم . اگر نیمی از این سختی و بدبختی نتیجه قصور آسمان در نفرستادن باران بوده بدون شك نیم دیگر آن نتیجه تقصیر دولت و سوء سیاست او و همدستی امناء مملکت و مسئولان امر و حتی برخی از روحانی نمایان ثروتمند و متنفذ با محتکران و خبازان و آن‌هائی که آبادی خود را در ویرانی غیر می‌دانند بوده است . ببینیم نویسنده دیگری ضمن خاطرات خود از تاریخ چه می‌گوید :

« . . . . از یکی دو سال پیش کم بارانی شروع و تنگی خوار بار خود نمائی می‌کرد ولی در زمستان سال ۱۲۸۷ باران هیچ نبارید و مایه‌های سنواتی هم تمام شده بود . قیمت نان که در اوائل ۱۲۸۷ بیش از يك من شش هفت شاهی نبود بمرور ترقی کرده در این وقت به يك من يك قران رسید . مردم پای تخت این اشعار را ساخته بطور تصنیف می‌خواندند :

شاه کج کلا	رفته کربلا	گشته بی‌بلا
نان شده گران	يك من يك قران	يك من يك قران
ما شدیم اسیر	از دست وزیر !	از دست وزیر !

مقصود از وزیر ، میرزا عیسی پسر میرزا موسی وزیر سابق طهران است که بعد از پدر ، تازه بوزارت طهران و پیشکاری نایب‌السلطنه [ کامران میرزا فرزند ناصرالدین شاه ] برقرار شده

بود . . . . . در زمستان ۱۲۸۸ قیمت نان به یکمن پنج قران که پانزده برابر قیمت عادی بود رسید . مجبور شدند آرد روسی از حاج طرخان [ هشرخان = Astrakan ] وارد کنند . در همین زمستان برف و باران بی حسابی آمد و در ۱۲۸۹ غله بلوکات گرمسیر طهران رسید و قیمت نان به همان شش هفت شاهی تنزل کرد . . . . »<sup>۱</sup>

در سال ۱۲۸۸ که نان گران ترین نرخ را پیدا کرده بود یعنی قحطی و سوء سیاست دولت و سودجوئی مسئولان ، موجب پیدایش بدترین وضع اقتصادی و اجتماعی شده بود عمل جنس ممالک محروسه را بکفالت حاج میرزا محمد خان مجد الملک واگذار و او را بعنوان وزیر دارالشورای کبری انتخاب می نمایند ( دارالشورای کبری تأسیس تازه ای است از طرف ناصرالدین شاه . حاج میرزا حسین خان سپهسالار که با عنوان وزیر عدلیه همراه شاه از عتبات برگشته بود ، در این دارالشوری سمت وزارت جنگ را نیز عهده دار میشود و بالاخره بالقب سپهسالار اعظم ، صدراعظم می گردد ) .

مجد الملک در ۱۲۹۰ بار دیگر به وزارت وظایف انتخاب می گردد و تا روز یازدهم ذوالحجه ۱۲۹۸ که در سن ۷۴ سالگی روی در نقاب خاک کشید وزارت وظایف را در عهده داشته است .

---

۱ - تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه یا شرح زندگانی من از مرحوم

خدایش بیامرزاد وروانش قرین رحمت باد.

کشف الغرایب - دریک شب ظلمانی و بی ابر، تیرگی و تاریکی آسمان زمینه مناسب تر و مساعدتری است برای نمایش و درخشش ستاره‌ها. وضع بد اقتصادی مملکت، فقر و فلاکت مردم، قحطی و رواج بیماری‌های واگیر که در ظرف ده سال منتهی به ۱۲۸۷ نفوس ایران را از ده میلیون به پنج میلیون - بل کمتر - تنزل داده بود، همه این‌ها، زمینه را مساعد می‌کرد برای نمایان تر شدن بی کفایتی‌ها، بی سیاستی‌ها، سودجویی‌ها و خبط و خطاهای کسانی که اداره دولت و مردم را بعهده داشتند.

کشف الغرایب، آینه کوچکی که در آن انعکاسی از اعمال پاره‌ای از عمال دولت و دربار ایران را در دوران بیست ساله پس از میرزا محمد تقی خان امیر کبیر می‌توان دید. افشاگر مثنی است از خروار و مجملی از مفصل. سال‌های آخر دوران مورد بحث، بخصوص، انعکاس واضح تر و روشن تری در کتاب دارند. انشاء مطالب می‌رساند که مصنف آن، مرحوم مجد الملک قصد داشته است رساله‌ای ترتیب دهد از نوع آنچه امروز نامه سرگشاده نامیده می‌شود. این قبیل نامه‌ها در ظاهر برای قرائت و استحضار مقام معینی تنظیم می‌گردد و در واقع برای اطلاع همه مردم! و مقصود از نگاشتن چنین نامه‌ای هیچ نیست جز دو مطلب:

اول آنکه مخاطب نتواند وصول نامه و آگاهی از مفاد آن را انکار کند.

دوم آنکه عموم که مخاطب واقعی نویسنده نامه سرگشاده‌اند

بدانند که « طرف خطاب » رسمی نامه از مندرجات آن اطلاع حاصل کرده و اگر اقدام لازم درباب مطالب نامه بعمل نیاورده است بعمد و بقصد بوده بنابراین آنانکه منتظر چنان اقدامی بوده‌اند خودشان باید رأساً در آن باب اقدام کنند .

این که در رساله کشف الغرائب، همه جا حرمت ناصرالدین شاه نگاه داشته شده و علی‌الظاهر، شاه در هیچ يك از خطب و خطاها و سوء سیاست‌ها دخالت نداده شده قرینه‌ای است قوی بر صحت این نظر که مصنف قصد داشته با ارسال نسخه‌ای از رساله خود برای ملاحظه شاه به او « هشدار » دهد و با او درباره عواقب آن طرز سلطنت و حکومت « اتمام حجت » کند .

و این نه بدان سبب بوده که مبادا آن عواقب دامنگیر خود مصنف و امثال او نیز بشود . نه ، این سبک « اتمام حجت » نشان می‌دهد که مصنف خواستار پیش آمدن آن عواقب است .

در کشف الغرائب که بزعم نویسنده آن يك « تشریح جزئی از هیئت رئیسه دولت و مملکت » است اگر در ضمن آن انتقادهای تند و سخت و صریح ، از « بسته شدن دکان‌ها » و « زد و خورد و شورش » و « وقوع يك امر عظیم » و « تغییر کلی » دم‌زده می‌شود، در لباس تهدید به خواننده نسخه اول رساله، خوانندگان نسخ دیگر به تنها مسیر نجات هدایت می‌گردند یعنی به همان « امر عظیم » و اقدام به يك « تغییر کلی » !

با تمام آن که در انشاء رساله جانب ناصرالدین شاه کاملاً رعایت شده مع ذلك برای تکثیر آن از « طبع و نشر » استفاده نشده



و ناچار به رونویسی با دست ، توسل شده است در صورتی که کتاب « يك كلمه » نوشته میرزا یوسف خان مستشار الدوله ( که در زمان امیر کبیر شارژ دافر ایران در پاریس - سپس ژنرال کنسول ایران در تفلیس و بعدها مستشاریای معاون وزارت عدلیه شده است ) در همان سال ۱۲۸۷ که کشف الغرایب نوشته شده به طبع و نشر رسیده است .

باحتمال زیاد برای کشف الغرائب - باتمام آن رعایت ها که ذکر شد - باز هم امکان طبع و نشر نبوده . « يك كلمه » و « کشف - الغرائب » دو اثر هستند که در ۱۲۸۷ یعنی آخرین سال نیمه اول سلطنت ناصرالدین شاه و در آستانه نیمه دوم سلطنت او در اختیار مردم گذاشته شده اند و از نظر تاریخ شاید مقدم بر تمام آثاری هستند که از آن ها به « ادبیات مشروطه » تعبیر می شود .

کتاب کشف الغرایب با بدبینی تام و یأس آمیز نسبت به انحطاط و تنزلات مملکت و با انتقاد شدید از یوسف مستوفی - الممالک که در آن زمان « رئیس کل » و همه کاره کشور بوده شروع می شود و در همین نخستین جمله کتاب است که مصنف « وقوع يك امر عظیم » یعنی انقلاب را پیش بینی می کند .

انتقاد از « ریاست کلیه » در همه جای کتاب - بخصوص صفحات اول آن و از سایر وزراء و امنا - هر جا که کارهای سپرده به آن ها و تباهی های ناشی از دغلی یا سوء سیاست آن ها بقلم مصنف می آید - بچشم می خورد . اشخاص مورد انتقاد با استعاره های طنز مانند و هجو آمیز Satirique تفهیم و تعریف

می‌شوند. شاه همه جا منزله و مبری جلوه داده می‌شود ولی واضح است که همه انتقادهای تلویحاً متوجه او نیز هست.

انتقادهای صفحات آخر کتاب جنبه بیشتری از سازندگی دارد. از عباراتی که در مورد چگونگی روزنامه‌ها آمده کاملاً واضح است که نویسنده متأثر از افکار و طرز بیان میرزا فتحعلی آخوندزاده نیز هست. یکی دو صفحه پایان کتاب که ظاهر آدریام بازگشت ناصرالدین شاه از عتبات عالیات (در آن زمان بین النهرین جزء امپراطوری عثمانی بوده) نوشته شده بایک خوش بینی نسبی تحریر گردیده است. احتمالاً مصنف کتاب فکر می‌کرده که شاید تنظیمات عثمانی و دیدار ایرانیان مقیم عراق تغییری در طرز تفکر شاه بوجود آورده باشد شاید هم حدس می‌زده که مراجعت پادشاه توأم با عزل مستوفی الممالک و کوتاه کردن دست او از کارها باشد. این قدر هست که بین پایان و آغاز کتاب تفاوت محسوسی از لحاظ شیوه نگارش دیده می‌شود.

مجدالملك، از اروپا رفته‌هایی که در ۱۲۷۸ باز گردانده شده‌اند - آنها که در بدو ورود به ایران «روی پابند نمیشوند» و چون بکار مشغول می‌گردند هم‌رنگ جماعت می‌شوند - انتقاد می‌کند. این انتقاد را نباید ناشی از بدبینی او به اروپا و تمدن جدید دانست.

وی همچنین با مشاهده تنزل روزافزون سطح دانش و بینش تحصیلکرده‌های دارالفنون زبان به انتقاد از اعتضادالسلطنه وزیر علوم و رئیس دارالفنون می‌گشاید. این انتقاد را هم نباید متوجه

دارالفنون و مدارس جدید و تعلیم و تعلم علوم ریاضی و طبیعی و طب و زبان خارجه و نظام دانست :

قصه من آن بود که در این قسمت از مقال که به بحث درباره کشف الغرائب اختصاص داده شده برای هر مطلب شاهی از عبارات خود کتاب بعنوان مثال یا مثالی بعنوان شاهد بیاورم اما چون در قسمت اول که مختص حوادث دوران بیست ساله بعد از امیر کبیر و تأثیر این حوادث و اوضاع عمومی ایران در افکار مصنف بود مثالهایی انتخاب و ذکر شده ، ادامه عمل را در این قسمت موجب اطناب کلام دیدم و لهذا از قصه قبلی خود صرف نظر کردم .

با ذکر دو نکته به سخن خود پایان می‌دهم :

۱ - مرحوم میرزا محمد صادق نوری معروف به قائم مقام که نام او دوسه بار در این مقاله بقلم آمده است **برادرزاده** میرزا آقاخان نوری اعتماد الدوله صدر اعظم - و مرحوم حاج میرزا محمدخان مجدالملک مصنف کشف الغرائب **خواهرزاده** او بوده است .

۲ - من قصه تاریخ نویسی نداشتم اما طبع این مقاله اقتضاء داشت تا حوادث و اوضاع ایران در زمان تحریر کشف الغرائب مورد توجه واقع شود .

اگر انتقاداتی در کتب تاریخ درباره شخصیت‌هایی که موضوع این مقال هستند آمده است و من عیناً در این جا باز گفته‌ام ، از اخلاف و اعقاب آنها که اینک از نعمت حیات برخوردار و

اگر منسوب من نباشند دست کم دوست و آشنای من هستند پوزش  
می طلبیم .

می گویند:

تاریخ کر است و کور ،

تاریخ نه چشم دارد و نه گوش

تاریخ فقط زبان دارد ،

همین !

دکتر امینی

## سخنی با خوانندگان :

### ۱

« کشف الغرائب » یا رسالهٔ مجدیه از بدو تحریر ( ۱۲۸۷ قمری ) بگونهٔ دستنویس تکثیر و توزیع می‌شده، بطوریکه هم‌اکنون نسخه‌های خطی آن، در کتابخانه‌های خصوصی و عمومی موجود است و از آن میان از سه نسخه که در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی نگهداری می‌شود می‌توان یاد کرد .

تا سال ۱۳۲۰ شمسی ، این کتاب دوبار در روزنامه‌ها و مجلات طبع شد : یک بار در روزنامهٔ جبل‌المتین و بار دیگر در شماره‌های مسلسل مجلهٔ ارمنغان .

در سال ۱۳۲۱ شمسی ،

### مرحوم سعید نفیسی

بتشویق پدرم و شاید هم به تقاضای او متن انتقادی کتاب را با مراجعه به دو مأخذ خطی فراهم آورد . این متن در چاپخانه بانک ملی ایران با تیراژی محدود طبع شد که به نشر در کتابفروشی‌ها نرسید و صرف اهداء به دانشمندان و محققان و بستگان و دوستان و علاقه‌مندان به تاریخ و ادب ایران گردید .

آن مرحوم بر متن فراهم آورده خود ، مقدمه‌ای نگاشته که بسیار فاضلانه و در ضمن حاوی قسمت‌هایی از تاریخچه زندگانی روان شاد حاج میرزا محمد خان مجدالملک مصنف رساله کشف الغرایب است .

در این موقع که برای تکمیل و تجدید طبع رساله ، زحمات مرحوم نفیسی بار دیگر مورد استفاده قرار داده میشود دریغ است زحمت او در تنظیم مقدمه چاپ ۱۳۲۱ بپوته فراموشی سپرده و از ارائه و عرضه نمونه قلم شیرین او - که خود مزید برزیبائی‌های کتاب حاضر خواهد بود - مضایقه و امساک شود . خداوند ، روان او و همه رفتگان را از ما خوشنود گرداند .

چنین است نوشته مرحوم سعید نفیسی :

نقل از چاپ ۱۳۲۱ (طبع سوم)  
کشف الغرائب یا «رسالة مجدیه»

## مقدمه

«تا چند سال پیش تاریخ را جزین نمی دانستند که نویسنده ساده دل زود باور نیک بینی از راه دور بر ظاهر وقایع و حوادث جهان بنگرد و آنچه را که در دیده وی می نشیند ، ناسنجیده و ناپرسیده باشتابی که لازمه این گونه کارهای سطحی و خام است در صحیفه ای چند بجای گذارد .

اگر هنوز هم تاریخ را چنین معجون ناپخته قوام ناآمده ای بینداریم ، کار بسیار آسان است . هر نوشته ای را که بدست می آید باید پذیرفت و هرگز در صدد تطبیق گفتارهای متضاد بر نیامد . اگر دو تن در یک زمان درباره یک واقعه دو روایت مخالف نوشته باشند مانند برخی از پیشینیان سست انگار آسان جوی راحت طلب باید یکی را نادیده و ناشنیده گرفت یا اگر اندکی در احتیاط کاری

دست و پائی بزنیم باید هردو را بی آنکه برد این يك و قبول آن دیگر ذهن زود رنج و خاطر تن آسای را بدشواری خوی دهیم عرضه داریم و هرچه زودتر گریبان وجدان را از چنگ این ضد گویان رهائی دهیم . اما در جهان امروز تاریخ نویسانی که بوظیفه دشوار خویش پی برده و با آسانی دل مشکل پسند و خاطر دیرباور خود را قانع نمی کنند می کوشند که نخست وجدان خویش و سپس وجدان خواننده خویشان را از این گیر و دار آسوده کنند و حق و حقیقت را هر چند هم گران و ناهموار و تلخ و ناگوار باشد از پس هر پرده ای که هست و از زیر هر گرد و خاشاک و زباله ای که روی آنرا فرافرفته باشد بیرون کشند و در این راه از دشنام و طعن و سرزنش خواننده بی انصاف گزاف پسند دروغ پرداز نهراسند .

از صد تن از خوانندگان کتاب های تاریخ ، بیشتر می شود که نود و هشت تن کسانی هستند که پیش از وقت در قصه و افسانه ای یا در کتاب بی مغزی پیش از آن خواننده یا در گفته ای که از نوآموز تازه کاری در دبستان و دبیرستان شنیده اند شبخی خیال انگیز و ظاهری زراندود و رنگ زده و روغن مالیده و گاهی غازه کشیده و سرخاب و سفیداب کرده از آن واقعه یا آن کس در ذهن لجوج خود سر سنگین دل خود آماده دارند و اگر تاریخ نویس بیچاره را با خود همداستان و همراهی نبینند رگ گردن از خون انباشته می کنند و چشم از حدقه بیرون می برند و مشت دشنام و بدگوئی بر سر او می کوبند .

بهمین جهت است که تاریخ خواندن بمصداق و مسمائی که



امروز در جهان کنونی پیدا کرده است شاید بیش از هر کار دیگر  
سعه صدر و وسعت مشرب و انصاف و بردباری اخلاقی بخواهد.  
باید آماده بود که هر ساعت و هر دقیقه در فکر و اندیشه و تصورات  
و معلومات خود « استیناف داد ». یعنی بوجدان خویش و بفهم و  
انصاف خود رجوع کرد یا باصطلاح عوام کلاه خود را قاضی  
کرد و از تغییر عقیده و پی بردن باشتباهات چندین ساله و حتی  
عقایدی که بحکم وراثت و آموزش و پرورش و سیاست و مسلک  
و دین و آئین و مانند آن مَطرد شده است نیندیشید .

تاریخ آن محاکمه ای است که بهر سندی بدین است وزیر  
هرامضائی می زند .

تاریخ آن آزمایشگاهی است که پوست هر چیزی رامی زداید  
و هر زر و زیوری را دور می کند و پس از آن که جامه ها را کند  
و پیرایه ها را سترد و پوست ها و لفاف ها را يك يك بدور انداخت  
با ذره بین یا ریزبینی که به هیچ کس هم رَحْم نمی کند رنگ ها را  
می شوید و تار و پودها را از هم جدا می کند و می کوشد که در دل  
ذره ها بنگرد تا از آنجا بجهانی پی ببرد .

این است که در جهان امروز تاریخ نویس ، بیدادگر بی رحم  
دیرباور بدخواهی است که چون قاضی سنگین دلی گوش می بندد  
تا ناله نشنود و چشم برهم می نهد تا دل خویش بدرد نیآورد ، از  
فضیحت و رسوائی باک ندارد زیرا تا حق و حقیقت از این کشتارها  
نکتنند و پای برزبر این گونه آزرندگان و ستمدیدگان نگذارند بر کرسی  
نتوانند نشست .

« اکنون که پی‌بدین وظیفه بیدادگران تاریخ بردید، می‌توانید در محکمه حقیقت گاه‌گاهی بنشینید و به این دادرسی‌ها گوش فرا دهید.

در این دادرسی‌ها متوجه می‌شوید که اگر حقیقت جوی حقیقت‌پرستی بخواهد دست باسناد بزند و پرتوی بر تاریخ بيفکند ناچار است نخست به این اندیشه افتد که تاریخ سرگذشت دوره‌ای و زمانی است از زندگی گروهی از مردمی که در کشوری ریخته‌اند. ناچار مردمی که در این زمان و در آن کشور می‌زیسته‌اند گروهی بوده‌اند که از یک‌تن و دوتن و صدتن و بلکه هزارتن بیشتر بوده‌اند؛ اگر مقصود از تاریخ این باشد که تنها سرگذشت یک‌تن از آن هزاران مردم را برای شما بگوید کورکورانه مثلاً فلان شاه یا فلان وزیر یا فلان سخنگوی و داندمنند را برمی‌گزیند و بس؛ اما این تاریخ نیست بلکه سرگذشت یک‌تن از مردمان تاریخی است و چنانکه اگر در شهری کوری دیدید، نمی‌توانید گفت همه مردم آن شهر کورند هم چنان از دانستن سرگذشت یک‌تن نمی‌توان گفت که تاریخ آن زمان و آن مردم و آن کشور را دانسته‌اید. ناچار باید کنجکاو و پی‌جوئی کرد که همه مردم آن زمان و آن کشور یا لاقلاً اکثریت مردم آن دیار چگونه زیسته‌اند.

برای اینکار دیگر کتابی یا رساله‌ای که کسی در سرگذشت پادشاهی یا درباری نوشته است کافی نیست.

چنانکه همواره پیش می‌آید اگر به همان سند پیش پا افتاده رایج بسنده کنید با سندی است که مزاج گوی سود‌پرستی برای

خوش آمد آن مرد و پاداش گرفتن از او در میان نهاده یا بدخواه  
غرض آلوده‌ای برای پیش بردن و جاودان کردن کینه خویش بیادگار  
گذاشته است .

« پس تاریخ حقیقی هردیاری تاریخ زندگی واقعی همه مردم  
آن دیار در آن زمانه است یا بعبارت روشن تر سرگذشت آن  
جماعتی است که گروه مردم یا باصطلاح نادرستی که این روزها  
پیش از پیش انتشار می‌یابد توده ملت را تشکیل می‌دهد :

« اگر در این میان سرگذشت همه مردم زمانه بدست نیاید  
ناچار باید به سرگذشت اکثریت مردم آن روزگار بسنده کرد و گرنه  
از زندگی يك تن از مردم آن روزگار - هرچند هم که آن يك تن  
پادشاه یا امیر یا وزیر و یا فرمانروا و حتی دانشمند و گوینده و  
نویسنده بوده باشد بزنگی همه مردم آن روزگار پی بردن و از جزء  
حکم بکل کردن مانند آن است که کسی از ناخن دست یا پائی  
بخواهد پی به ماهیت اندام کسی بیبرد .

« پس بی‌جهت نیست که محققان کنونی برای روشن کردن  
تاریخ در پی اسنادی می‌گردند که کسی در همان زمان صمیمانه  
برای نشان دادن حقیقت زندگی آن زمان و نه برای باقی گذاشتن  
سود و زیان و غرض و نفع خویش نوشته باشد تا بنوبت خود مورخ  
رادنبال اغراض و مطامع خویش نکشانند و اذهان ساده خوانندگان  
را بدان آلوده نکند . دریغا که اینگونه اسناد راستگوی بی‌غرض  
برای پی بردن بتاریخ بسیاری از کشورها و مخصوصاً ایران در  
حکم کیمیا و اکسیر است زیرا که بسیار کم می‌شود نویسنده‌ای گرفتار

خواهش‌های طبع و مقتضیات مادی زندگی نبوده باشد و در زمان خویش یا زبان بستایش از نعمت بخشندگان و یا زبان به نکوهش از دریغ‌کنندگان نگشاید . بیچاره آدمی است و این حوائج مادی !

« مرد بزرگ می‌خواهد که در پی آن نرود و یا اگر می‌رود کاغذ و قلم را بدان نیالاید .

« از جمله اسنادی که برای شناساندن اوضاع ایران در دوره ناصرالدین شاه و هفتاد هشتاد سال پیش برای ما مانده ، کتاب بسیار جالب توجهی است که از شاهکارهای پایان قرن گذشته ایران است .

« این کتاب چنانکه مؤلف بزرگوار ، خود در صحنه ۶۶ از متن حاضر [منظور مرحوم نفیسی چاپ ۱۳۲۱ شمسی است] تصریح کرده ، در سال ۱۲۸۷ قمری یعنی در هفتاد و پنج سال پیش از این نوشته شده اهمیت آن از لحاظ ادبی باندازه‌ای است که با کمال جرأت می‌توان آن را بزرگترین شاهکار نثر فارسی در قرن سیزدهم هجری دانست و خواننده‌ای که بدین گونه تحقیق آشنا باشد در هر سطر از آن کنایه‌ای شیرین و اشاره بسیار ماهرانه ادیبانه‌ای می‌بیند که حاجت براهنمائی نیست .

« اهمیت دیگر آن - از لحاظ تاریخی - باندازه‌ای است که از این روشن‌تر آئینه‌ای برای نشان دادن عصر و زمانه‌ای که این کتاب معرف آن است نمی‌توان یافت و از هر حیث باید آنرا

معتبرترین سند و راستگوترین گواه وقایع و اوضاع آن روزگار دانست .

« از نخستین روزی که این کتاب از زیر قلم نویسنده بزرگوار آن بیرون آمده است بنام « رساله مجدیه » منتهای رواج و شهرت را یافته و در همان زمانها مردمی که ذوقی و انصافی و دانشی داشته اند در پی نسخه های آن می گشته اند چنانکه نسخه های خطی بسیاری از آن - که مردم آن روزگار و حتی معاصران ما برای خود و یا دیگران نوشته اند - در کتابخانه ها و در خانه های مردم ایران فراوان است و کمتر کسی است از پیران روزگار ما که آنرا نخوانده و یا ننوشته باشد .

« نویسنده این کتاب ، یکی از رجال و وزیران نامی دربار ناصرالدین شاه - مرحوم حاج میرزا محمد خان مجد الملک پدر مرحوم حاج میرزا علی خان امین الدوله و مرحوم میرزا تقی خان مجد الملک و نیای خاندان امینی مجدی و سینکی بوده است .

مرحوم مجد الملک خود خواهرزاده میرزا آقاخان اعتمادالدوله صدر اعظم ایران بود و نخست به حاج میرزا محمد خان سینکی معروف بود .

در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه، پیشکاری مادر محمدشاه را داشت و با او به حج رفت و پس از آن در خدمات دولتی مراحل مختلف را پیمود تا اینکه به مقام وزارت رسید .  
خلاصه ای از مراحل خدمت وی چنانکه مرحوم محمدحسن

خان صنیع الدوله (اعتماد السلطنه) در مجلدات دوم و سوم  
مرآت البلدان ناصری ضبط کرده بدین گونه است :

[در اینجا مرحوم سعید نفیسی در حدود يك صفحهٔ مراحل  
مختلف خدمات دولتی مرحوم مجدالملک را می آورد که در صفحات  
۱۱۷ و ۱۳۴ و ۱۸۳ و ۲۰۴ و ۲۳۹ جلد دوم و صفحات ۴۵ و  
۶۸ و ۸۹ و ۱۰۴ و ۱۳۹ و ۱۴۰ جلد سوم مرآت البلدان آمده  
است .

چون من اهتم این موارد را باقتضای کلام ، يك بار ذکر  
کرده ام از تکرار فهرست مستخرج مرحوم نفیسی خودداری میکنم ]  
تاریخ رحلت وی را حاج میرزا ابراهیم خان صدیق الممالک در  
کتاب منتخب التواریخ مظفری ( چاپ تهران ۱۳۲۳ - ۱۳۲۶ ص  
۴۰۸ ) جزو وقایع سال ۱۲۹۷ ضبط کرده ولی این خطای فاحش  
است و تردیدی نیست که حاج میرزا محمد خان مجدالملک در  
طهران در ۱۱ ذیحجه ۱۲۹۸ در ۷۴ سالگی در گذشته است چنانکه  
بر سر تربت وی که در صحن شرقی بقعهٔ شاهزاده عبدالعظیم مدفون  
است بر سنگی چنین نوشته است :

« هوالحی الذی لایموت

و فدت علی الکریم بغیر زاد

من الحسنات و القلب السلیم

و حمل الزاد اقبیح کل شیء

اذا کان الوفود علی الکریم

آقای حاج میرزا محمد خان لواسانی ملقب بمجدالملک

مجسمه زهد و تقوی و دیانت - ادیب فاضل - یکی از مشهورترین خطاطان و نویسندگان ایران که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه مرحوم کارگزار بغداد و بعد دبیر مهم خارجه آذربایجان و سپس وزیر وظایف و اوقاف شد در ۱۱ ذیحجه ۱۲۹۸ هجری در طهران در سن ۷۴ سالگی برحمت ایزدی پیوست .

از این قرار وی در ۱۲۲۴ قمری ولادت یافته است .

«همچنانکه بر سر خاکش نوشته اند این مرد بزرگ از خوشنویسان و نویسندگان بسیار نامی و زیر دست زمان خود و از ادیبان مسلم دوران خویش بوده ، شیوه خاصی از شکسته نستعلیق که دو پسر نامدارش مرحوم حاج میرزا علی خان امین الدوله و میرزا تقی خان مجدالملک نیز بدان معروف بوده اند و در میان شیوه های قرن گذشته و اوایل این قرن امتیاز خاص دارد و پسندیده بسیاری از ارباب قلم بوده است و هنوز هم خوشنویسان از آن پیروی می کنند شیوه ای است که از پدر آموخته اند و مخصوص بدو بوده و نیز احاطه ای که این دو پسر نام آور در نظم و نثر و ادبیات زبان پارسی داشته اند از پرورش این پدر هنرور دانشمند فراهم شده است و پس از آن این سنت شریف درخاندانشان باقی مانده است .

از مرحوم مجدالملک دو پسر ماند : مرحوم حاج میرزا علی خان امین الدوله و مرحوم میرزا تقی خان مجدالملک و پنج دختر که یکی از آنها درخانه مرحوم شجاع السلطنه امیر نظام بود و پس از مرگ او دختر دیگری به او دادند و یکی درخانه مرحوم میرزا ابراهیم خان معتمد السلطنه و درخانه مرحوم میرزا محمدعلی خان

علاء السلطنه و یکی درخانه مرحوم میرزا عبدالوهاب نخان نظام -  
الملك بود .

« این کتاب چنانکه پیش از این اشاره رفت بمناسبت لقب  
مؤلف همواره درمیان آشنایان باین فن بنام « رساله مجدیه »  
معروف بوده است . جناب آقای حسین سمیعی ( ادیب السلطنه )  
در کتاب « آئین نگارش » ( چاپ تهران - ۱۳۱۹ ش - ص ۲۰۴ )  
که این کتاب را بسیار ستوده و نمونه‌ای از آن را نقل کرده‌اند  
نام آن را « کشف الغرائب » نوشته‌اند اما چون رساله مجدیه  
همواره معروف بوده است در این چاپ نیز پیروی از همان شهرت  
دیرین کردم . در این کتاب ، اشارات بسیاری بوزیران و رجال  
درباری آن زمان رفته که اگر کسی پی‌نبرد بسیاری از شیرینی‌های  
آن در ذوق نمی‌نشیند بهمین جهت آن‌ها را درپای صحایف از  
روی دو نسخه خطی که اساس چاپ این کتاب بوده است بهمان  
عبارات اصلی معرفی کرده‌ام .

چنانکه درپایان صحیفه ۷۶ قید کرده‌ام چاپ این کتاب متکی  
است بر دو نسخه خطی : نخست نسخه‌ای که در ۱۵ محرم ۱۳۲۰  
درلشته نشای گیلان ، درویش یوسف بفرمان مرحوم امین الدوله  
از روی نسخه اصل نوشته و چون معتبرتر و درست‌تر است آنرا  
اساس قرار دادم و در نسخه بدل‌ها آنرا بعلامت « ب » نموده‌ام  
دوم نسخه‌ای که درشب شنبه ۲۷ رجب ۱۳۱۷ علی‌بن عبدالرسول  
یعنی آقای علی عبدالرسولی - از استادان کنونی دانشگاه - بپایان  
رسانده و متعلق بکتابخانه مرحوم میرزا محمدعلی‌خان قوام‌الدوله



وزیر امور خاجه سابق ایران بود و سالها است تعلق بمن دارد . این نسخه غلطهای املائی و کتابتی بسیار دارد و بساعتبار نسخه اول نیست و در نسخه بدلها آنرا به علامت «ج» نموده ام . در چاپ این کتاب هر جا که نسخه «ب» بر نسخه دیگر افزونی داشته است در هلالین ( ) و هر جا که نسخه «ج» بر نسخه دیگر افزونی داشته است در قلاب [ ] جا داده ام .

« هنگامی که چاپ متن کتاب روبه پایان بود دوست دانشمند من آقای دکتر قاسم غنی که از ناموران جهان دانش ماست و کرم را با فضایل دیگر گرد آورده است ، نسخه دیگری بامانت بمن سپرد که متعلق به جناب آقای علی اصغر حکمت از وزیران دانشمند این زمان بوده و با آقای دکتر غنی داده اند و آن نسخه را آقای مسعود مجدی نوۀ مؤلف کتاب و پسر مرحوم میرزا تقی خان مجدالملک باخط شیرین و زیبای خویش در آبان ماه ۱۳۱۸ هنگامی که آقای حکمت وزیر کشور بوده است نوشته و بوی هدیه داده است و آن نیز معتبر است منتهی چون در آغاز کار بدست نبود نتوانستم در همه مراحل اختلاف آن را متذکر شوم . در کتابخانه مجلس شورای ملی تا جایی که من آگاهی دارم سه نسخه دیگر از این کتاب هست . شنیده ام که این کتاب وقتی در روزنامه **جبل المتین** که مرحوم مؤیدالاسلام در کلکته چاپ می کرده است انتشار یافته ولی چون دسترس بدوره های کامل این روزنامه نبود و نتوانستم این نکته را تحقیق کنم بقید تردید می نویسم اما در سال هشتم مجله **ارمغان** - از شماره ۲ - ۳ ( ص ۸۲ ) تا شماره ۹ - ۱۰ ( ص ۵۴۵ ) این کتاب با افتادگی ها و تحریفاتی که بقید کردن نمی ارزید چاپ

شده و در آن مجله بخط آن را بمرحوم امین الدوله نسبت داده‌اند.  
« در هر صورت بجهاتی که پیش از این آوردم این کتاب  
از هر حیث درخور آن بود که جداگانه در مجلدی منقح و بادقت  
و مقابله‌ای که لازمه فن و تخصص در این کار است انتشار یابد  
تا سندی برای شناسائی دوره‌ای که بما نزدیک تر از دوره‌های  
تاریخی دیگر است و پدران ما در آن زیسته‌اند بدست باشد و به  
همین اندیشه در روزگاری که دل‌های دیگران به هواجسی که با  
این گونه کارها فرسنگ‌ها فاصله دارد خوش بود سرگرم بودن باین  
کار و ادای این خدمت راباطل السحر آن دل‌زدگی‌ها و دل‌زدائی‌ها  
کردم و چند روزی از گذشت روزگار را بدین کار بسر بردم. باشد  
که در پیشگاه حقیقت جویان و حق پرستان خدمتی ناچیز شمرده  
شود و اگر لغزشی و فرو گذاشتی در این خدمت دیدند چشم برخطا  
و ناتوانی ببوشند .

طهران - شهریور ماه ۱۳۲۱

سعید نفیسی «

## ۲

از مدت‌ها پیش فکر تجدید طبع « رسالهٔ مجدیبه » توجه این جانب را بخود معطوف می‌داشت. علل پیدایش این فکر از این قرار بود :

اول- کمیابی، بل نایابی نسخ چاپ مرحوم نفیسی، محققان و خواستاران کتاب را در زحمت رجوع به من و دیگران یا این کتابخانه و آن کتابخانه انداخته بود.

دوم- در چاپ متن مرحوم نفیسی، تفاوت‌هایی نسبت به برخی نسخه‌های خطی ملاحظه می‌شد که آقای فریدون آدمیت به به پاره‌ای از آن‌ها در کتاب « اندیشهٔ ترقی » اشاره کرده‌اند. هر چند این اختلاف‌ها مهم نبود، اما برای آن که چاپ‌های بعدی و احتمالی کتاب، از هر عیب و نقص منزّه باشد، رسیدگی به موارد اختلاف و آماده کردن متن کاملاً منقح و مصححی ضرور می‌نمود.

سوم - عفت قلم و شاید هم «ملاحظه و تقيه» مصنف کتاب، مرحوم مجدالملک را بر آن داشته بود تا شاهزادگان و درباریان و رجال مورد انتقاد و خصمال و اعمال آنها را در لفافه‌ای از کنایات و استعارات ادبی بشناساند .

این اشارات و تلویحات و تلمیحات و تشبیهات بگونه‌ای نبود که بازشناسی شخص مورد انتقاد را برای خوانندگان معاصر مصنف دشوار سازد . شاید هم بسیاری از آنها از زبان محاوره روشنفکرانی که نمی‌خواستند بین‌الاینین یادرحضور شخص ثالث از شخصی بصراحت یاد کنند اخذ شده باشد اما آن گوشه‌ها و کنایه‌ها که برای خوانندگان همزمان نویسنده کتاب از نام «استعاره» برخوردار می‌شده، برای خوانندگان امروز - خاصه جوانان که رجال عهد قاجاریه را مطلقاً نمی‌شناسند - از نامی جز « معماً » بهره‌مند نمی‌تواند بود . همین امر باعث آن شد که بعضی از محققان معاصر و بخصوص برخی از نویسندگان جوان نتوانند نظر واقعی و جهت سیر فکری مصنف رساله را در زمینه پاره‌ای مطالب ، درك کرده - ارزیابی درست و بجائی از او و طرز تفکر او بعمل - آوردند .

این علل و شاید هم انگیزه‌های دیگر مرا بر آن داشت که در اوائل تابستان ۱۳۵۷ با رجوع به بستگان و دوستانی که احتمال می‌رفت دستنویس‌هایی از رساله مجدیه در کتاب‌خانه شخصی خود داشته باشند دو نسخه مختلف و بالنسبه معتبر از این کتاب را به امانت

بگیرم و ازدوست بزرگوار و فاضلم :

### آقای فضل الله گرکانی

خواهش کنم ، نسخ خطی را بانسخه چاپ مرحوم سعید نفیسی  
مقابله و متنی که کاملتر و صحیح تر باشد فراهم کنند و برای آنکه  
از این تجدید تصحیح ، عده بیشتر - بخصوص جوانان نیز بهره مند  
شوند ، توضیحات کافی در مورد صناعات ادبی بکار رفته و درباره  
معرفی اشخاصی که از آن ها بگونه مستعار و به کنایه و تلویح در  
کتاب یاد شده ادا نمایند و ترجمه همه لغات عربی و واژه های  
بالنسبه متروک فارسی متن را نیز بر آن بیفزایند تا علاقه مندان به تاریخ  
را بکار آید و ادب دوستان را بلاغت افزایش دهد .

\* \* \*

از میزان دقت و وسواس آقای گرکانی در زمینه تحقیق  
بی اطلاع نبودم . اما در دورانی که ایشان همه گرفتاری های خود  
را پس پشت افکنده صمیمانه به این کار پرداخته بودند چنان آتش  
علاقه ایشان را به امر تجدید طبع کتاب ، تند و تیزتر از آن خودم  
می دیدم که اکنون که کار بسامان رسیده و اجراء برنامه به پایان ، فکر  
می کنم هر تشکری در حکم ناچیز شمردن قدر واقعی تلاش و کوشش  
ایشان خواهد بود .

اینک « رساله مجدیہ » و حاصل زحمات چند ماہہ آقای

گرکانی:

د. ع. ا.

---

**یاد آوری:** در سراسر این مجموعه کلمات و عباراتی که ضمن نقل

قول از دیگران - در میان دو قلاب [ . . . ] آورده شده از نگارنده

مقاله یا مصحح متن است

متن کامل و تصحیح شده

# کشف الغرائب مشهور به رساله مجدیہ

از منشآت

مرحوم حاج میرزا محمدخان مجدالملک

(۱۲۲۴ - ۱۲۸۹ قمری)

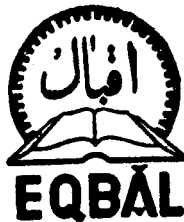
وزیر و ظایف و اوقاف ناصرالدین شاه قاجار

+ + +

مقابله - اکمال و تصحیح متن - تحریر حواشی و توضیحات

از:

فضل اله - سرکانی







## یادداشت

آینده و گذشته دو یار موافق اند  
دانستم از گذشته که آینده چون شود

شهریور ۱۳۲۱، هنگامی که « رسالهٔ مجدیه » به تصحیح فقید سعید مرحوم نفیسی طبع شد، من جوانی بودم تازه زندگی اجتماعی خود را آغاز کرده، هرچند بعد از فراغ عملی از تحصیل و قبل از اختتام رسمی آن تجارب و مصائبی را پشت سر نهاده بودم. در آن روزگار هرگز به مخیله ام خطور نمی کرد که تصحیح نوبت دوم کتاب « قبائی » است که سی و هفت سال بعد به قامت من دوخته خواهد شد.

و چون ممکن است در میان دست نوشت های دیگر، نُسخی معتبرتر از آنچه برای من مآخذ مقابله و تصحیح کتاب واقع شده است وجود داشته باشد از احتمال بدور نیست که روزی تصحیح سومی از « رسالهٔ مجدیه » ضرورت یابد و بعید نیست که چنین ضرورتی از هم اکنون که متن حاضر منتشر می گردد احساس شود. در این صورت فریضهٔ مردم ادب دوستی که به چنین نسخه هائی دسترسی دارند می دانم که همّت بلند خود را برای مهمّ بگمارند و از حالا - بی دفع وقت - ترتیب کار چنان تصحیحی را مشخصا " یا بوسیلهٔ ورزیدگان این فنّ و رفتگان این راه بدهند تا انشاء الله متنی فراهم آید که بدون تردید با نوشتهٔ اصلی مرحوم حاج میرزا محمد خان مجدالملک که از متون مهم سیاسی و ادبی عصر مشروطیت ایران است مطابق باشد. امیدوارم تصحیح مجدّد متن حاضر - اگر هم ضرورت یابد - این بار دیگر سی و هفت سال بطول نیانجامد!

مرحوم نفیسی در بارهٔ ماء خذ کار خویش در صفحه ( ز ) مقدمهٔ طبع ۱۳۲۱ رسالهٔ مجدیه یا « كَشْفُ الْغَرَايبِ » چنین توضیح می‌دهد :

« چنانکه در پایان صحیفهٔ ۷۶ قید کرده ام ، چاپ این کتاب منگی است بر دو نسخهٔ خطی :

نخست ، نسخه‌ای که در ۱۵ محرم ۱۳۲۰ درلشته‌نشای گیلان درویش یوسف به فرمان مرحوم امین الدوله از روی نسخهٔ اصل نوشته‌و چون معتبرتر و درست تر است آن را اساس قرار دادم و در نسخهٔ بدل ها آن را بعلا مت - ب - نموده ام ،

دوم ، نسخه‌ای که در شب شنبه ۲۷ رجب ۱۳۱۷ علی بن عبدالرسول یعنی آقای علی عبدالرسولی از استادان کنونی دانشگاه بی‌پایان رسانده و متعلق بکتابخانهٔ مرحوم میرزا محمد علی خان قوام الدوله وزیر امور خارجهٔ سابق ایران بوده و سال هاست تعلق به من دارد . این نسخهٔ غلط‌های املاتی و کتابتی بسیار دارد و باعتبار نسخهٔ اول نیست و در نسخهٔ بدل ها آن را به علامت - ج - نموده ام . »

همین جا یادآوری کنم که قرار گرفتن سنهٔ ۱۳۱۷ پشت عبارت شنبه ۲۷ رجب چنین متبادر بذهن می‌کند که منظور ۱۳۱۷ قمری است . نگفته پیدا است که مقصود مرحوم علی عبدالرسولی ( برادر مرحوم شیخ الملک اورنگ ) ۱۳۱۷ شمسی بوده است ، چه شادروان عبدالرسولی حدود بیست سال از من بزرگتر بود و به احتمال قوی سال ۱۳۱۷ قمری سنهٔ ولادت او می‌شده نه سالی که او بتواند کتابت مننی را بعهدہ بگیرد .

مرحوم نفیسی در ذیل آخرین صفحهٔ چاپ ۱۳۲۱ رسالهٔ مجدیه عین عبارات کاتبان نسخهٔ « ب » و نسخهٔ « ج » را چنین نقل می‌کند :

« پایان نسخهٔ ب : حَرَّرَهُ أَقْلُ الْفُقَرَاءِ دَرُوِشِ يُوْسُفِ فِي قَرِيْبَةِ لَشْتِهْ نِشَا مِنْ مَحَالِّ دَارِ الْمَرْزِ گِيلَانِ فِي يَوْمِ الْخَمِيْسِ خَمْسَةَ عَشْرَ ۱۵ مِنْ شَهْرِ مَحْرَمِ الْحَرَامِ ثَلَاثَ مِائَةٍ وَ عَشْرِيْنَ بَعْدَ الْاَلْفِ مِنَ الْهَجْرَةِ النَّبَوِيَّةِ صَلَوَةُ اللّٰهِ

وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ ۱۳۲۰ .

پایان نسخه ج: قَدِّمَتْ هَذِهِ الرَّسَالَةَ النَّفِيسَةَ فِي لَيْلَةِ السَّبْتِ ، السَّابِعِ وَالْعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَجَبِ الْمُرْجَبِ وَهُوَ ( كَذَا ) لَيْلَةَ الْمَبْعُوثِ كَتَبَهُ الْعَبْدُ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الرَّسُولِ عُفِّرَ لَهُمَا سَنَةٌ ۱۳۱۷ . . .

عبارت مرحوم عبدالرسولی که معروف و شاید هم دوست شادروان سعید نفیسی بوده نشان می دهد که سنهٔ کتابت از روی رسالهٔ مجدیه بر طبق معمول زمان ، سال شمسی آورده شده و قید ۲۷ رَجَبِ الْمُرْجَبِ صرفاً "از نظر تصادف با مبعث رسول اکرم و بقصد تئیم و تَفَاعُل بخیر بوده است .

اظهار مرحوم نفیسی دائر به این که دست نوشت زنده نام علی عبد الرسولی ، غلطهای املائی و کتابتی بسیار دارد ، تنها بدین صورت قابل توجیه است که معتقد باشیم ، آن ، غلطهای املائی و کتابتی بسیار ، همه در نسخهٔ ماء خذ انتساخ و تکثیر مرحوم عبدالرسولی وجود داشته و او به جهاتی مقید بوده عین آن غلطها را در کتابت خویش بیاورد ، اما این اعتقاد و توجیه نیز مستلزم آن است که کاتب وضع نسخهٔ ماء خذ ، و قید خودرادر انتخاب نحوهٔ کتابت در محلی از دست نوشت خویش ثبت و ذکر کرده باشد . متأسفانه باید گفت که از عبارات مرحوم سعید نفیسی در این باره چیزی استنباط نمی شود !

بجا است ، فراهم آورندهٔ متن حاضر نیز توضیحی در خصوص کار خویش بدهد :

این متن منگی است بر دو نسخهٔ خطی که از آن ها با نام نسخهٔ

« ن » و نسخهٔ « ی » در این نوشته یاد می شود :

نسخهٔ « ن » - که در هیچ جای آن نام « کشف الغرائب » یا « رسالهٔ

مجدیه » ذکر نشده و فاقد نام مصنف و تاریخ تحریر و تصنیف است جزوهای است بقطع رقیعی در ۷۴ صفحه کاغذ سبز رنگ که کتاب از صفحهٔ یک آن آغاز شده و بصفحهٔ ۷۴ پایان یافته است . تمام صفحات نمره گذاری شده . جلد جزوه از چرم مشکی است که اطراف آن تزئین ساده ای منگنه شده است .

پایان کتاب ، پس از مصراع « تا در میانه خواسته کردگار چیست » نوشته شده :  
قَدِّمَ بِالْخَيْرِ وَالسَّعَادَةِ فِي يَدِ أَقْلِ الْخَلَائِقِ : ابْنِ مَعْصُومِ الشَّرِيفِ ، مُمَيِّزِ الْمَمَالِكِ :  
غلامحسین .

همین کاتب ، یادداشت زیر را بر آنچه گذشت افزوده است :  
« هو - این نسخه شریفه را در حضرت اجل آقای میرزا جواد خان  
سینکی دامت شوکته وزیر مختار محترم دولت شاهنشاهی در مصر بطور یادگار  
تقدیم میدارد . فی ۲۷ مرداد ۱۳۱۲ - غلام حسین » .  
این یادداشت و عبارت عربی مقدم بر آن ، هر دو بخط همین غلامحسین  
فرزند مرحوم میرزا معصوم ممیز الممالک است که داستان وصول صد هزار تومان  
مالیات عقب افتاده بلوچستان از شیخ سعید در زمان امیرکبیر باید مربوط  
به او باشد ( این داستان خواندنی است و می توان آن را در تاریخ اجتماعی  
و اداری دوره قاجاریه نوشته مرحوم میرزا عبدالله خان مستوفی خواند )  
پیداست که نسخه و عبارت عربی پایان آن ، سال ها قبل از اهداء کتاب به  
مرحوم میرزا جواد خان سینکی نوشته شده ، چه خط کتاب و عبارت عربی و  
امضاء « غلامحسین » در زیر آن در عین خوشی و نیکوئی حکایت از حوادث  
سن کاتب می کند که بنظر من در این تاریخ بیست سال ( شاید هم کمتر )  
بوده است در صورتی که خط « اهداء » کتاب به مرحوم سینکی و امضاء  
« غلام حسین » در ذیل آن حاکی از پختگی و آغاز کهولت کاتب و اهداء  
کننده کتاب است . بگمان من وی در این تاریخ حدود چهل سال عمر داشته  
است . چون کتاب در ۲۷ مرداد ۱۳۱۲ به مرحوم میرزا جواد خان سینکی  
هدیه شده می توان تاریخ کتابت را حدود ۱۲۹۵ شمسی ( ۱۲۳۵ قمری )  
تلقی نمود .

این نسخه که با قلم دودانگ نوشته شده بعداً " بانسخه " دیگری مقایسه  
شده و برخی اختلافات توسط خود کاتب در بالای کلمات ( بدون آنکه روی  
کلمات اولیه خط کشیده شود ) قید شده است .

از این دقت و علاقه کاتب می توان به مطابقت کامل کتاب او با نسخه ماء خذ رونویسی ، یقین داشت . گاه گاه در حاشیه های چپ و راست کتاب یادداشت هائی دیده می شود از قبیل « کنایت از مرحوم میرزا یوسف مستوفی الممالک است » یا « کنایه از دبیرالملك میرزا محمد حسین است » که برای معرفی رجالی که از شخصیت آن ها بطور مستعار یاد شده اضافه گردیده است . این یادداشت ها با عبارت « کنایه از . . . » یا « کنایه است از . . . » آغاز می گردد و خیلی فراوان نیست یعنی فقط اهم موارد به این ترتیب معرفی و مشخص شده است . در حاشیه بالای صفحات ۱ تا ۳۸ - درست روی شماره صفحه - لفظ « هو » نوشته شده است . توضیحاتی که برای معرفی رجال در حواشی کتاب آمده با مرکب کم رنگ تر ولی براق تری است و روی هم رفته استنباط می شود که نسخه ماء خذ رونویسی کاتب فاقد این حواشی بوده و کاتب ، آن ها را از روی آن نسخه ای که بعداً مورد مقایسه قرار گرفته به نسخه خود نقل کرده است .

صفحه اول کتاب از ۱۱ سطر و ۷۲ صفحه بعد از آن هر یک از ۱۵ سطر و صفحه آخر (۷۴) از ۹ سطر تشکیل شده - بنابراین تمام این نسخه در ۱۱۰۰ سطر ( کلاً در حدود ۱۶۵۰۰ کلمه ) نوشته شده است . کاتب یک نفر بیشتر نیست و خط کتاب نیم شکسته نستعلیق است . قرائن حکم می کند که این نسخه و نسخه موجود در کتابخانه مرحوم میرزا عباسقلی خان آدمیت که آقا زاده شان ، آقای فریدون آدمیت نشانی های آن را در کتب خود آورده اند هر دو سرانجام از یک ماء خذ اصلی که من آن را به جهاتی که ذکر خواهد شد تحریر اول رساله مجدیه نام می دهم رونویسی شده اند .

نسخه بی - که متن آن فاقد بسم الله الرحمن الرحيم ولی سرلوحه آن مزین به حواله تعالی شاء نه ( رساله کشف الغرائب از منشآت مرحوم میرزا محمد خان مجد الملک ) است جزوه ای است نادوخته - بی جلد - بی شماره صفحات - در ۴۸ صفحه کاغذ سفید - بقطع وزیری کوچک که در پایان متن پس از مصراع « تا در میانه خواسته کردگار چیست » تاریخ تصنیف

« ربيع الاول ۱۲۸۶ » آمده در صورتی که متن خود نسخه حاکی از آن است که کتاب در سال ۱۲۸۷ تصنیف شده است ( توجیه این امر بعداً خواهد آمد ) . در حواشی صفحات این جزوه فاقد تاریخ کتابت ، یادداشت هائی فراوان تر از آنچه در مورد نسخه « ن » ذکر شد برای معرفی اشخاصی که از آن‌ها در متن کتاب به کنایه و استعاره یاد شده ثبت گردیده . این یادداشت‌ها غالباً با لفظ « اشاره » آغاز می شود مثل « اشاره به حاج ملا علی کنی است » و « اشاره به مرحوم میرزا کاظم وزیر دواب است » و نظایر آن . منظور آن است که در یادداشت های حواشی این نسخه لفظ « اشاره » جانشین کلمه « کنایه » شده که در یادداشت های حواشی نسخه « ن » بکار رفته بود . این جزوه که متعلق به آقای حسن سمیعی نجل مرحوم حسین سمیعی - ادیب السلطنه - است بشیوه شکسته نستعلیق با مرکب متوسطی نوشته شده - کاتب که احتمال می دهم خود صاحب جزوه باشد جاهائی را که در ماء خذ مورد استفاده اش لایقراً یا نامفهوم بوده سپید گذارده و این خود حاکی از دقت و علاقه اش به صحت کاری که انجام می داده بحساب می آید معذک جای جای و بندرت سهوهای کتابتی دیده می شود که ناشی از خستگی کاتب بر اثر طول مدت نوشتن تلقی می گردد . نویسنده محتملاً ناگزیر بوده در ظرف مدت کوتاهی از کار رونویسی فراغ یابد . ظاهر امر چنین إلقاء می کند که آقای حسن سمیعی در زمان حیات والد ماجدشان این رونویسی را برای استفاده آتی ایشان و آتی خودشان انجام فرموده اند . اگر این حدس ها صائب باشد بعید نیست قسمتی از کتاب کشف الغرایب که در « آئین نگارش » مرحوم ادیب السلطنه آمده از همین نسخه نقل شده باشد . صفحه اول نسخه - صرف نظر از عنوان آن - از ۱۴ سطر و صفحات دوم تا چهل و هفتم هر یک از ۱۸ سطر ( بندرت ۱۹ سطر ) و صفحه آخر ( چهل و هشتم ) از ۹ سطر - صرف نظر از تاریخ - کلاً از ۸۵۰ سطر و حدود ۱۷۰۰۰ کلمه ( هر سطر بطور متوسط ۲۰ کلمه ) ترتیب یافته است .

نسخه « ی » و دو نسخه « ب » و « ج » که ملاک کار مرحوم سعید نفیسی

واقع شده اند هر سه سرانجام از یک ماهه خذ اصلی رونویسی شده اند که من آن را به دلایل و قرائنی که خواهد آمد تحریر دوم مرحوم مجدالملك نام می گذارم .

\*\*\*

برای آن که به اهمیت بحث توجه شود لازم می دانم قبلاً " از تفاوت محسوس و آشکار چاپ ۱۳۲۱ رساله مجدیّه - که مرحوم نفیسی آنرا از مقابله و تلفیق نسخه " ب " ( بخط درویش یوسف ، بفرمان مرحوم امین الدوله ، از روی نسخه اصل ) و نسخه " ج " ( بخط مرحوم عبدالرسولی ) ترتیب داده و نسخه " ی " ( متعلق به آقای حسن سمیعی ) از یک سو با نسخه " ن " ( متعلق به مرحوم میرزا جواد خان سینکی ) از سوی دیگر سخن گویم آنگاه به نحوه تصنیف ، رساله و دلایل و قرائن پیدایش تحریر اول و دوم آن ، که متضمن موارد تفاوت های جزئی و ناآشکار دو نوبت تحریر مورد بحث نیز خواهد بود پردازم :

تفاوت آشکار چاپ ۱۳۲۱ و بطور کلی نسخ تحریر دوم با نسخه های تحریر اول در دو نکته زیر است :

۱ - چاپ ۱۳۲۱ و بطور کلی تحریرهای نوع دوم فاقد یک صفحه از رساله اند . فقدان این یک صفحه ، مطالب قبل و بعد از آن را مغشوش و مبهم و نامفهوم کرده است . این موضوع نقص و عیب مهم نسخه های از زمره تحریر دوم است .

۲ - تحریر دوم رساله از نظر جمل و عبارات ، مهذب تر و پیراسته تر است و از نظر مطالب یکدست تر . تفاوت زمان تحریر قسمت های مختلف در تحریر اول موجب بروز تناقضاتی شده که در تحریر دوم نیست . تهذیب و پیراستگی و دوری از اطناب و همزمان بودن مطالب ، حسن و مزیت مهم نسخه های از نوع تحریر دوم بحساب می آید .

درک من در باره نحوه تصنیف رساله بشرح زیر است :  
بعقیده من مرحوم حاج میرزا محمد خان مجدالملك قسمت اصلی

رساله را در سال ۱۲۸۶ قمری تحریر و تصنیف نموده. منظورم از قسمت اصلی، همه رساله است باستثنای یازده صفحه آخر که من در این بحث با عبارت «اواخر کتاب» از آن یاد خواهم کرد.

«قسمت اصلی» که در سنه ۱۲۸۶ تصنیف شده با «اواخر کتاب» که در ۱۲۸۷ نوشته شده از نظر فرم و محتوی دو تفاوت فاحش با یکدیگر دارند و اصولاً «با دو روحیه مختلف تحریر یافته اند:

۱- «قسمت اصلی» که سبک منشئات قائم مقام و امیر کبیر و حتی بعثت و فور استعارات شیوه برخی از ادباء سلف را دارد باروحتهای نومید و از نظر انتقاد، سخت بی پروا و بدبین برشته تحریر درآمده - مصنف در این قسمت فقط بوضع گذشته و موجود نظر دارد.

۲- «اواخر کتاب» که سبک گزارش های روزنامه ای را (به تناسب زمان تصنیف) دارد چون اختصاص به معرفی اشخاص و انتقاد از آنان نداشته طبعاً «واجد صناعات کمتری اعم از استعاره و غیره است در عوض باروحتهای بالنسبه امیدوار و با نشاط تحریر یافته مخصوصاً «آن قسمت که مربوط به سفر عتبات ناصر الدین شاه و بازدید او از مملکت عثمانی و مراجعت وی به ایران است (که حتماً در سال ۱۲۸۷، سال تحقق این مسافرت، نوشته شده) روحیه ای را از مصنف نشان می دهد که نظیرش در تمام رساله یا کتاب دیده نمی شود در این صفحات تمام توجه نویسنده به آینده است و آرزو دارد که این آینده غیر از گذشته باشد. اما در همین جا نیز بمحض آن که یاد دوستانان ظلم و مخالفان «عدل» می افتد باز با استعاره و استفاده از اصطلاحات فرقه «کشفیه» یا «شیخیه» (پیروان شیخ احمد آحسائی) همان سبک مبهم و پیچیده را که در همه جای «قسمت اصلی کتاب» داشت بکار می برد!

(بد نیست همین جا گفته شود که سبک «قسمت اصلی» بعثت توّسل مصنف به صناعات ادبی بمنظور احتراز از تصریح نام اشخاص، از شیوه طبیعی نویسندگی او دور است و یک پدیده استثنائی در نثر نویسی وی



بشمار می آید. سبک «اواخر کتاب» به شیوه طبیعی نویسندگی مرحوم -  
مجدالملك نزدیکتر است و این همان شیوه است که فرزند او خلد آشیان  
حاج میرزا علی خان امین الدوله صدراعظم بنحو احسن و آتم در خاطرات سیاسی  
خود و سفرنامه مکه بکار برده است. رَحِمَهُمَا اللَّهُ .

کتاب تا آنجا که پاراگراف: «شاهنشاه روشن ضمیر عدیم النظیر، بعد  
از آن که تدبیر را از همه امور منقطع دید . . . پای بر بساط جناب اجل زد  
و دست بذیل خدای عزوجل . . .» آغاز می گردد مُسلماً در سال ۱۲۸۶  
نوشته شده و شاید دنباله ای بعنوان «ختم» داشته که بعداً حذف و از  
آن صرف نظر شده. این قدر هست که مرحوم مُصنّف، پس از اِختتام رساله  
تاریخ «ربیع الاول ۱۲۸۶» را بعنوان زمان ختم کار، در ذیل آن قید و  
ثبت نموده است.

آنگاه در سال ۱۲۸۷ قمری، هنگامی که مسافرت ناصر الدّین شاه به  
عتبات عالیات صورت قطعی و عملی یافته، تغییری در نحوه ختام رساله  
بنظر آن مرحوم، ضروری و مفید آمده است لهذا پاراگراف سابق الذّکر را  
بعنوان رابط یا باصطلاح امروز پلی میان آنچه قبلاً نوشته شده بود و آنچه  
در ذهن خویش برای نوشتن آماده و حاضر داشت انشاء نموده سپس به تحریر  
و افزایش مطالب جدید که با پاراگراف: «سال تحریر این خجسته تقریر . . .  
الخ» شروع می شود پرداخته است بی آن که تاریخ «ربیع الاول ۱۲۸۶»  
را حکّ یا اصلاح فرماید.

صدور فرمان وزارت عدلیّه مرحوم حاج میرزا حسین خان سپهسالار  
که قبلاً «سفارت دولت ایران را در اسلامبول بعهده داشت و در مسافرت  
ناصر الدّین شاه به عتبات بموکب سلطنتی ملحق شد برای مرحوم مجدالملك  
مبشّر این مژده بوده که شاه از مشاهده اوضاع دولت عثمانی متنبّه و مصمّم  
شده است که «نظم» و «قانون» را در ایران برقرار و استوار سازد، و همین  
پدیده الهام بخش او در نوشتن یازده صفحه «اواخر کتاب» شده تا به  
آنچه سال قبل نوشته شده بیفزاید و یا جانشین خاتمه مقال آن (اگر چنین

دنباله و خاتمه ای وجود داشته ( بنماید .

و باین ترتیب است که تحریر اول رساله پایان می پذیرد .

اما به همین علت که « قسمت اصلی » و « اواخر کتاب » در دو سال مختلف ولی متوالی نوشته شده نوعی ناهم آهنگی و ناهمسانی که زائیده همان « ناهمزمانی » است در مطالب کتاب بچشم می خورد . باین جهت و شاید هم جهات دیگر مرحوم مجدالملک تصمیم می گیرد رساله را باصطلاح « پاکنویس » و ناهم آهنگی های قسمت اصلی را باوقعه مسافرت شاه که مسلماً « از وقایع ۱۲۸۷ است زائل و بر طرف نماید . آن مرحوم در اجراء این تصمیم خود بخود به اصلاح عبارات دیگر کتاب و رفع برخی معایب ( البته بزعم خود او ) و آراسته تر و پیراسته تر کردن اثری که بوجود آورده بودکشانده می شود .

و بدین گونه است که تحریر دوّمی از رساله مجدّیه سامان می گیرد . امّا در حین رونویسی از تحریر اول که تواءم با پیراستن جمله ها و پس و پیش کردن یا کسر و اضافه نمودن پاراگراف ها بوده متأسفانه یک صفحه تمام ، علی رغم میل و اراده مصّف از قلم می افتد و در نتیجه نه تنها قسمت اول یک جمله به قسمت آخر جمله دیگری متصل و بی معنی می شود بل صفحات و مطالب قبل از این یک صفحه افتادگی که حدود ۲۴۰ کلمه است ارتباط منطقی خود را با صفحات و مطالب بعد از آن یک صفحه از دست می دهد . همه دست نوشت های از روی تحریر دوّم با تمام محاسنی که از نظر ایجاز و پیراستگی دارند مصیبت زده فقدان این یک صفحه بالتّسبیه مهم هستند . طبع ۱۳۲۱ شمسی باهتمام دانشمند فقید سعید نفیسی نیز همین طور!

تصوّر این که نسخه برداران مُرتکب این سهو و غفلت شده اند بجا نیست زیرا مرحوم نفیسی خود در مقدمه طبع ۱۳۲۱ تصریح می کند که : درویش یوسف ، کاتب یکی از دو نسخه مَلاک کار او ، رونوشت خود را بفرمان مرحوم امین الدوله از روی نسخه اصل فراهم کرده و اگر بگوئیم ، این سهو

و اشتباه مربوط با و است نسخه دیگر که بخط مرحوم علی عبدالرسولی استاد فقید دانشگاه تهران بوده بایستی این اشتباه را بر شادروان نفیسی فاش و معلوم می نمود . پس ثابت است که هر دو نسخه ماء خذ مقابله و تصحیح آن مرحوم از زمره تحریر دوم و هر دو فاقد یک صفحه از " اواخر کتاب " بوده اند .

بدایت و نهایت این یک صفحه یا ۲۴۰ کلمه " افتادگی " ، داخل پرانتز در زیر آورده می شود :

..... غالب آن ها کسانی هستند که به اسم و اعتبار دولت یا محض ترحم و تفضل به ماء مور مزبور دستگیری کرده و می کنند و آخر (از اخذ طلب عاجزمی مانند ... غرایبی که از حالات حالیه ایران) مُنوالیا " ظهور می کند جمیعا " از مولدات این حُسن و قبح تازه است . . . . .

قسمت محذوف ، در صفحه هشتم یا نهم از آخر متن حاضر ملاحظه می شود .

حاجت بذکر نیست که نسخه های وابسته به هیچ تحریر در بین خود بی اختلاف و تفاوت نیستند اما این اختلاف های جزئی ناشی از کتابت و نسخه برداری است . آنچه در این جا مطرح است تفاوت های فاحشی است که میان دو گروه نسخه وابسته به دو تحریر ناهمزمان دیده می شود . برای بازشناسی نسخه های منطبق با تحریر اول چند فقره از تناقضات موجود در این تحریر یادآوری می گردد .

همانطور که گفته شد ، ده - دوازده صفحه آخر هر دو تحریر ، سخن از مسافرت ناصرالدین شاه به عتبات و معاودت او به ایران دارند که حاکی از وقوع تصنیف رساله در سال ۱۲۸۷ است در صورتی که :

۱ - وجود تاریخ " رَبِيعُ الْأَوَّلِ ۱۲۸۶ " بعنوان تاریخ تصنیف در ذیل برخی نسخه های این رساله ، برگه ای است از این واقعیت که متن اصلی و اولی در سال قبل از ۱۲۸۷ نوشته شده .

۲ - در صفحه ۱۶ نسخه " ن " ( متعلق به مرحوم سینکی ) از

حاج علی خان فرآشاهی - ضیاء الملک - با عنوان « اِعْتِمَاد السَّلْطَنَةِ عَلَیْهِ  
ما عَلَیْهِ » یاد شده که نشان می‌دهد وی در حال حیات بوده (۱۲۸۶ قمری)  
ولی در صفحه ۱۱ نسخه «ی» (متعلق به آقای حسن سمیعی) از همین  
شخص با عنوان « اِعْتِمَاد السَّلْطَنَةِ » مرحوم «یاد شده که نشان می‌دهد، او  
از دار دنیا رخت بر بسته بوده است (۱۲۸۷ قمری) .

۳- در صفحه ۳۷ نسخه «ن» (تحریر اول) از میرزا هدایت  
پدر مرحوم دکتر محمد مصدق با عبارت « این جوان شصت و هفت ساله »  
یاد شده (۱۲۸۶) ولی در صفحه ۲۷ نسخه «ی» (تحریر دوم) از همین  
مرد با عبارت « این جوان شصت و هشت ساله » یاد شده است (۱۲۸۷) .  
وَقِسْ عَلِیْ هَذَا

این ها بود جهاتی که مرا معتقد کرد که کتابت مرحوم مجد الملک از  
روی متنی که پس از تحقق مسافرت شاه به کربلا و نجف کامل شده یک رونویسی  
ساده نبوده بل تحریر دومی از ساله اصلی و اولی بوده است . اما پس از آنکه تحریر  
صحیح و یکدستی از این رساله بوجود آمده ، چه طور شده است که باز هم متن اصلی و  
تحریر اولی رواج یافته و ملاک رونوشت ها و نسخه برداری ها قرار گرفته است مسئله ای  
است که پاسخ دقیقی نمی توان برایشان ندیشید . آیا تسامحی در زمان حیات آن مرحوم  
باعث این کار شده یا پس از رحلت آن مرحوم ، باز ماندگان او بی توجه به نکات سابق -  
الذکر متن اصلی و اولی را نیز بجریان انتساح و استنساخ گذارده اند ؟ خدا دانا است .  
در جریان مقابله و آماده کردن متن حاضر ، منطبق حکم می کرد که همه  
جا نسخه «ی» که وابسته به تحریر دوم است اساس کار قرار داده شود و من  
نیز چنین کرده ام اما چون نسخ وابسته به تحریر اول نیز (ظاهرا) بارضای  
مصنف مرحوم رواج و تکثیر یافته است در مورد برخی اختلافات ، به پیروی  
از ذوق - آن هم بندرت - کلمه یا عبارتی را در نسخه «ن» ( از گروه  
اول ) بر کلمه یا عبارت مشابه آن در نسخه «ی» رجحان داده و انتخاب  
نموده ام . از این مقوله است اختیار بسم الله الرحمن الرحیم بجای هو الله  
تعالی شاء نه . امید است این تبعیت از ذوق که گاه گاه و بسیار کم صورت

پذیرفته در این شرایط خاص مورد ایراد دانش پژوهان و محققان واقع نگردد.

\*\*\*

اردی بهشت ۱۳۵۷، در ضمن نامه‌ای خدمت جناب آقای دکتر علی امینی که به سفر خارج رفته بودند پیشنهاد کردم، اجازه فرمایند چاپ ۱۳۲۱ رسالهٔ مجدیه با توضیح کتایه‌ها و ابهام‌ها و ابهام‌هایی که درک کتاب را احتمالا "برای برخی از خوانندگان دشوار ساخته، تجدید شود. پاسخ معظم<sup>۲</sup> له حاکی از آن بود که موضوع مدتهاست مورد توجه و مطالعهٔ ایشان است (و من در همین اثنا پی بردم به این که حتی وعدهٔ تجدید طبع رسالهٔ مجدیه در پشت جلد سفرنامهٔ مکهٔ مرحوم حاج امین الدولهٔ صدر اعظم بتصحیح و اهتمام دوست مهربان و دانشمند، آقای اسلام کاظمیه، آگهی نیز شده است).

وقتی که نخستین بار بدیدار جناب آقای دکتر امینی - پس از بازگشت ایشان از سفر - رفتم متوجه شدم سرگرم مقابلهٔ نسخهٔ چاپی رسالهٔ مجدیه با دو نسخهٔ خطی از این کتاب که من قبلا "در همین مقاله آن‌ها را بنام نسخهٔ "ن" و نسخهٔ "ی" نامگذاری کرده‌ام هستند و حتی کار مقابلهٔ نسخهٔ "ن" را تمام کرده‌موارداختلاف را در حاشیهٔ نسخهٔ چاپی و بعضا "بر روی اوراق دیگر یادداشت فرموده‌اند.

در همان ایام فعالیت‌های مربوط به "فضای باز سیاسی" معظم<sup>۲</sup> له را نیز گرفتار ساخت و بیم آن می‌رفت که نشود کار آغاز کرده را به پایان رسانند. هم از این نظر و هم از نظر اقتضای طبع مکاتبات و مذاکراتی که فی مابین بود خواهش کردم امر مقابله و تصحیح نسخه‌های خطی و چاپی رسالهٔ مجدیه را به بنده واگذارند. قبول فرمودند. قرار شد علاوه بر توضیح اغلاق‌ها و ابهام‌های کتاب، معنی آیات قرآن و اشعار و عبارات عربی مندرج در کتاب نیز آورده شود و لغت نامه‌ای هم شامل ترجمه و تعریف همهٔ واژه‌های عربی به آخر رساله افزوده شود.

اجراء این برنامه، بعلت ناراحتی پا و چشم من کمی بیش از حد متعارف بطول انجامید. اما امیدمی رود کمال وصحت متن فراهم آمده عذرخواه این تاء خیر و تطویل باشد.

برای دانشمندان و ذوات محترمی که در تاریخ ایران و ادب پارسی تخصص دارند کافی بود که متن کتاب بلافاصله پس از اکمال و اصلاح به طبع سپرده شود ولی فکر این که متن جدید برای تحصیل کرده هائی نیز که در یک یا هر دو رشته تاریخ و ادبیات ایران بحد تخصص نرسیده اند قابل استفاده و بخصوص لذت بخش باشد موجب گردید توضیحاتی بعنوان حاشیه در ذیل صفحات یا در بخشی مجزا از متن اضافه شود. باین ترتیب تمام شخصیت های مؤثر در سال های منتهی به تاء لیف کشف الغرایب که مصنف مرحوم بنحوی از آن ها در نوشته خود یاد کرده معرفی شده اند ولی در مورد شخصیت های درجه دوم و سوم که در زمان خود هم شهرت و اثر معتنی بهی نداشته اند موضوع به اختصار و اقتصار و شاید هم بامساک برگزار شده، مخصوصاً " مواردی که مصنف، به تصریح نام یا عنوان، از آن ها یاد نموده است.

راجع به صناعات ادبی، با توجه به این که خوانندگان متن کتاب منقسم بر دو گروه اند:

گروهی که واقف بر این صناعات اند. اینان خود متوجه این صنعت ها می شوند و تذکر و تصریح من جز آن که شیرینی درک این لطائف را از ذائقه ادبی این عزیزان زائل کند نتیجه دیگری ندارد.

و گروهی که هنوز به تحصیل علوم بدیع و معانی و بیان و جزاین ها توفیق حاصل نکرده اند. اینان، چه از این صناعات یاد شود و چه نشود، در مقابل این قبیل لطائف کتاب بی تفاوت خواهند ماند، زیرا التذاذ از این هنرها مستلزم آمادگی ذوقی و سابقه ذهنی است. از طرف دیگر، آن قدر که شعر فارسی زمینه مساعد و گنجایش اعمال این صناعات را دارد نثر فارسی ندارد. قریب دو سوم این صناعت ها، اساساً " در مورد نثر مجال

بروز و ظهور ندارند و در این زمینه، تعداد صناعات مُتداول بحدود انگشتان دو دست نمی‌رسد بنابراین برای هر جمله یاد کردن از «طباق» و «جناس» و «مراعات نظیر» و «قیاس» و غیره کسالت آور خواهد بود. مع الوصف گاه گاه و فقط در مورد برخی جمله‌ها از صنعتی که در آن‌ها بکار برده شده تصریح بعمل آمده و از تکرار در مورد جمله‌های قبل و بعد آن‌ها، خودداری شده است تا ضمن آنکه جانب گروه دوم رعایت می‌شود حتی هم از گروه اول ضایع نگردد. ابتدا قرار بود فقط ترجمه لغات غیر متداول عربی در محاوره فارسی، (بعد از آیات قرآن مجید و اشعار و عبارات عربی مندرج در رساله) آورده شود اما بعلت آن که تعداد لغات عربی - پس از حذف مکررات - از حدود ۲۰۰۰ لغت تجاوز نمی‌کرد تصمیم بر آن شد که تمام واژه‌های عربی - اعم از مُتداول و معمول یا غیر مُتداول و ناماء نوس - در صفحات آخر «رساله» درج و به تعریف مفاهیم و ذکر معادل لغات مبادرت شود.

به خوانندگان گروه دوم با تاء کید توصیه می‌کنم قبل از مطالعه متن کشف الغرایب اولاً مقاله «بیست سال بعد از امیر کبیر»، منضم شرح حوادث نیمه اول سلطنت ناصرالدین شاه را که زین بخش مقدمات این مجموعه است بخوانند و ثانیاً همزمان با مطالعه متن به توضیحاتی که در ذیل صفحات یا در پایان کتاب آورده می‌شود توجه دقیق بفرمایند.

قدردانی از زحمات کسانی که قدمی یا قلمی برای بی اعتبار کردن استبداد و اضمحلال خودکامگی برداشته اند و تجلیل و تاء سی از میهن - پرستانی که برای امحاء ظلم و فساد سرو جان باخته اند نخستین شرط رشد و لیاقت ملتی حقیقت جوی و حریت طلب است. بکوشیم تا آزادی و آزادگی را باهم داشته باشیم!

فضل الله - گرکانی

كشف الغرائب

يا

رسالة مجديه



## بسم الله الرحمن الرحيم

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر

من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

تنزلات محسوسه و امراض مزمنه ای که از این ریاست بی حرکت<sup>۱</sup> آنا<sup>۲</sup> می دهد، عارض دولت ایران می شود، به قاطبه<sup>۳</sup> اهالی ممالک محروسه<sup>۴</sup> وعده آن مستثنی بمانند. رسم عدل و انصاف همه جا مُسْتَحْسَن، و فواید آن که آسایش خلق خدا و آبادی مملکت و نیکنامی دولت است ظاهر و هویدا است. در ایران این رسم متروک شده و بجای آن آتش ها از ظلم و بدعت روشن است. و شراره های این آتش بمرتبه ای بالا گرفته که در همه جا پیدا است و نزدیک است که هنگامه<sup>۵</sup> بزرگی<sup>۶</sup> گرم شود. یعنی در طبیعت محرووری مزاجان

---

۱ - «ریاست بی حرکت»، «ریاست کلیه»، «ریاست»، «رئیس کل»، «جناب آقا»، «آقا»، «وزیر مالیه»، «یوسف» اصطلاحاتی است که مراد از آن ها - میرزا یوسف مستوفی الممالک دوم پسر میرزا حسن (ابن میرزا علی - آشتیانی) مستوفی الممالک اول و پدر میرزا حسن خان مستوفی الممالک سوم است.

وی در ۱۲۸۷ ه. ق (مقارن تصنیف کتاب) که ناصر الدین شاه به عتبات مشرف شد به تمام امور مملکت رسیدگی می کرد و در ۱۲۹۵ که شاه برای بار دوم به اروپا رفت مجدداً «مصدر تمام کارهای دولتی شد و در ۱۲۹۸ (سال فوت مصنف کتاب) صدر اعظم مطلق گردید و در ۱۳۰۳ ه. ق درگذشت و در قم به خاک سپرده شد.

۲ - در عهد استبداد از ایالات و ولایات ایران با اصطلاح «ممالک محروسه» یاد می کردند - حکام و ولایة در امور مملکت زیر نظر خود - جز در امر سیاست خارجی کشور، از آن جمله جنگ - نیمه استقلالی داشتند، بعد از مشروطیت بتدریج؛ و از ابتداء ظهور پهلوی بطور قطع این اصطلاح متروک گردید.

۳ و ۴ - مصنف از «انقلاب» با اصطلاح «امر عظیم» «هنگامه بزرگ» «تغییر کلی» و نظیر آن ها همه جا یاد می کند.

ایرانی مرضی تولید کند که علاج آن از قوه طبیب‌های ایرانی خارج باشد. آثار مرض، از همین « تشریح جزئی » که در اعضاء رئیس‌ه دولت شده است استنباط می‌شود .

خستگی خاطر و مظلومیت پادشاه<sup>۶</sup> آن امیدها را از مردم سلب کرده که هر وقت شبهه ای رو می‌داد یا شدتی در بعضی اعمال بهم می‌رسید به سرعت « منتقله » و قوه<sup>۷</sup> « منقمه »<sup>۷</sup> و حسن راء<sup>۷</sup> پادشاه پناه می‌بردند. خشکی قنات او، که بتازگی واقع شده، آب را در دهن‌ها خشکانیده - در صورتی که سلوک ظلم‌کنندگان با پادشاه این باشد، یا سایر مردم چه خواهد بود؟

چند نفر صیاد وحشی خصال شاه شکار، قلب پادشاه را طوری صید اراده و راء<sup>۷</sup>ی خود گردانیده اند که دقیقه ای نمی‌گذارند از سیاحت صحرا و کوه و کشتن حیوانات تسیحگو فارغ شود و منتظراند که شومی این عمل که قطعاً موجب قطع نسل و کوتاهی عمر و شوریدگی بخت است اثر خود را ظاهر کند .

اگر بالفرض، دو خبر در خاکپای مبارک تصادف کند که یکی حاضر بودن اسباب شکار جرگه<sup>۸</sup> باشد و دیگری حاصل شدن یک امتیاز عمده دولتی، به استصواب همین صیادان؛ آن اعتناء که به خبر اول هست به دومی نیست. عیب کارهایی که مغایر مصلحت جهانبانی و مخالف سلیقه جمهور است به

---

۵- از « تشریح جزئی » منظور مصنف خود کتاب است که طی آن احوال و اعمال رجال عصر تشریح و تجزیه و تحلیل شده .

۶- مقصود از « پادشاه »، « شاه »، « شاهنشاه »، « اعلی حضرت » و نظایر آن - ناصرالدین شاه چهارمین سلطان از سلسله قاجار است که در آستانه پنجاهمین سال سلطنت بوسیله میرزا رضا سمسار کرمانی در حضرت عبدالعظیم (هفت کیلومتری طهران سابق) به قتل رسید و در همان جا مدفون گردید (ذوالقعدة ۱۳۱۳ ه.ق) .

۷- منظور « سرعت انتقال » و « حسن » انتقام جوئی « است .

۸- « شکار جرگه » روشی است که بر طبق آن عده ای فضای پهناوری را احاطه و سپس بطرف مرکز حرکت می‌کنند. در نتیجه تمام حیوانات قابل صید که در عرصه شکار هستند گیر می‌افتند و به هلاکت می‌رسند .

پرده پوشی و اغماض این اشخاص<sup>۹</sup> از نظر پادشاه برخاسته و اتفاقات بدیهی<sup>۱۰</sup> الضّرر، به اشتباه کاری و آسان گوئی<sup>۱۱</sup> در لباس های حَسَنه جلوه می کند. طبع ملوکانه را از مرکز سلطنت و محلّ حلّ و عقد امور دولت به مرتبه ای متنفر کرده اند که نهضت موکب همایون در نهایت شوق و چابکی است و معاودت با کمال سستی و اکراه!

گویا این صیّادان را با دزدان مالیات ایران<sup>۱۰</sup> که طالب بازار آشفته اند یک عهد و علاقه باطنی است که هر وقت استراحت پادشاه را در مرکز سلطنت طولانی دیدند به آهوگردانی<sup>۱۱</sup> استادانه، پادشاه را خواهی نخواهی به دوشان تپه حرکت می دهند تا امور سلطنت و مُلکداری، آن قدر در خواب خرگوشی<sup>۱۲</sup> بماند که شیرازه آن از هم بگسَد. چیزی که به نظم قدیم خود باقی است، امر علیق و مهّمات چند راءس دوابّ است که پادشاه را به اطراف و اکناف مملکت حرکت می دهد و اگر لازمه اسباب حرکت نبود، ریاست کلیّه، به یک لفظ نیمه تمام مُهمَل<sup>۱۳</sup>، که از برای تعطیل امور طَلسمی از آن بالاتر نیست به این کار هم انگشتی می رساند<sup>۱۴</sup>

این وادادن پادشاه و سکوت او، چون از حدّ خود گذشته، مردم را به وحشت انداخته است که خدا نکرده وجود پادشاه مسحور و گرفتار جادو

---

۹ - آسان گوئی = حادثه یا کاری مهمّ را بی اهمیت یا آسان جلوه دادن.  
۱۰ - منظور، دستگاه زیر نظر مستوفی الممالک دوّم است.  
۱۱ - آهوگردانی = ترتیب حرف ها و جریان کارها را طوری دادن که نتیجه معین و مورد نظر از آن حاصل شود.  
۱۲ - " خواب خرگوشی " یعنی: با اطمینان بسرعت عمل وقت را به غفلت گذراندن و از نیل به مقصود بازماندن (این معنی محازی از داستان معروف خرگوش و سنگ پشت گرفته شده).  
۱۳ - مستوفی الممالک از غایت محافظه کاری یا از فرط " آقائی " نظر خود را صریح ادانمی کرده، بریده حویده اشارتی می نموده است. اطرافیان او با سبک سخن گفتن او آشنا بوده از اشاره او تکلیف خود را می فهمیده اند.  
۱۴ - انگشت رساندن = دخالتی پنهان یا آشکار و احياناً " ناروا در کاری کردن به منظور بی نتیجه گذاردن آن کار یا متوقف نمودن نقشه اجرای آن.

شده - طایفه ای از ارباب حقوق نعمت به قرائت ادعیه باطل السحر مداومت دارند . از موءیدات وحشت ایشان یکی این است که ، ریاست کلیه خود را به صورت جادویی نشان می دهد ، مثل این که عَلَى الْغَفْلَةِ بِشْرَهْ آرد آلود از آسیا بیرون بیاید برای خندانن مردم . الحق پادشاه صورت سلطنت را به یک صفحه ناصافی تجلی داده ، که عکس پیرای هیچ صورتی نیست و ابر جهانبانی با لطافت طبع به شوره بومی مترشح است که جز خس و خار ۱۵ چیزی از آن نمی روید .

جلوس " رئیس کل " با شب کلاه و پوستین بر روی صندلی ، از دور فریادمی کند که : " ای مردم ، از من چه می خواهید ؟ هیچ امری از من متمشئ نیست جز اخذ بی زحمت و کبر بی معنی واستغنائی جعلی واستغفای دروغی ۱۶ . پولی از والد مرحومم پیش مردم بعنوان قرض الحسن ۱۷ است ؟ جمع آوری می کنم " و در این بین چشم به راه و گوش بر آواز ۱۸ است که از خبر ناخوشی یکی از محترمین دولت که بلا عقب است نه بلا وارث ۱۹ ، خاطر وحدت -

---

۱۵ - عبارت ؟ یادآور شعر زیر است :

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره زار خس

و در علم بدیع این صناعت را " تلمیح " خوانند .

۱۶ - در عبارتی که از قول " رئیس کل " آورده شده صناعات

متعددی بکار رفته از آن میان ، صناعت " جمع و تفریق " .

۱۷ - از " قرض الحسن " ، صرف نظر از معنای " قرض الحسنه " .

که وام بی بهره و قرض بدون ربح و نزول است یادآوری این نکته

منظور است که قرض دهنده و طلبکار " حَسَن " پدر میرزا یوسف مستوفی

الممالک است . این جا نیز صناعت " تلمیح " بکار رفته است .

۱۸ - چشم براه و گوش بر آواز بودن کنایه است از " پیوسته

انتظار داشتن " .

۱۹ - از " یکی از محترمین دولت که بلا عقب است نه بلا وارث " ،

ظاهراً " میرزا حسین خان سپهسالار منظور است که با میرزا یوسف روابط

خوبی نداشته . مقارن تصنیف این کتاب مرحوم سپهسالار از سفارت

اسلامبول بوزارت عدلیه منصوب و چند ماه بعد صدر اعظم گردید .

میرزا یوسف مستوفی الممالک پس از فوت سپهسالار ( ۱۲۹۸ ) صدر -

اعظم شد .

طلب ۲۰ خود را آسوده نماید و از موجب و مرسوم آن مرحوم که ممت او هنوز معلوم نیست مبلغی مداخل کند .

در اطراف صندلی او یک دسته از متملقین چرب زبان و رندان عالم سوز که به مصلحت بینی معروف اند ۲۱ از قبیل حاج میرزا علی خان سعدالدوله و امثال او، قنبرک کرده ۲۲ ایستاده اند و فواید فقه طهماسب میرزا ۲۳ و فتح فرهاد میرزا و فسق فیروز میرزا و شجاعت حسام السلطنه را که علم های کاویانی ۲۴ دولت اند به حسن کفایت اکفی الکفات ۲۵ راجع می نمایند .

دسته ای هم از منشیان دست آموز حواسی جمع و قلمی تیز کرده اند که به دستمزد خرابی آذربایجان و تمامی ۲۶ کردستان و بی نظمی قشون ایران، فرامین منصب و « علاوه موجب » و نشان و خلعت بنویسند و رسومی بگیرند - خواه نفع دولت، خواه ضرر دولت - ایشان به مداخل خود رسیده باشند . پادشاه، با همه صبر و بردباری متغیر می شود و متحیر می ماند که

۲۰ - « و حَدَّثَ طَلَبٌ » صفت کسی است که با صلاح چشم ندارد جز خودش دیگری را ببیند تا همه مواهب و نعمات و مزایای مورد نظر فقط نصیب او شود . این اصطلاح در آن زمان بخصوص درباره مستوفی الممالک رواج داشته .  
۲۱ - عبارت، اشاره ای به شعر حافظ دارد که می فرماید :

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار ؟

کار ملک است آن که تدبیر و تامل بآیدش

(صناعت تلمیح)

۲۲ - قنبرک کردن = چنبره کردن، خود را بعلامت تواضع جمع کردن و کوچک نمودن و حقیر نشان دادن . در عبارت « حاجی سعدالدوله و امثال او قنبرک کرده » تلویحا نام حاجی سعدالدوله که « قنبر » بوده آمده است .  
۲۳ - « فقه طهماسب میرزای مؤید الدوله » کتابی است در فقه معروف به « فقه مؤیدی » .

۲۴ - « علم های کاویانی دولت » یاد آور قیام کاوه آهنگر است . که مردم را زیر درفشی از چوب و پوستی چرمین جمع کرد و به ضحاک شورید . علم های کاویانی کنایه از ارکان دولت و رجال نامی و در زمان تصنیف کتاب اصطلاحی بوده است متداول .

۲۵ - در ازمنه قبل از قاجاریه بجای صدراعظم یا وزیر اعظم یا رئیس الوزراء سابقه استعمال دارد . در این جا منظور مستوفی الممالک است . اطلاق « اکفی الکفایه » در حق او نوعی « استعاره » است چه او رسماً « چنین سمتی نداشته اما تقریباً » همه کاره دولت بوده است .

۲۶ - « تمامی کردستان » یعنی تمام شدن و از میان رفتن کردستان .

اگر وقتی کسی مصدر خدمتی شود، تکلیف چیست؟ و به کدام عطیّه دولتی بایدا و را امتیاز داد؟ با این تغییر و تحیّر مجبور می شود به متابعت «رئیس کل» و اتباع او!

میل خاطر پادشاه - آنچه شنیده ایم - مصروف است به تربیت مردم و ترک رذایل و ترویج رسوم آدمیت و انسانیت، و از آنچه اسباب بطالت و ضایع شدن وقت است و نتیجه عقلی ندارد، اعراض دارند. مثل این که سلام عامّ را که به قول عوام، شکوه سلطنت عجم است به تقلیل قائل اند و آن ایستادن های طولانی را که مورث بُهت و بطالت آشکار بود موقوف داشتند.

این شخص با سابقه درویشی و خاکساری و قلندری و ترک و تجرید، همین سلام و قیام بی قعود<sup>۲۷</sup> را - به یک امتدادی از امتداد سلام پادشاه بیشتر - در حضور خود، علی الاستمرار، مُنعقد می خواهد. ظهور این حالات را به هیچ چیز حمل نباید کرد مگر به مخالفت سلیقه و میل پادشاه، چنانکه در ترک عنوانات نیز همین مخالفت از او ظهور یافت.

در تقدیم او امر ملوکانه، آنچه مانع دخل او نیست، تسلیم صرف و سکوت محض است: چه فرمان یزدان، چه فرمان شاه؟!!

و هر چه مانع دخل او است، اگر همه در سر دیناری باشد به امتناعات ظاهر و خفی، و سکوتی گویاتر از نطق، آن قدر ایستادگی می کند تا حکم همایون را عاقل و باطل کند. این نحو سلوک او، مردم ایران را از آداب قدیمه منصرف کرده او امر سلطانی را افسانه می پندارند.

رفقه مؤید الدوله اقتضا می کند، گاهی از بدی عاقبت کارها، ریاست کلیّه «را به وجود حضرت ولی عهد<sup>۲۸</sup> دلخوشی بدهد و اتصالات ذات البین

---

۲۷ - سلام و قیام و قعود و حضور و انعقاد از اصطلاحات مربوط به نماز است که یک جا در این جمله بکار رفته است.

۲۸ - از «ولی عهد» و «حضرت ولی عهد» مظفرالدین میرزا منظور است که پسر از ناصرالدین شاه به سلطنت رسید. در جای دیگر کتاب - آنجا که صحبت از زما مداری محمد شاه قاجار است از دوران ولی عهدی ناصرالدین شاه نیز یاد می شود.

او را با حضرت ولی عهد بر پیمان های نهانی محکم کند . این طول آمد که از خصائص مردم کوتاه بین حق ناشناس است « ریاست کلیه » را در وجود مؤید الدوله چنان فانی کرده که اگر آذربایجان پشت و رو شود و اهالی آذربایجان بستگی خودشان را به روس و عثمانی بیش از این ظاهر کنند ، مؤید الدوله را از آذربایجان بر ندارد !

با این نکبت ها که از برکت وجود این مرد به ممالک محروسه رو آورده ، خودرائی و نخوت او نمی گذارد که روی او به قبله برگردد . ۲۹ قلب آقاهنوز از قبر بابا به بقعه حضرت عبدالعظیم مایل نشده و آن احترام که از میرزا حسن عاقل و سید درجه ای می شود ، هزار یک آن در حق رؤسای ملت مرعی نیست . ۳۰

دولت های بزرگ دنیا ، با قوه مالیه و حربیه کذائی استظهارشان به ملت است که اگر وقتی در این دو قوه ضعفی روی دهد به قوه ملتی خصم را جواب بگویند و به همین لحاظ دقیقه ای از دقائق احترام را نسبت به ملت نامرعی نمی گذارند . بی احترامی که از « ریاست کلیه » ایران نسبت به ملت می شود باید به یک مصلحت مخصوصی حمل کرد . طبقات مردم ایران ، در این ایام فترت که از « ریاست کلیه » بوی فقر و درویشی می آید ، درویشی خیال افتاده هر طبقه تابع یک اعتقادی شده اند . شخص ریاست کلیه که خود را از اوتاد روی زمین می داند و از ابدال ملک یقین می پندارد در یک جا

---

۲۹ - در مورد عبارت « خودرائی و نخوت او نمی گذارد که روی او به قبله برگردد ، قلب آقا . . . به بقعه حضرت عبدالعظیم مایل نشده . . . آن احترام . . . در حق رؤسای ملت (روحانیان) مرعی نیست » باید توجه داشت که بواسطه حشر با در اویش و عشق و علاقه ای که یوسف مستوفی الممالک به جنس سگ داشت و پرهیزی از ۵ قلاده سگ که در خانه و باغ خود نگاهداری می کردند نمی نمود ، مردم نماز خوان و مقدس نسبت بیدینی به او می دادند .

۳۰ - « بابا » قلندر شاه مرشد مستوفی الممالک بوده و قبرش اینک در ونک است (همان جا که مستوفی نیز بعداً "دفن شده) . منظور از « میرزا حسن عاقل » میرزا حسن معروف به دیوانه است . سید درجه هندی نیز در سبلک عرفا و طرف اعتقاد مستوفی بوده است « رؤسای ملت » بمعنی نمایان عام « امام » است . در آن زمان هنوز ملت بمعنی مذهب یا پیروان یک مذهب بکار می رفته است .

مقیم و میخ دوز شده ، استِکبار و نَخَوْت را به جانی رسانده که اگر پادشاه او را برای امری فَوْتی و فَوْری احضار کند آشکارا جواب می‌گوید ، و به هیچ وجه اعتنا ندارد - و این شاهکاری است که از استغنائی جعلی او تولید شده است .

أقطاب و اوتاد - از شاگرد و استاد - در اوایل حال ، که جناب آقا جلوه «لابشرط» داشت <sup>۳۱</sup> از خَلَوَات مجلس ایشان پا نمی‌کشیدند - و حرفی از تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب و تهذیب خُلق بمیان بود . همین که شائن آقا بالا رفت و هستی او «بشرط لا» شد <sup>۳۲</sup> و تجلیات اربعه : آثاری افعالی ، صفاتی و ذاتی جناب آقا ظهور کامل بهم رسانید ، همراهان از همراهی باز ماندند و «لَوْ دَنَوْتُ أَمَلْتُهُ لَأُحْتَرَقْتُ» خواندند ، که معراج آقا مقدمهٔ استِدراج ایشان بود . جز سید درجه ای که خلعت کرامت پوشیده و به موهبت قُرْب دائمی واصل و متواصل است باقی با اَسرار « آتش و خاموشی » <sup>۳۳</sup> - و ظهورات عوالم هفت گانه - <sup>۳۴</sup> همچنان آهن طبیعتشان سرد است <sup>۳۵</sup> ، سیرشان از سدره بیشتر نیست ، زهره ندارند یک قدم بیشتر بروند . شعاع مهر تابان سرتاسر جهان فروگرفت ، گرم شب تاب ، تاب شهود نیارود :

۳۱ - « جناب آقا جلوهٔ لابشرط داشت » یعنی دیدار او مقید به هیچ شرطی نبود چه مثبت و چه منفی ، چه وجود قید و چه عدم قید .

۳۲ - « هستی او بشرط لا شد » یعنی دیدار او به همه دست نمی‌داد و مقید به نفی و عدم برخی شرایط شد .

۳۳ - « آتش و خاموشی » (اجتماع ضدین) یعنی آتش بودن و خاموشی گزیدن ، عشق به تقرب داشتن و ناچار دور ماندن .

۳۴ - « عوالم هفت گانه » ظاهراً همان است که مولانا جلال الدین مولوی آن را « هفت شهر عشق » نامیده و شیخ عطار در منطق الطیر چنین تشریح کرده است : طلب ، عشق ، معرفت ، استغناء ، توحید ، حیرت ، فقر و فنا . عرفای دیگر این هفت مرحله را به گونهٔ دیگر و صفت کرده اند .

۳۵ - « آهن طبیعتشان سرد است » جملهٔ سعدی را در حکایت « جامع بعلبک » به یاد می‌آورد که فرموده است : « دم گرم من در آهن سرد ایشان اثر نمی‌کند » .



گر او هست حَقًّا که من نیستم! ۳۶

کُفَاتِ دین و هُدَاتِ حَقِّ و یَقین، نایبان امام و علمای اَعْلَام که قیام ایشان بر طریقت انبیا است و قوام آن ها به پاسداری مِلَّتِ عَرَّا، در اداء تکالیف الهی و اِضَائِهِ سراج و اَرَائِهِ مِنْهَاجِ قَاصِرَانْد و به اِقتضای مَصْلَحَتِ وقت برای امروزه خود تکلیفی تازه ایجاد کرده اند: همجومی دانند که اگر در رفع ظلم و بَدَعَتِ جدید که ضرر آن به مِلَّت و دولت ایران می رسد و خَلْق را ناچار می کند که برای اموال و اولاد خود سفارت ها را به وصایت اختیار کنند، حرف خیری بگویند، قادر ذوالجلال از اعانت ایشان عاجز است. معاذبری که در صورِ عِلْمِیهِ ایشان به نظر می آید، هیچ یک در نظر اهل تحقیق پسندیده نیست مگر بگوئیم هنوز موجبات رَعْم و حَسَد و آتش سوزنده این دو خصلت در میان این طایفه مُشْتَعَل و فروزنده است و در معنای إِنَّمَا الْمَوءُ مَنُونٌ اِخْوَةٌ "رخوتی بهم رسیده که برادران دینی تا این درجه با یکدیگر در مقام نفاق و نخوت اند.

اگر یک شریعت دوست مِلَّتِ پرست در اَطْفَاءِ ناپیره نفاق و تمهید موجبات وفاق دامنی به کمر زند و اسباب اصلاح ذاتُ البین شود، مریدان را حفظ نظام معیشت و مصلحت شخصی و دَوَاعی عَصَبِیَّت و نَفْسَانِیَّتِ و می دارد، حکم تکفیر این یک نفر مصلح را از هر دو مُحَضَّر صَادِر کنند و آن بیچاره تا قیامت مُرَدود قَرِیْقِیْنِ است. این رَعْم و حَسَدِ بِالْفِعْلِ در طبع روءِ سَایِ مِلَّتِ و دولت به مرتبه ای راسخ شده که ضرر آن به همه نفوس و جمیع معاملات می رسد. احکام مِلَّتِی و دولتی از اعتبار افتاده، یک حکم در دست کسی نیست که ناسخ آن در دست مدعی او نباشد: و این بَحْثِ بر ثَلَاثَهٗ غَسَالَهٗ می رود! ۳۷

۳۶ - مصنف با استشهاد به این مصراع که ماء خود از داستان «قطره و دریا» است وضع مریدان «آقا» را با محتوای عرفانی داستان منطبق می سازد، البته بر سبیل طنز و سخریه!

۳۷ - «وین بحث باثلاثه غساله می رود» مصراع دوم مطلعی است از یکی از غزل های حافظ بدین صورت:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود  
وین بحث با ثلاثه غساله می رود

در نسخه جات اطباء نیز ناسخ و منسوخ بهم رسیده، اگر طبیبی ببیند، مریض به مدّ او ای یکی از همگنان او مقرون به صحت است، به استعمال «دوهای ضدّ» نسخه می دهد: به هلاکت بیمار مایلتر است تا به تمکین طبیب دیگر و تصدیق حذاقت او!

با این نفاق که در روء ساء ملت بهم رسیده و نفسانیت مریدین، کی می توان باور کرد که قلب آقا از قبر بابا منصرف شود و اگر بالفرض منصرف شود از کجا که این دفعه قبر بی بی را زیارتگاه خود قرار ندهد؟

همین نفاق و نفسانیت سبب تفریق علماء شده و ایشان را در سه درجه قرار داده: مرتبه اولی <sup>۳۸</sup> را مقتضیات علم و حلم و وقار یا حفظ ضیاع و عفار از همه کار باز داشته، زبان نشان در کام است و ذوالفقار علی در نیام: <sup>۳۹</sup> شیر شریعت است و بس، حمله نمی کند به کس! <sup>۴۰</sup> اگر مظلومی به مطاعیت و مرجعیت ایشان ملتجی شود و چاره فوری بخواهد چون ثمرات وجود خود را در غایت خفا می بینند، لاجرم منظلم را به ظهور حضرت صاحب عجل اله فرجه، تسلیت می دهند. فوائد مرتبه اولی بالفعل مکایدی است که از سید محمد باقر جمارانی و ملا زین العابدین جهرمی در معاملات شرعیّه بکار می رود:

وَكَمْ مِنْ بَدِ قَبْلَتِهَا عَنْ ضَرُورَةٍ ۚ وَ كَانْ مُنَائِي قَطْعُهَا لَوَأْمَكِنْ! ۴۱  
مرتبه ثانیه را دواعی احتیاط چندی مانع بود از سست کردن عنان عوام:

۳۸- از «مرتبه اولی... زبان نشان در کام است و ذوالفقار علی در نیام... الی آخر» منظور حاج ملا علی کنی و امثال او است.

۳۹- «زبان نشان در کام است و ذوالفقار علی در نیام (غلاف)» ماء خود از عبارت زیر است در دیباچه گلستان سعدی:

«خلاف راه صواب است و نقض راء اولی و لوالالباب که ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام»

۴۰- «شیر شریعت است و بس، حمله نمی کند به کس» اقتباسی از مصراع سعدی شیرازی است:

«باغ تفرج است و بس، میوه نمی دهد به کس»

۴۱- مضمون شعر «و کم من بد قبلتها... الخ» را «پرتو اصفهانی»

به صورت زیر گفته است:

ای بسا دست که از روی ضرورت بوسند  
که اگر فرصت یابند، بیزند به تیغ!

وحشت داشتند که مبادا فتنه ای حادث شود که از رفع آن عاجز باشند، ولی حالا که شدید ظلم و بدعت، اسباب شکایت و نفرت همه خلق شده از ترغیب عوام مضایقت ندارند.

مرتبهٔ ثالثه که قوس صعود را به قوت جسم طی کرده اند نه به روحانیت علم:

وَ عِنْدَ الشَّيْخِ كُتُبٌ مِنْ أَبِيهِ مُسَطَّرَةٌ وَلَكِنْ مَا قَرَأَهَا!

هر یک منبر و محرابی تصاحب کرده، بی اجازه و اعلام و اذن علمای اعلام، به مرافعه شرعی اقدام دارند - محرر و کتاب در رکابشان می دود - ۴۲ .. بهذا حکمت ۴۳ و «ذلک الکتاب» می نویسند و حاضرند که هر چه به اراده میزدین بگذرد به مقام فعلیت رسانند - از هر جایی صدائی بلند شود مثل سیل هائی که از سحاب برخیزند، با خیل اصحاب می ریزند و نعره وادیناه و واملتاه .. بلند می کنند. ۴۴ احکامی که از درجهٔ ثالثه صادر می شود از احکام درجهٔ اولی و ثانیه نافذتر است زیرا که در اجرای حکم خود تا همه جا همراه اند. اوباش بلد و رجاله شهر دور این طبل و علم و ترب و کلم ۴۵ سینه زن و دسته گذارند و امیدواری که مردم اوباش و هنگامه جو از این درجه علماء دارند از درجهٔ اولی و ثانیه ندارند.

مذهب شیخیه ۴۶ که از مستحدثات تشیع است، این اوقات یک علت

۴۲ - در رکاب کسی دویدن = حالت پیاده ای است که برای همراهی با سواره ای، پایه پای مرکوب (اسب یا الاغ) اومی دود. بطور مجازی تقلید یا متابعت از کسی کردن یا با اصطلاح مستخدم و کارمند کسی بودن است.

۴۳ - روحانیان نظیر این عبارت را در صدر احکام خود می نوشتند.  
۴۴ - نعره «...» بلند کردن = کنایه است از اعلام خطر کردن و کمک خواستن و مردم را به قیامی فراخواندن.

۴۵ - ترب و کلم = کنایه است از عمامه های سیاه و سپید یعنی روحانی نماها.  
۴۶ - از فرق شیعه (پیروان شیخ زین الدین احمد احسائی) که به معاد جسمانی قائل نیستند و معتقدند که معراج حضرت رسول و حیات حضرت قائم نیز با عنصر خاکی بدن نبوده نیست. بجای اصل «امامت» (از فروغ دین) نیز معتقدند که همیشه یک «شیعه کامل» واسطه دائمی فیض از امام به امت است و این اصل را «رکن رابع» نامگذاری کرده اند فرقه «کشفیه» (بقول خود) و «شیخیه» (در اصطلاح دیگران) از دوران فتح علی شاه تا اوایل ناصرالدین شاه ظهور و شکل یافت.

مُزْمَنی شده و به جسد دولت و ملت ایران حُلُول کرده - قوای مِلّت را مثل مزاج دولت عَلیل نموده است . پیشوایان ملت و پیشکاران دولت را مشغولیت خاطر ، از علاج این علت نیز قاصر نموده - عَن قَرِیب ، وَلِی عَهْد دولت ایران را ، تشویقات اندرونی و بیرونی منسوبان اُمّی او که اُمّت مُعْتَبَری شده اند یک شیخی مقتدر خواهد کرد و او را عَصَبِیّت این مذهب به عملی وامی دارد که از حوصله دولت و ملت خارج باشد . الْحَقّ ، از برای دولت ، یک ننگ بزرگی است که ولی عهدی تعیین کند که مردود مِلّت باشد .

عادات حاضرّه ایران ، طبایع و قلوب اهالی ملل و دول خارجه را ، از مِلّت اسلام مُتَنَفَّر کرده - و اعتقاد آن ها این شده که ظلم و تَعَدّی زجر و شکنجه ، اعدام نفوس ، درازاء تقصیر یک نفر جمعی را تاراج کردن ، مردم را بلاسبب از درجه اعتبار انداختن و رسوای خاصّ و عامّ کردن و همه حقوق دولتی و ملتی را با اغراض نفسانی و رُشوه و تعارف ضایع و مُهْمَل گذاشتن ، از اصول ملت اسلام است و این دولت و ملت را دولت و ملتی شناخته اند و حشی و خونخوار!

فقرا و ضعفاى ایران که بار حکومت بیشتر بر آنها وارد است ، از ولایات فریاد می کنند و به زبان حال از « ریاست کلیّه » می پرسند که : تعدّیات حکام که آخر سال به « تفاوت عمل » موسوم می شود به حکم کیست ؟ با این عدل و انصاف پادشاه - که همه جا فرامین و سَرخِط می فرستند - تخطّی حکام از چه بابت است ؟

« ریاست کلیّه » جواب نمی گوید .

فقرا و ضِعفا ، خود جواب می گویند : « سکوت ریاست کلیّه علامت رضا است و همه ظلم و بدعت و خرابی به میل و اجازه او است و ما دیده ایم ، در آخر سال حکام و مباشرین ، همین تعدّیات را در کمال جرات به اسم ماء خود و تفاوت عمل خود رئیس کل قلمداد می کنند و اوعّوض این که تهدید کند ، که چرا از فرمان پادشاه تخلف کرده اید ؟ و عدل شاهنشاه را به ظلم مبدّل نموده اید ؟ به آن ها نوازش می کند و حکومتی مُعْتَبَرتر به آن ها

می سپارد! ..

همان تفاوت عمل اسباب مداخل بی زحمتی است برای رئیس کل، زیرا دو سه مقابل آن می گیرد که به صیغه « مواجب .. و .. استصوابی .. به مردم تقسیم می کند و بعد از آن که به « جزء .. ماء خود رسیدگی می شود، بیشتر آن ها ترجمانی است که فلان حاکم بی رحم بهانه جو به تهمت یا به ازاء ردیلتی از عامل و مباشر جزء گرفته و جزو ماء خود به قلم رفته و حالا به اسم « تفاوت جمع .. به مالیات ولایت افزوده می شود - سال های سال، فقرا و ضعفا که از ادای اصل مالیات عاجزند باید جریمه مجرمی را بدهند که نمی دانند کیست . لابد، این بار را می کشند و دعا بدهد و ام دولت می کنند! از این تفاوت عمل و « محلّ غایب .. و « منوفی .. تجارت تازه ای ایجاد شده که شبیه است به بازار حراج . فرقی که هست ، این است : از بازار حراج و معامله آن هیچ کس ممنوع نیست و از این « بازار .. تربیت یافتگان و پروردگان دولت ممنوع اند ، خاصه آن ها که پادشاه به نظم معاش آن ها مایلتر است . حقوق خدمت و حدود نوکری و لیاقت و استحقاق را ، گرمی این بازار ، لغو و بیهوده کرده ، به متمولین مجهول الحال حق داده است که به هر درجه از مناصب و به هر مبلغ از مقررات مایل باشند نائل شوند : عشق بچربید بر فنون فضایل!

اشخاصی چند در ملاء عام ایستاده اند ، قیمت منصب و قدر مقرری را به همان روش که در بازار حراج رسم است ، اسم می برند . آنچه باید تحویل شود ، در لوحی تحریر می شود ، حاکم رد و قبول و منع و عطا مبلغ ثمن است . اگر اعتبار ثمن اقتضا کند ، نصف مالیات یک ولایتی به اسامی مختلفه در حق یک نفر برقرار شود یا مناصب متعدده متضاده به شخص واحد تفویض یابد راه تاء مل و مضایقت مسدود است و می توان باور کرد که اگر « آقا کریم شیره ای » ۴۷ تا حال

---

۴۷ - « کریم شیره ای » سرآمد دلفک های دربار ناصرالدین شاه بود و اجازه داشت هر مطلبی را - ولو زنده باشد - بصورت شوخی در حضور شاه بگوید . معروف است که شغل او در ابتداء فروش شیره ملا بر بوده است .

رئیس نظام نشده، و مقررات و قیات اعیان را نبرده یا از شیرینی عقل او است یا از بی شَاء نی شغل و عمل - وَاللّٰهُ مُتَصَدِّیْكَ بازار خراج برای پذیرائی حاضرند. مُتَحَدِّثَانِ این بازار، عوام را بر خواص رُجْحَانِ نهاده، حقّ اعلام را ساقط نموده، سلام پادشاه را از سبزی شال و کلاه «مُستوفی دَوَابِّ» ۴۸ و مُشْرِفِیْنَ دیگر، نمونه سبزیکاری دولاب ۴۹ کرده است. عَدَدُ مُستوفیان از حساب گذشته و به درجه ای رسیده که جز «سید درجه ای» کسی به شماره آن احاطه نخواهد داشت. بلی، در یک صورت ریاست کلیه می تواند تفاوت عمل را «دخّل خزانه» قرض کند و پایه وزارت مالیه را به حُسنِ کفایت خود بالا ببرد که به رَعِیَّت و اربابِ صَنَعَت و حِرْفَتِ عِلْمًا و عَمَلًا تقویتی کرده باشد و تدابیر حَسَنَه او در امور زراعت و فَلَاحَت و افتتاح معادن و اختراع صنایع، راه مداخلی به ارباب فَلَاحَت و حِرْفَتِ اِلْقَاءِ نموده باشد. والا، این بی مبالاتی ها را که مُتَضَمَّنِ آواره شدن ودایع پروردگار ۵۰ است، محتسب حقیقی نخواهد گذاشت ثَمَرِ خیرِی بر آن مترتب شود: اِنَّ اِلَیْنَا اِیَابُهُمْ ثُمَّ اِنَّا عَلَیْنَا حِسَابُهُمْ .

صیادان صحرانورد شاه شکار به اقتضای علاقه و عهد باطنی که با دزدان مالیات دارند کوه و هامون را به قُرُق ۵۱ همایون مقرر داشتند و

۴۸ - اشاره است به میرزا کاظم که بتدریج سمت های «مُشرف دواب»، «مستوفی دواب» و «وزیر دواب» یافته است.  
۴۹ - دولاب قریه ای بوده است در شرق طهران آن روز که اینک جزء شهر تهران شده است (منطقه بین فرح آباد و مسگرآباد، بتقریب) هنوز هم در این قسمت ناحیه ای بنام «سراسیاب دولاب» موجود و معروف است.

۵۰ - «آواره» یعنی خراب و سرگردان و ماء خود از آوار باید باشد - ودایع پروردگار یعنی «رعیّت» (که امانتی بود سپرده به سلطان).  
۵۱ - «فرق» زمان یا مکانی است که استفاده از آن برای عده ای از طبقات یا عموم افراد ممنوع و موقوف باشد با اجازه فردی یا مقامی که استفاده از آن وقت یا محل، خاص او و متعلق به او است. «فرق همایون» یعنی منحصرًا در اختیار شاه. «در فرق جناب آقا» - در این کتاب - یعنی خاص مستوفی الممالک و متعلق به او.

آبادی ها را در قُرُق " جناب آقا " گذاشتند . قُرُقچیان آبادی جمعا " در لباس اهل قلم اند و گاهی به سلام پادشاهی نیز حاضر می شوند . در ضبط و ربط ارتفاعات ممالک محروسه همتی مصروف دارند که چیزی از قلم نیفتد : لا یُغَادِرُ صَغِيرَةً " و لا كَبِيرَةً " الاَّ وَ قَدْ اَحْصِيهَا حاصل آورده جسمانی رعیت که مالیات دیوانی است به هر وسیله که باشد ، بدست همین قرقچیان نیاز ۵۲ حضور جناب آقا است .

برای هر یک از این قرقچیان بر حسب مشیت جناب آقا ، معیشتی معین شده ، در عوالم نطفه و علقه و مضعه به درجهای از درجات استیفاء برقرارند : ظلمات بعضها فوق بعض . معقولترین آن ها میرزا ولی نوری ۵۳ است که نطفه او بغلط بسته شده ولی ۵۴ از غلطکاری خسته نشده !

مستوفی های مُسن که قدیما " رتبه اولیت و اولویت داشتند بالفعل در اولین درجه بی رجوعی ۵۵ واقع شده ، بی اطلاعی آن ها از معاملات ولایات بحدی است که اگر بر دهات اربابی ۵۶ ایشان ، جمع خالصگی ۵۷

۵۲ - " نیاز " عنوان فروتنانه و عرفانی و ادبی است برای پیشکش و هدیه . " نیاز کردن بمعنی تقدیم و اهدا به یک عارف یا مقام روحانی یا مؤسسه مذهبی و نظایر آن هاست .

۵۳ - " میرزا ولی نوری " پسر شخصی بوده معروف به " میرزا احمد - دماغ کج " . گویند هر برات و فرمان که به جهتی نزد او می رفته بی تامل اظهار نظر می کرده که " غلط است " . " نطفه " او به غلط بسته شده " یاد آور همین " تکیه کلام " است .

۵۴ - در جمله " ولی از غلطکاری خسته نشده " اصطلاح غلط کاری باز هم یاد آوری از همان تکیه کلام میرزا ولی ( غلط است ) می کند . " ولی " در ابتدای جمله به دو معنی است . " ولیکن " و " میرزا ولی " ( این صناعت را - ایهام - گویند ) .

۵۵ - " بی رجوعی " = حالت مستخدمی که به او خدمتی رجوع نشود مثل " انتظار خدمت " برای مستخدمان رسمی دولت در عصر حاضر . انتظار خدمت را در قوانین فعلی به " آمادگی به خدمت " بدل کرده اند .

۵۶ - املاک منقسم بوده اند بر .  
۱ - املاک سلطنتی ۲ - تیول و خالصه دولتی ۳ - دهات اربابی ( ملک اعیان و اشراف و روحانیان ) ۴ - املاک مشاع ( مانند مراتع که متعلق به همه افراد ایل و عشیره تلقی می شده ) ۵ - موقوفات .

۵۷ - " جمع خالصگی بستن " یعنی ملکی را متعلق به دولت دانستن و از لحاظ مالیات با آن مانند " املاک خالصه " عمل کردن .

بسته شود، از کشف آن عاجزاند و از وقوع تهمت ایمن نیستند.

اگر از حالت قرق، شمه ای به خاکپای مبارک عرض شود، ریش حاجی میرزا شفیع شیرازی درگیر است ۵۸ و از چشم حاج میرزا نصرالله گرگانی دیده می شود ۵۹ که این قرنی گری از آن است و آن قورت اندازی از این! والا در این قرق سخت که ما داریم، پادشاه چه می دانست، برای قسط دیوانی و مواجب چاکران درباری، چه جور خرج تراشی بی پا می کنند! این فرقه چیان در این جزو مدّمخفیا "از وزارت مالیه مددی بینند: حمله شان از باد و ناپیدا است باد! ۶۰

هر چه املاک آباد و ملک مردم با بضاعت بود و مداخل آن به مالیات دیوانی مساعدت می کرد برشوه و تعارف، بلا جمع و موقوف الحواله ۶۱ شده و مالیات آن ها بر املاک اشخاصی که از تقدیم پیشکش و تعارف عاجزاند تحمیل گردیده و کار به جائی کشیده که حاکم از عهده و وصول آن بر نمی آید و جزو "بقایای لاوصول" و "تخفیفات" به خرج می آید.

مرسومات دیوانی که در حق وجوه اعیان و فقرای هر بلد مقرر است، در آن کتابچه ۶۲ های کذا که سه ماه به سه ماه عوض می شود، هر یک تا آخر

---

۵۸ - "ریش حاج میرزا شفیع گیراست" یعنی "مورد ایراد و ایذاء و استیضاح واقع می شود" در عین حال کنایه است از بلند بودن ریش حاج میرزا شفیع که بیش از یک قبضه بوده.

۵۹ - "از چشم حاج میرزا نصرالله گرگانی دیده می شود" در عین داشتن معنی "گزارش کار را اوداده است" یاد آور این نکته است که چشم های حاجی بعلت کیود بودن، مورد نظر بوده (در ادبیات پارسی "چشم کیود" یا کیود چشم " بمعنی بی مهر و عطف است) "قورت اندازی" بمعنی اظهار لجبیه و ابراز وجود کردن است.

۶۰ - حمله شان از باد و ناپیدا است باد "ماء خود است از ابیات زیر از مولوی:  
ما همه شیران ولی شیر علم  
حمله مان از باد باشد دم بدم  
حمله مان پیدا و ناپیدا است باد  
جان فدای آن که ناپیدا است باد

۶۱ - "بلا جمع" یعنی خارج از فهرست مالیات پردازان - "موقوف الحواله" ملکی را می گفتند که پرداختی از محل مالیات آن صورت نمی پذیرفته.

۶۲ - کتابچه بمعنی جزوه یا دفتر یا کتاب کوچک اصطلاحی بوده است که در آن روزگار بجای بودجه و دستور العمل (پیش بینی درآمد - اجازه خرج) بکار برده می شده.



سال به چندین قسم و چندین اسم تغییر می‌کند ، و آخر همان مبلغ به‌توسط همزادان قرقچیان که در هر بلد مُتکون شده اند از آنقد و جوه به وزارت مالیه عاید می‌شود و سر موجب خور و مقرری بگیر بی کلاه می‌ماند . اهل ایران از ظهور این بد سلوکی که وطنشان محل زجر و سیاست ایشان شده ناچار به اطراف و اکناف عالم منفرّق می‌شوند<sup>۶۳</sup> و بَقِیة السَّیْفِ ، چون تغذی ایشان به علف صحرا و نباتات است ، از خلاق عالم استغاثه می‌کنند که به هیئت وحوش و بهائم متشکل شوند و از این قرق به آن قرق بگریزند ، شاید در رجوع به عالم حیوانی آیه کریمه : وَاطْعَمَهُمْ مِنْ جَوْعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ ایشان را دستگیری کند .

حکومت ایران ، نه به قانون اسلام شبیه است ، نه به قاعده ملل و دول دیگر . باید بگوئیم ، حکومتی است مرکب از عادات ترک و فرس و تاتار و مغول و عرب و افغان و روم و ترکمان - مخلوط و درهم - یک عالمی است علی حده با هرج و مرج زیاد ، در هر چند قرن یکی از ملوک طاویف مذکوره به ایران غلبه کرده ، از هر طایفه ای عادت مکر و هه مذمومه ای در ایران باقی مانده ، در این عهد همه آن عادات کاملاً جاری می‌شود . اگر اجرا - کنندگان این عادات بگویند : حالت حالیه ما ، اجرای این عادات را اقتضا می‌کند ، گوئیم : چرا حالت حالیه شما اجرای قانون شریعت را اقتضایمی‌کند که بهترین قانون ها است و در همه عصر می‌توان معمول داشت ؟

شتر مرغ<sup>۶۴</sup> های ایرانی که از پترزبورگ<sup>۶۵</sup> و پاریس و سایر بلاد برگشته اند و دولت ایران مبلغ ها در راه تربیت ایشان متضرر شده ، از علوم

---

۶۳ - در آن زمان مهاجرت به بین النهرین ( امپراطوری عثمانی ) عملی بوده است رایج و متداول .

۶۴ - شتر مرغ که حیوانی است ، هم شبیه شتر و هم مانند مرغ بطور مجاز ، و به « استعاره » بعنوان صفتی در باره فرنگ رفته ها ( که هر جا لازم بدانند ایرانی اند و هر جا بنفعشان باشد فرنگی مآب ) بکار رفته است .

۶۵ - پترزبورگ شهری است در شمال سرزمین روسیه که در دوران امپراطوری پروس ، این نام آلمانی را داشته - بعداً " اسم آن روسی و پیتر و گراد شد و از زمان انقلاب کبیر ( ۱۹۱۷ میلادی ) لنین گراد نام گرفت .

دیپلوماتیک و سایر علمی که به تحصیل و تَعَلُّم آن‌ما مورب بوده‌اند، معلومات ایشان به دو چیز مُنَحَصَر شده است: اِسْتِخْفَافِ مَلَّت و تَخَطُّءِ دَوْلَت! در بُدُو و رُود، پای ایشان به روی پا بند نمی‌شود<sup>۶۶</sup> که از اروپا آمده‌اند! از موجبات اخذ و طمع و بُخَل و حَسَد به مرتبه‌ای تَنْزِیْه و تَقْدِیْس دارند که همهٔ مردم - حتی پادشاه - با آن جودت طبع و فراست کذابه شبیه می‌افتد که آب و هوای بلاد خارجه عَجَب چیزها از آب بیرون آورده،<sup>۶۷</sup> گویا توقّف آنجا، بِالذَّاتِ مُرْتَبِی است و قلب ماهیت می‌کند. این انگورهای نوآورده<sup>۶۸</sup> هم با نطق‌های متاء سفانه،<sup>۶۹</sup> گاه از بخت خود اظهار تَعَجَب می‌کنند که از ولایات مُنظَّم، به این زودی چرا به ممالک بی نظم رَجعت کرده‌اند؟ و گاه به احوال پادشاه مُتَحِیَّراند که تا چند از تمهید اسباب تربیت غفلت دارند؟ این تاء سَف و تَعَجَب تا وقتی است که به خودشان از امور ملکی کاری سپرده نشده. همین که مصدر کار و شغلی شدند، به اطمینان کامل که قُبْحِ اَعْمَالِشان تا چندی به بُرکت سیاحت قطعهٔ اروپا، پوشیده است و به این زودی‌ها کسی در صدد کشف بی حقیقتی ایشان نیست بالا دست همهٔ بی ترتیبی‌ها برمی‌خیزند و در پامال کردن حقوق مردم و ترویج فنون بی‌دیانتی و ترک غیرت و حَمِیَّت و اختراعات امور ضارّه و طمع بیجا و تصدیقات بلا تصور و خوش آمد و مزاج گوئی<sup>۷۰</sup> به

---

۶۶ - « پای ایشان به روی پایند نمی‌شود » یعنی عجله و بی تابی و بی حوصلگی نشان می‌دهند (که مثلا " سخنی را ادا کنند یا کاری را انجام بخشند یا موضوعی را تقاضا نمایند ) .

۶۷ - « از آب بیرون دادن یا آوردن » یعنی بعنوان « نتیجه » ارائه کردن . « از آب در آمدن » یعنی نتیجه و شکل قطعی خود را نشان دادن . مثال: فلانی خیلی ساعی و کوشا از آب در آمده - یعنی سعی و کوشش یک صفت قطعی و یک سَجِّیّه او شده .

۶۸ - « انگورهای نوآورده » اصطلاحی است مانند « سفره‌های پهن نکرده » بمعنی آدم‌های تازه و اوضاع جدید که هنوز ویژگی‌های خود را نشان نداده‌اند و می‌توانند امید مردمی را که به باطن و درون آن‌ها آشنا نیستند بخود جلب کنند .

۶۹ - « با نطق‌های متاء سفانه » یعنی با تاء سَف مطلبی را ادا کردن . با افسوس و حسرت گفتن .

۷۰ - « مزاج گوئی » = مطابق میل و به مزاج طَرَف حَرَف زدن .

روء سا و پیشکاران و تصویب عمل و تصدیق اقوال ایشان چندان مبالغه دارند که پادشاه از ماء موریت ایشان پشیمان می شود و متحیر می ماند که با اینها به چه قانون سلوک نمایند :

به مار ماهی مانی<sup>۷۱</sup> نه ماهی ای ونه مار منافقی چه کنی؟ ماریاش، یاماهی ! یکی از اسباب نفرت و خستگی خاطر پادشاه که در تمهید اسباب تربیت تاء مل دارند، ظهور حالات و حرکات این جوانان مشعبد بی حقیقت است که اقوالشان جمیعا " در نظر شاهنشاه بی معنی آمده و دور نیست، وقتی به نفس نیفیس، سیاحت آن صفحات را تصمیم عزم دهند که از مکتسبات خاطر همایونی، چیزی را که برای مملکت فایده عمومی داشته باشد، انتخاب فرمایند .

ولایات سرحدیه ایران، از " ریاست کلیه " سوءال می کنند که :  
انتخاب این حکام که سکنه ما را متفرق کرده و آراضی ما را مَسلوب المنفعه و وادی غیر ذی زرع ساخته اند به اراده کیست؟ سکوت اضطراری " رئیس کل " ایجاد جوابی شافی خواهد کرد که : این حکام از منتخبات خاطر ما هستند، لاغیر! دستور العمل و احکام و سایر آلات جارحه را کدر دست آن ها می بینید، همه به مهر و امضای ما است . حاصل تاخت و تاز و غارت ها نیز به صندوقخانه ما تحویل می شود . تشویش هم نداریم که معامله حاکم حقیقی با ما به چه نسق خواهد بود :

این جگرها خون نشد، نرسختی است بلکه از مشغولی و بدبختی است از جمله آلات جارحه که به دست عاملین جور و تاخت کنندگان ایرانی داده شده و از تشهیر آن ناگزیراند، دو شمشیر است که به زهر پرورش یافته و خورش آن ها، جان ها است : یکی اتهام متمولین ولایات به فتنه و فساد و اخلال عمل مالیات و دیگری، نسبت مردم به تبعیت

---

۷۱ - " به مار ماهی ماندن " مثل " به شتر مرغ رفتن " و مانند " به بوقلمون شبیه بودن " تماما " کنایه است از دورنگی و دورویی و دو یا چندگونه اظهار عقیده کردن .

باب ۷۲!

اعتماد السلطنه<sup>۷۳</sup> مرحوم که جاسوس آجل بود و جاروب امل، در تکمیل این صفت ردیله زحمت ها کشید و خوناب ها خورد و خون ها ریخت. در ایلغاری که ابتدای کار به همه دیار داشت در قطع اعمار و هتک استاروشق صدور و نبش قبور و شد وثاق و ضرب اعناق<sup>۷۴</sup> چندان مبالغه کرد که گفتی زمین از موج خون بحری عمیق است و خاک معدن عقیق، تا این عمل کاملا بدست او اجرا شد.

ابنای جنس او - یعنی عاملین جور - إلی یومنا هذا، بقای حکومت خود را در اجرای این عادات دیده اند و به اعدام مخلوق خدامشغول اند. پیشوایان ملت و پیشکاران دولت را هنوز مشغولیت مجال نداده تا در ترک این عادات که جان و ناموس مردم را به هدر داده تدبیری کنند که هم جامع جهات حزم و احتیاط باشد و هم مانع غرض و عناد.

حکام و عمال که به دستور العمل وزارت مالیه ماء مور می شوند، گویا بر ولایات حاکم علی الاطلاق اند و در تصاحب مال مردم وارث بالای سیحقات اطفال یتیم را پدرند و اشیاخ عقیم را پسر! لَدَى الْوَرُودِ، مالیات حسابی و مداخل محل ماء موریت را با مخارج حکومت و تعارفات رسمیه و رسوم متعارفه

۷۲ - مقصود از «باب»، سید علی محمد باب، اهل شیراز است (۱۲۳۶ هـ. ق - ۱۲۶۶ هـ. ق) وی از شاگردان سید کاظم رشتی (در کر بلا) بود. پس از بازگشت بدواً «دعوی بابیت» (راه وصول یا استفاضه از امام غایب مهدی) و سپس ادعای «مهدویت» (مهدی بودن - امام زمان بودن) نمود. کار دعوت او بالا گرفت و موجب قیام هائی در برخی از شهرهای مهم ایران شد. سرانجام، علماء مذهبی حکم قتل او را صادر کردند. مسئله «بابی بودن» مدت ها به عنوان تهمت وسیله انتقام جوئی و غرض ورزی، در میان اشخاص و مقاماتی که با هم خورده حساب هائی داشتند، قرار داده می شد.

۷۳ - منظور از «اعتماد السلطنه» حاج علی خان فراش باشی، حاجب الدوله، ضیاء الملک پدر محمد حسن خان اعتماد السلطنه دوم است. فراش باشی مسئولیت اجراء حکم قتل مرحوم میرزاتقی خان امیرکبیر را عهده دار شد و به نحو احسن ماء موریت خود را به انجام رساند.

۷۴ - «در قطع اعمار و هتک استار... الخ» از صناعت بدیعی «مراعات نظیر» بهره مند است.

و قروض قدیم و جدید و خرج حشر و حساب و خاتمه عزل و عقاب راموازنه می‌کنند، لابد می‌شوند به اظهار عرضه و عاملی سخت، ۷۵ تا به عبارات مخصوصه مورد تحسین شوند که الحق، خوب از عهده مالیات برآمده و مستحق هرگونه التفات است. معنی «خوب از عهده برآمدن» مخفی داشتن نیت پادشاه است و ظاهر کردن نامه آجال و استعمال نمودن آلت جارح و حرب زهرآلوده و استعمال آن در تهب و غارت رعیت. اگر به قدر طمع این حاکم، که قطعاً "دو مقابل مالیات حسابی است، بی‌چون و چرا به صندوقخانه حاکم تاء دیه شد، تخفیفی در عذاب رعیت بهم خواهد رسید و الا به تحریک سیم تلگراف، ۷۶ رشته جان رعیت بیچاره پاره می‌شود، و راه چاره از همه جا مسدود - که: بنای فتنه و آشوب داشته ۷۷ و قسط دیوان رامختل گذاشته!

بالفعل، شئامت این عمل در جمیع معاملات شرعی و عرفی ایران بطوری ساری و جاری است که هر طبقه در الزام مدعی منتهی الیه خیالش همین اسنادهای مذمومه است و ما در پنج قسمت کره ارض، حتی جزایری که تازه در محیط شرقی ۷۸ کشف شده - و انسان‌های آنجا وحشی الخصال هستند - سراغ نداریم که هیچ هیئت مجتبه در رفع چنین ردیلت که مغایر رسوم تعاون و متضمن قتل نفس و تهب اموال باشد خودداری کنند و حدی قرار ندهند که صواب از ناصواب و بی‌گناه از گناهکار متمایز باشد.

---

۷۵ - "عاملی سخت" = عامل سخت‌گیر و شدیدالعمل بودن، ماء مور جدی بودن و ماء موریت خود را سخت اجرا کردن.  
۷۶ - "به تحریک سیم تلگراف" یعنی از طریق تلگراف یا ارسال تلگرام مطلبی را اطلاع دادن.  
۷۷ - "بنای فتنه و آشوب داشته" در زمان تصنیف کتاب، بخصوص این معنی را می‌داده: بایی است یا بایی بوده یا بهر حال می‌خواسته است فتنه دینی و دنیوی راه بیندازد.  
۷۸ - "محیط شرقی" یعنی مشرق اقیانوس کبیر که "بحر محیط" نیز نامیده می‌شود.

بِأَمِّنٍ لَّا يَقْبَلُهُ الْبِلَادُ وَيَلْعَنُهُ الْعِبَادُ مَخَاطَبُ ، مَجْدَالِدَوْلَه است ۷۹ که سَرِيف و رَبِّ النُّوعِ مُتَعَدِّيان است و کمتر آب و خاک است که از لوٹ وجود او مُلُوٹ نشده باشد . این مَعْرُوفِ الْاِسْمِ مَجْهُولِ الْجِسْمِ ، هر جا حکومت کرد ، اراضی آنجا مَجْهُولِ الْمَالِكِ شد ! ولایت خَمْسَه ، خَمْسَه مُسْتَرْقَه ، ۸۰ و شد و مَحَالِّ سَبْعَه آن ، سَبْعَه مَعْلَقَه ، ! ۸۱ در اصفهان و یزد و قزوین و گیلان ، هر چه ملک اربابی بود ، خَالِصَه او است . تَفْصِيلِ سُلُوكِ و تشریح وجود او را ، روس ها در روزنامه قفقاز خوب می نویسند و شرح عاملی « میرزا زکی » آدم او که مَظْهَرِ صِفَاتِ او است در روزنامه زوراء ۸۲ سَخْتِ مُنْطَبِعِ شده ، آنچه از افعال و اعمال این مُرْتَبِی و مُرْتَبِی بنویسیم با هزار یک آنچه روس و عثمانی نوشته اند برابری نمی کند : وَلَيْسَ الْخَبْرُ كَالْعِيَانِ .

حَمْزَه مِیْرَزَا ۸۳ و مِیْرَزَا مُحَمَّدِ قَوَامِ الدَوْلَه ، ۸۴ بعد از خدمت مَرُو که

۷۹ - منظور از « مَجْدَالِدَوْلَه » عیسی خان والی است که حاکم خَمْسَه و زَنْجَان و گیلان بوده ( دَاعِی نَاصِرَالدِّین شاه ) .

۸۰ - « خَمْسَه مُسْتَرْقَه » یا « پَنْجَه دزدیده » که « پَنْجَك » یا بهبهزک « نیز در فارسی نامیده می شود عبارت از پنج روزی بود که به آخر سال ( که سابقاً ۳۶۰ روز بشمار می آمد ) می افزودند تا ۳۶۵ روز شود . در این جا مراد چپاول شدن ولایت خَمْسَه ( زَنْجَان ) است .

۸۱ - « سَبْعَه مَعْلَقَه » عبارت بود از هفت قطعه شعر که به عنوان نمونه فِصَاحَتِ و بِلاغَتِ - به شیوه مُتَدَاوِلِ عَصْرِ جَاهِلِیَّتِ - در لحظه ظهور اسلام در کعبه آویزان بود و با نزول آیات قرآن از رونق افتاد . در این جا اشاره است به منتفی شدن موضوع مَحَالِّ سَبْعَه و به افسانه ها سیرده شدن آن .

۸۲ - « زَوْرَاء » بمعنی کمان و چاه عمیق و ظرف نقره و قَدَّاح است . از صفات شهر بغداد نیز هست بَعْلَتِ اِنْحِرَافِ قِبْلَه اش ، در این جا نام روزنامه ای است که در بغداد نشر می یافته ( اِزْوَرَار = بصورت غیر مستقیم یا غیر مستوی درآمدن - یا - در آوردن ) .

۸۳ - « حَمْزَه مِیْرَزَا » ملقب به حشمت الدوله عموی ناصرالدین شاه و برادر بزرگ شاهزاده حُسام السُّلْطَنَه بوده است که به ایالت خراسان منصب شد و بعد از قضیه مَرُو لقب « امیر جنگ » گرفت .

۸۴ - « مِیْرَزَا مُحَمَّدِ قَوَامِ الدَوْلَه » پسر میرزا محمد تقی آشتیانی و جدّ مرحوم قوام السُّلْطَنَه ( احمد قوام ) بوده است که در همان زمان وزارت خراسان را عهده دار بود .

آوازه کفایتشان ، دولت ایران را از خاک برداشت چه قدر حکومت می کنند؟ گویا حمزه میرزا در این حکومت تازه - که به امارت جنگ لقب یافته - تعهد کرده که به قوت این لقب خنک از ترکمانان انتقام بکشد و خود را بعد از آن بدنامی نیکنام کند .

آنچه خبر می رسد ، فتوحات او به یک شکار خانگی <sup>۸۵</sup> ختم شده :  
الله یارخان در جزی <sup>۸۶</sup> که به پای خود در آرگ مشهد به پای بوس والا مشرف گردیده است و اسباب او و همراهانش را ، خدام حضرت والا ضبط کرده ، خود او را مغلولا " به دارالخلافة گسیل نموده اند . " رئیس کل " از حمزه میرزا این قدر نپرسید : " جرم این بدبخت که در آن سرحد به غیرت کشی دولت معروف است چه بوده ؟ وصلت و خویشی حاج محمد رضا با سهام الدوله حیدرقلی خان <sup>۸۷</sup> و امیر حسین خان ایلخانی اقتضا کرد که الله یارخان را از آن سرحد نفی کنند . در جز و کلات هم وقتی که خود سری سهام الدوله و ایلخانی قدری ظاهرتر شود جزو قلمرو مشار الیهما می شود . خدا کند ، از اموال الله یارخان و کسان او که در مشهد و در جز ضبط شده ، سهم جناب آقا و حق السکوت او را بقاعده فرستاده باشند .

نوشتجات سرحدیه خراسان که همه از جعلیات خوانین سرحدیه است و استناد حمزه میرزا به آن ها است ، چون حاکی از استعمال آلات حربیه و

---

۸۵ - " شکار خانگی " یعنی صید مرغ و کبوتر و حیوانات موجود در خانه . مجازاً یعنی : نسبت به کسی که در اختیار یا حتی در حمایت آدمی است مصیبتی را روا داشتن که معمولاً " نسبت به بیگانه یا دشمن ، از طریق مبارزه و طرح نقشه و تمهید وسایل روا داشته می شود .

۸۶ - " الهیار خان درگزی " از رؤسای ایلات و عشایر بوده و همان است که مصنف از او با اصطلاح " شکار خانگی " یاد می کند . کلمه " عزل " نیز که در صفحه بعد در مورد او اطلاق شده مؤید همین مطلب است که او " دشمن " نبوده بل وظایف خود را به نفع دولت انجام می داده است .

۸۷ - حیدرقلی خان سهام الدوله بجنوردی و شجاع الدوله قوچانی از حکام محلی بوده اند . منظور مصنف از " خود سری " عبارت است از کسب ثروت و نفوذ که طبعاً " به خود سری نسبت به مملکت پایان می یافته " غیرت کشی " و " غیرت کشیدن " بمعنی تعصب ورزیدن و از کسی یا جمعی ، مثل ناموس خود حمایت کردن است .

فرستادن آسیر و سراسر است ، رئیس کل را به خیال می اندازد که در عهد ریاست او است که فتوحات دست می دهد :

باش تا صبح دولتت بدمد کاین هنوز از نتایج سحراست  
هنوز خبر صریح نرسیده که قضیه منصب و نشان و « علاوه مواجب »  
را صادر کرده خواهند فرستاد ، همه دنیا دانسته اند که قوه روس در آن  
صفحات ریشه ترکمان را خشکانیده و رمقی به آن ها باقی نگذاشته است .  
حرکات ایشان بالفعل حرکت مذبوح<sup>۸۸</sup> است ، بی زحمت حمزه میرزا و خوانین  
سرحدی ، دهات خراسان از آفت حالیه ترکمان ایمن است و به مخافت مآلیه  
روس مبتلا است : همانا ، عاقبت گرگم تو بودی !<sup>۸۹</sup>

« هم » ریاست کلیه ، با این خطرات عمده که در شرق و شمال خراسان  
مشاهده می کند « هم » واحد است ، و مترصد این که از حبس الله یارخان  
و حکومت جدید « در جزو مال المقاطعه خراسان که میرزا مسیح ثانی یعنی  
حاجی محمد رضا منتقل شده ، به او چه خواهد رسید ؟

یک نفر از سیاحان ما که آسیا را بالتمام سیاحت کرده و ترکستان و  
ماوراء النهر را به تفصیل دیده ، در کتاب سیاحت خود از حالت ترکمانان  
دشت قباچاق و ترکتازی که از آن ها به صفحات خراسان می شود فصلی مشبع  
بیان کرده اظهار تأسف می کند از این که دولت ایران عزیمت شاهانه<sup>۹۰</sup> را  
که اسباب قلع و قمع ترکمان است عاجز ساخته ، با آن ها معامله به مثل

---

۸۸ - « حرکت مذبوح » بمعنی دست و پا زدن حیوانی است که ذبح  
شده . مجازاً بمعنی اقدامات بی نتیجه است .

۸۹ - « همانا عاقبت گرگم تو بودی » از داستان زیر گرفته شده :

شنبدم گوسفندی را بزرگی      رها نید از دهان و چنگ گرگی  
شبانگه کار دیر حلقش بمالید      روان گوسفند از وی بنالید  
که از چنگال گرگم در ربودی      چو دیدم ، عاقبت گرگم تو بودی

۹۰ - « عزیمت شاهانه » بمعنی « تصمیمات و احکام شاه » است . عزیمت  
جمع عزم و عزیمت است که مطابق بیان المنجد به معنی « ما أوجبه الله  
علی العباد » است . عزیمت و عزیمت در فارسی بمعنی دعا و ادا عیب باطل السحر  
یا خود جادو و سحر هم هست . سعی می گوید :  
چون مخبط شد اعتدال مزاج      نه عزیمت اثر کند نه علاج



می‌کند. بخلاف، دولت روس در استیصال این طایفه تدابیری به کار برده که ثمرهٔ بالفعل آن تصرف سمرقند و بخارا است و ثمرهٔ بالمآل آن را خدا دانا است.

دولت ایران، عوض این که مثل دولت روس به پیش بردن آبادی و استحکامات مدنیّه، ترکمانان را ضعیف کند، هر یک از ولایات سرحدّیهٔ خراسان را یک سلطان نشین<sup>۹۱</sup> معتبری کرده تا مگر سلاطین مزبوره به بزرگی کلاه و بیراق آلاقیش نقره و قباهای الیجهٔ سرخ، ترکمانان را تهدید کنند. سلاطین مزبوره چون دوام سلطنت خود را در بقای ترکمانان و اغتشاش دائمی سرحد می‌دانند، هرگز به قلع و قمع، بلکه به رجش ترکمانان، راضی نمی‌شوند. هروقت آن‌ها را در ترکنازی و غارت بَعیدُ العَهْد می‌بینند به مُراسلات مشتاقانه ایشان را به ولایات داخلهٔ خراسان دعوت می‌کنند که در آن تاخت و ناز کامل، حقّ جواز<sup>۹۲</sup> را کاملاً اخذ نمایند و به ازاء چند فرسخ که به مشایعت ترکمانان می‌روند، از دولت ایران به امتیازات جدیده نائل می‌شوند.

از این خائنان، گاهی به استعداد دولت ایران ضرر فاحش می‌رسد به این معنی که هر وقت از ترکمانان در اجابت دعوت خود قصوری دیدند به نوشتجات مجعوله، حکومت خراسان را مضطرب و مُلجأ می‌کنند که مجموع استعداد دولتی را به معیت ایشان به «اوبه»<sup>۹۳</sup> های ترکمانان پراکنده کند: اگر فتحی روی داد به بلدیت و حُسن درایت ایشان راجع

---

۹۱ - مصّنف حکومت‌های سرحدّی را بگونهٔ «مجار» سلطان نشین می‌خواند و این موءید مطلبی است که در توجیه «خودسری» گفتیم.

۹۲ - «جواز» بمعنی عبور است. منظور مصّنف آن است که حکام سرحدّی عمل ترکمانان را باین خود و ایشان «عبور» می‌نامند و حال آن که «تاخت و ناز کامل» است و البته هم از حاصل غارت سهم خود را بعنوان «حق عبور» می‌گیرند و هم بیرون کردن ترکمانان را که جز «مشایعت» نیست «فتح» می‌نامند و از دولت امتیازات جدید دریافت می‌نمایند.

۹۳ - «اوبه» = چادر ترکمنی، خیمه‌ای که ترکمن‌ها در زیر آن زندگی می‌کنند.

می‌شود و هرگاه شکستی بهم رسید ، سرباز و توپچی دولت به اسیری می‌رود - سرتیپ و سرهنگ مقصّر دولت است و نمی‌داند خود را از چه راه به یک ماء منی برساند . سلاطین مزبور از راه راست ، با کمال سرعت به پای تخت خود خواهند شتافت تا در مجالس خاصّ ، از ضعف دولت شادمانی کنند و به استعداد دولتی استهزاء نمایند .

اولیای دولت ایران ، اگر فریفته تعارفات بزرگان سرحدی خراسان نشوند ، از خرابی دَر جز و مخلوقی که بعد از عزل الله یارخان به اسیری رفته و غالب دهات بلاسگنه شده ، قیاس خواهند کرد که سازش امیر حسین خان ایلخانی و حیدر قلی خان سپّام الدوله با ترکمانان ، سازشی است دائم و قائم - والاّ برایشان واجب بود ، در نبودن الله یارخان ، ترکمانان مزبوره را به منع شدید از اطراف و اکناف دَر جز دور نمایند .

کیومرث میرزا ۹۴ - که وکیل‌الملک مرحوم از تربیت او تبری داشت ، به تقریبی حاکم شاهرود و بسّطام شد - این ولایت هم سرحدیت کامل دارد و هم مرکز تجارت تبعه روس است . نواب مشارالیه را ، تبعه روس ، به " ترکمان پیاده " ۹۵ ملقب کرده اند . در نه ماه حکومت دست‌اوبه یال‌اسب نرسید ، که به خطوط سرحدی سرکشی نماید . این کم ظرف ، در ظرف کم ۹۶ از بیست هزار تومان متجاوز ، به اهالی ولایت تعدّی کرد و چنان بر مردم سخت گرفت که خانه و عیال خود را گذاشته به تظلم آمدند . " ریاست کلیه "

---

۹۴ - " کیومرث میرزا " حکمران کرمان و بلوچستان در سال ۱۲۷۶ بود . در ۱۲۷۷ پیشکار او محمد اسماعیل خان نوری که لقب وکیل‌الملک یافت بجای او مُستقلاً " بهرتق و فتق امور پرداخت و نه سال حاکم آن صفحات بود و سپس در سفری بر اثر گرمای هوا بیمار شد و فوت کرد .

۹۵ - " ترکمان " باستعاره بجای راهزن بکار رفته - ترکمان پیاده یعنی راهزنی که سواری (کمترین هنرراهزان) را ، هم نمی‌داند بنا براین در جایی که سواری لازم نیست مثل شهر ، دستگاه دولت ، مسند حکومت راهزنی می‌کند .

۹۶ - " کم ظرف در ظرف کم " از صنعت " عکس تبدیل " برخوردار است . کم ظرف یعنی بی استعداد و کم ظرفیت . " در ظرف کم " یعنی در مدتی کوتاه .

ایشان را به دیوان عدلیه فرستاد: ضَعْفَ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبِ کسی می گفت: کیومرث میرزا معزول است - احقاقِ حَقِّ و اِحْيایِ نَفوسِ مُتَظَلِّمِینِ مَرْبُورِ به نَفْسِ قَدْسِی میرزا مسیح محول شده که مُرده ایشان را به اعجاز عیسوی زنده کند و از آن عذاب ها که سال ها به مازندرانیان چشانیده، قدری به آن ها بچشاند، تا قدر کیومرث میرزا را بدانند!

از کرم هائی که آبخور<sup>۹۷</sup> ایشان، از چشمه سار، ریاست کلیه است چهار کرم اند، تا اهالی چهار ولایت در اعدام و نفی آن ها موقوق نشوند به رئیس کل، حالی نمی شود که وزرای سابق به چه جهت میرزاهای ولایتی را در کلیه عمل ولایت راه نمی دادند: مازندرانى به اعدام میرزا مسیح، فارسی به نفی میرزا ابوالحسن خان ۹۸، جندقی و اصفهانی به دفع میرزا حسین باقرخان، خراسانی به طرد حاجی محمد رضا، سرحدداری عراقین<sup>۹۹</sup> و حکومت آن صفحات به عهده غرابی است

---

۹۷ - «آبخور» یعنی آب نوشیدن یا محل آب نوشیدن - کنایه است از «ریشه داشتن». این قضیه از کجا آب می خورد؟ یعنی ریشه اش کجا است؟ ۹۸ - از «میرزا ابوالحسن خان» مقصود «مشیرالملک» وزیر فارس است که والی به شکایت و مقدمه چینی خانواده قوام دستور داد چوبش زدند. وی چون پسر نداشت ثروت خود را غالباً «صرف ایجاد تاسیساتی کرد که هم اینک بصورت موقوفه باقی است. میرزا مسیح و میرزا حسین باقرخان و میرزا مسیح نیز ظاهراً از وزراء (متصدیان امور مالی) و مستوفی های محلی بوده اند (میرزاهای ولایتی).

۹۹ - «سرحدداری عراقین» اصطلاحی است که منشی ها در مورد حکومت کرمانشاهان بکار می برده اند و از حاکم «عرب» (کرمانشاهان) نیز با اصطلاح «سرحددار» یاد می نموده اند. «عراقین» یعنی عراق عرب (بین النهرین) و عراق عجم (غرب و مرکز ایران) بوده. «غراب البین» یاد آور غرب است که بین دو عراق واقع شده. «کخلی چشم کلهرخشم» و عبارت «درا فکن و افراز پیری به عشوه گری و عاشق گیری...» همچون بسیاری از عبارات دیگر کتاب مزین به صناعت «سجع» اند. مراد از «نواب والا»، امامقلی میرزا عمادالدوله - دولتشاهی - فرزند محمد علی میرزا دولتشاه ونوه فتح علی شاه قاجار است. وی حکمرانی غرب را داشته. او عموی ناصرالدین شاه و برادر حشمت الدوله و حسام السلطنه و مؤید الدوله بوده است. «دولت بی عماد می شد» یعنی (عمادالدوله = عماد دولت = ستون دولت) معزول یا بی اثر می گردید. در مصراع «این خیمه بلند ستون بی ستون شدی» (از

ذات البین که همه آن ولایت را ملک موروث و خانه قدیم خود می‌داند. در اِحْتِکَارِ کِنْدَم و جَو و اِدْمَانِ ظَلَم و جَوْر، مُقْتَدای حُکَام و ظالمان را اِمَام است. این کُحلی چشم کَلْبُر خَشَم که گویا تازه از غازهٔ مَشَاطه فارغ شده در اَفْکَن و اَفْرَاز پیری به عشوهِ گری و عاشق گیری جِهَدی دارد. وقتی لَقَب او « ماه مَنقَش » بود و حالا معروف به « مار خوش خط و خال » است. اَمَلاک مردم را به سَموم شرکت خود، چنان زَهْرآلود کرده که یک نفر از شرکاء را زَهْره آن نیست که حق خود را تصاحب کند. دَعَاوی قدیم و دَواعی حکمرانی، دَسْتی بهم داده نَوَاب والا را مالک بالاسْتِحِقَاق کرده. اگر هَمّت سائِر حُکَام به ضبط مزارع و قُرئی مَقْصُور است طَمَع والاى ایشان به تَصَرَف قَصَبه و بلوک قانع نیست. مَحَال جَمْجَال و بیستون تا زهاب و قَصْر شیرین، مِلکِ طَلق او شده، کاش: این خیمه بلند ستون بی ستون شدی! و دولت بی عَماد می شد و خَلق از عیناد او ایمن می گردید. عمری است عراق عجم از اقتدار او مَسُومَة المذاق است و عراق عرب از اِحْتِکَار او در رَحیل و اِنطِلاق. موجبات طول اَمَل، سلوک نَوَاب والا را به چند شعبه مَنشَعب کرده و برای هر شعبه وکیلی مَنخَب شده. تَعَدیات داخله او در کَنف و کالت و زبیر مالیه مَخْتَفی است و در مَساوی سُلوک به مَساوات مایل است. اَشْراف جَلیلون در ابا اَرادَل سَکونند<sup>۱۰۰</sup> به یک کَمند بسته که چرا میناره بلند به دامنه اَلوَنَد و یابوی

---

بقيه ۹۹ - ترکیب بند معروف محتشم کاشانی (اصطلاح «بی ستون شدن» ضمن آن که بمعنی معزول یا احضار شدن عمادالدوله از حکومت کرمانشاهان است یادآور کوه بیستون (نزدیک کرمانشاه) نیز هست. هم اکنون آثار و ابنیه ای از عمادالدوله در کرمانشاهان موجود است.

۱۰۰ - تناسب اشراف با « جلیل » و اراذل با « سگ » نمونه ای است از صنعت « مراعات نظیر ». جاهائی که مصنف نمی خواهد بصراحت از کسی نام ببرد، صنایع بدیع را در دادن نشانی های شخص مورد نظر، استادانه مورد استفاده قرار می دهد. گاه، استفاده از این هنر آن قدر طبیعی است که خواننده و حتی کسی که بدیده<sup>۱</sup> تحقیق در کتاب می نگرد متوجه نمی شود که قسمتی از نام و نشان و سجاایا و سوابق شخص مورد گفتگو از معانی همان الفاظی که بکار برده شده معلوم می گردد. عمادالدوله شیوه ای مخصوص در کتابت داشته - « شیوهٔ عماد » یادآور همین موضوع است.

سیاه به مادیان سَمند کشیده اند .

خطاهای خارجه<sup>۱</sup> او به وکالت وزیر امور خارجه مَعْفُو است . خطوط سرحدی آن صفحات ، شیوه<sup>۲</sup> عماد پیش گرفته و پیش آمده ، رعیت سرحدات طریقه<sup>۳</sup> درویشی اختیار کرده ، شکسته و پس رفته اند . محال پشتکوه پشت و رو شده ، ایلات فیلی به طفیل عَشیره<sup>۴</sup> بنی لام در یمین شَط العرب<sup>۵</sup> سکنی گرفته اند .

شعبه<sup>۶</sup> شبهه کاری او به تردستی و چشم بندی های «قوه<sup>۷</sup> کاذبه»<sup>۱۰۱</sup> موکول است . خاک قدم او را ، کحل بَصَر<sup>۸</sup> خود کرده تارتبه<sup>۹</sup> ، امیرنویانی<sup>۱۰۳</sup> یافته و از این جا معلوم می شود که در توضیح اصل و تحقیق فرع والقاء شبهه و بالا بردن درجه تعدد وکلاء که تنازع عاملین است بر معمول واحد ، چه قدر فایده است !

از وسعت خیابان شمالی آرگ به خفایا و زوایای قورخانه<sup>۱۱</sup> مبارکه روشنائی افتاده ، حاصل عمل سنواتی آنجا را به طوری کشف کرده ، که معلوم می شود : اندر این صندوق جز لعنت نبود ! دیگر حاجت نیست ، در شلیک روزهای

---

۱۰۱- از «قوه<sup>۱۲</sup> کاذبه» مقصود یحیی خان معتمدالملک برادر حاج- میرزا حسین خان ( سپهسالار ) است . این دو ، فرزندان میرزا نبی خان قزوینی ( امیر دیوان ) و نوه های « عابدین دلاک » بوده اند . یحیی خان شوهر چهارم عزت الدوله خواهر ناصرالدین شاه شد و لقب « مشیرالدوله » که قبلاً از آن برادرش بود گرفت .

۱۰۲- قبلاً « امامقلی میرزا عمادالدوله را به صفت « کحلی چشم » موصوف دیدیم . در این جا نیز مصنف می گوید که عمادالدوله خاک قدم یحیی خان را « کحل بَصَر » خود کرده . با آشنائی به قلم مصنف می توان یقین کرد که مراد از استعمال و تکرار کلمه « کحل بمعنی سرمه تفهیم این مطلب است که عمادالدوله سورمه بکار می برده یا چشمانش بالطبع نوعی بوده که معمولاً با صفت « سورمه ای » مشخص می گردد . « سمند » آسی را گویند که رنگ آن مایل به زرد باشد . بمعنی مطلق « اسب » هم بکار رفته . از « وزیر- امور خارجه » منظور میرزا سعید خان مؤتمن الملک است .

۱۰۳- « امیر نویانی » درجه و مقامی بوده است بالاتر از امیر تومانی و به فرمانده یکصد هزار تن اعطا می شده اصطلاحاً " در همان مورد بکار می رفته که امروز دارندة آن را ژنرال یسیم می گویند .

پنجشنبه، توپ و تفنگ به صدای نحیف شهادت بدهند که اجزای باروت بی قوت است. قوت اجزای قورخانه همه وقت بر قوت اجزای باروت چربیده، دائما "دَهَن های ایشان باز است که شاید از این دُهَن سبیلی چرب کنند، حتی میرزا عیسی<sup>۱۰۴</sup> دَهَنی باز کرده که به بهانه های متداول، از قبیل بازدید و غیره، چیزی ببرد.

از دخالت علاء الدوله و نظم و نسقی که به خرج داده<sup>۱۰۵</sup> حاصلی جز دردِ سر برای دیوان مترتب نشده. حرارت هوا و تندی باروت، وزیر فیروز جنگ<sup>۱۰۶</sup> را مجال نمی دهد که نظمی در این کارها حاصل نماید. قوانین جدید و انتظام تازه قورخانه را خوب است بسطی بدهیم! پیل ترسا<sup>۱۰۷</sup> و پهلوان ترسو از ترس تکالیف شاقه وزیر جنگ، دُم به تله نداده،<sup>۱۰۸</sup> مثل میاندار

---

۱۰۴ - از "میرزا عیسی" وزیر دارالخلافت طهران منظور است که "بیمارستان وزیری" تهران منسوب به او است. گفته شده است که او در حال عادی و موقع سکوت و تفکر دهانش بازمی مانده (لب ها روی هم قرار نمی گرفته).

۱۰۵ - "علاء الدوله" لقب محمد رحیم خان نسقچی باشی است وی که زمانی قرآش باشی بوده بالاخره وزیر جنگ می شود. عبارت "نظم و نسقی که به خرج داده" یادآور سیمت او و نظم و نسق قورخانه است وی از اولاد یکی از خان های قاجاریه است که در زمان نادر شاه ماء مور کشتن شاه عباس سوم - پادشاه صغیر که ساخته و پرداخته خود نادر شاه بود - می شود. این که در میان مردم شهرت یافته "خنجر شمر در خانه علاء الدوله است" از این جا و از سخت گیری های او در آذربایجان (هنگامی که به وزارت ایالت و پیشکاری ولی عهد مظفرالدین میرزا تعیین شده بود) ریشه گرفته است. مصنف کتاب در محلی که نام محمد ناصر خان ظهیرالدوله ذکر می شود این زبانزد عوام را یادآوری می کند.

۱۰۶ - "وزیر فیروز جنگ" فیروز میرزا نصرت الدوله پسر شاهزاده عباس میرزا و برادر محمد شاه و عموی ناصرالدین شاه است.

۱۰۷ - "پیل ترسا" کنایه از جهانگیر خان آرمینی اجودان باشی است که وزیر صنایع بوده. تتابع ترس و ترسو و ترسا، نوعی جناس است.

۱۰۸ - "دُم به تله ندادن" اصطلاحی است برای "گرفتار نشدن" مثل "دنده به قضا ندادن" که به معنی قبول نکردن و تسلیم نشدن است.

دروسط زورخانه ایستاده، به «نوجه» ها کارگشتی<sup>۱۰۹</sup> یاد می دهد. دلخوشی او از این اسم و منصب آجودانی سپاه و ریاست قورخانه تنها به ضخامت بدن و کشیدگی ابرو و برجستگی اعضاء و شهلائی چشم و عرق خوردن و عرق کردن<sup>۱۱۰</sup> است! اگر سال و ماه، در ایجاد صنایع، هنری تازه از او بروز کند، آن هنر را به حُسن سلیقه و قوهٔ دراکهٔ وزیر جنگ راجع می کند که از شر او آسوده باشد ولی اصرار وزیر جنگ، گاهی او را مجبور می کند که حواشی «فرد» های حساب را تصدیق بنویسد. کار «یل ترسا» از ترس شاهزاده به جایی خواهد کشید که دین تازه ای اختیار کند. اگر در این مسلمانی ها حقیقتی می دید دین خود می دانست که از دین آباء، ابا نماید. هیئات، لَنْ يُصْلِحَ الْعَطَارُ مَا أَفْسَدَهُ الدَّهْرُ! نَفْسَانِيَّتْ وَ غَرَضُ كِهْ خَصْمِ عَدْلٍ وَ نَصْفَتِ اسْت، تَادَمَ مَرگِ دَر طَبِيعَتِ مُعَمَّرِيْنِ اِيْران، مُخَمَّرِ اسْت. وَزِيْرِ عَدْلِيْهٖ اِيْران<sup>۱۱۱</sup>، در این منصب که بی دوام تر از روشنائی بَرَق است، غروب و شَرَق آفاق را از انصاف و عدل مَمْلُوْ نَموده، نمی دانم با مظلومین و مظلومین ایرانی مُعَامَلت او چیست که مُداومت آن ها به این دعا است: رَبِّ عَامِلِنَا بِفَضْلِكَ وَلَا تُعَامِلِنَا بِعَدْلِكَ! درویشان و ارباب طلب قدیم را در این اعتبار جدید از دَر کِرِيَّاس<sup>۱۱۲</sup> خانهٔ خود برخیزانده ولی جَمعی را به درویشی نشانده است. بیشتر اعضای مجلس عدلیه از اولاد و اصحاب وزیرانند و اسباب وُزُر. «آقا سردار» که وُلْد اَرشَدِ او است و اَشْد اَز هَمه، عَلِي الطَّلِيْعَه

---

۱۰۹ - «میاندار» و «مُرشد» و «نوجه» و «گشتی» از اصطلاحات زورخانه است. میاندار (واسطه) حرکات متناسب با ضرب و آواز مُرشد (استاد) را عمل می کند و نوجه ها (مبتدیان ورزش یا شاگردان) چشم به او دارند و مراقب اند که حرکات میاندار را یاد بگیرند و عیناً به اتفاق یکدیگر تکرار کنند.

۱۱۰ - آوردن کلمه ای با دو معنی ولی بایک تلفظ عنوان «جناس تام» دارد مانند عَرَق (نوشابه) و عَرَق (تراوش بدن) هر چند هر دو مورد نتیجه تقطیر بر اثر حرارت است. ولی دین (مذهب) و دین (وام) «جناس مُخَرَّف» نامیده می شود.

۱۱۱ - مقصود از «وزیر عدلیه ایران» غلامحسین خان سپهدار است.

۱۱۲ - کِرِيَّاس، مَدخَل دَر بَارِ و خَلُوْت خانهٔ امرا، و این او اَخِر مَحْوِطَهٔ واقع در پشت در ورودی خانه را می گفته اند.

كَالْكَرَّةِ الْوَاقِعَةِ فِي صَدْرِ الْكَلَامِ . در صَفِ سَلام ، رَاتِق و فَاتِق است و برهمگنان ، فایق . ۱۱۳ به سابقه تعلیمات نظامی ، که یک وقتی سپهدار به افواج عراق فرمان می داد ، مَشَاق و اَرِیشاپیش محصلین می افند . به مَشَق قَهقرائی آن ها را مَشَق می دهد و چپ و راست می گوید و در تقدیم پای چپ تاء کید دارد . اصحاب و اولاد بَعَوْنَه و قَوْنَه همه در اَخذ اوستاندند : اصَابِعُهُمْ فِي آذَانِهِمْ که قول حق را نشنیده انگارند : سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ ، أَكَّالُونَ - لِلسُّخْتِ اطاعت همه ، حتی آن پیر بی بضاعت به امر و نهی آن جوان است و محاکمات به ترازوی عقل او متوازن است نه به تراضی طرفین . اَزْمَتَحَاكِمِينَ هر که اتصالش به جای معتبری است ذیحق است والا بی حق خواهد بود و از مجلس رانده که چرا در دیوان عدل جَسورانه سخن رانده ؟ یکی را که در صورت اهل شرع است نه بر سیرت ایشان ، ۱۱۴ با خود همدست کرده ، به دستیاری فتاوی او مُرافعات پس مانده را پیش کشیده ، پیشرو ۱۱۵ می زند و پیشکش می خواهد ، نَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ از حرص و آزار این مرد پیر که معلوم نیست ، از مُنتخبات کیست ؟ با کِبَر سَنّ و فُقدان اَسنان و اِنْتِهَاءِ عُمُر که وقت کم آزاری و نیکوکاری است به امری ابتداء کرده که به حالتِ حالیه و قرونِ خالیه او هیچ مناسب نیست .

دیوان خانه بعینه دکان خیازی شده ، هر چه پخت می شود ، این بدبخت به اجازه عالم معبود با دراهم معدود به یوسف قرض می دهد که از خدای عزیز عوض بگیرد . ۱۱۶ اعیان عراق و استراباد و سایر بلاد که فی الحقیقه

---

۱۱۳ - «راتق است و فاتق و برهمگنان فایق» مزین به صناعت «سجع» است .  
۱۱۴ - «در صورت اهل شرع» یعنی آخوند است و عبا و عمایه دارد .  
«نه بر سیرت ایشان» یادآور عبارت سعدی است در گلستان : «... از طایفه درویشان نه بر سیرت ایشان» (صناعت تلمیح) .  
۱۱۵ - «پیشرو» در موسیقی به همان معنی بوده که امروز «پیش در آمد» می گویند . پیشرو زدن کنایه است از مقدمه چینی کردن .  
۱۱۶ - این عبارت به صناعات «جناس» ، «سجع» ، «تلمیح» ، «مرامعات نظیر» ، «ایهام» آراسته است . اصطلاحات «دراهم معدود» ، «یوسف» ، «عزیز» ماء خود از داستان حضرت یوسف در قرآن است و روابط سپهدار را با مستوفی الممالک افشاء می کند . گویند ناصرالدین شاه هم بیت زیر را وقتی در مورد یوسف مستوفی - الممالک بکار برده .  
دوست دنیا و آخرت نتوان داد - صحبت یوسف به از دراهم معدود



از ظلم های نرم و مخفی « ریاست کلیه » به خاک گرم نشسته و به دیوان عدلیه پناه جسته اند - یک سال متجاوز است بی آب و نان در خرابه های شهر بسر می برند . شاهنشاه جمجاه به احتیاط این که : این همه عارض در این قحط سال ، ماء یوس و نامراد به اوطان خود مراجعت کنند عاقبت خوب نخواهد داشت و بیم مفسده ای عظیم خواهد بود ، سفارش فرمود و در رفع ظلم و تغییر حاکم و رد شدن ترجمان ها و احقاق حق رعیت ، دستخط های مؤدّ صادر شد : در سنگ خاره ، قطره باران اثر نکرد ! ۱۱۷ از این مرد جز اغماض از حق و اعراض از ذیحق امری متمشی نشد ، مگر نه رعیت امانت خدا است که به پادشاه سپرده ۱۱۸ و این ستم ها که به رعیت می شود مگر نه خیانت است به خداوند جلّ شأنه ؟ بِالْفِعْلِ ، کار مُنظَمِّین که به دیوان عدلیه عارض اند به جایی رسیده که به « اوشید خان » که در واقعه مَرُو ، فی مابین اسرای ایرانی حکم بوده و به حکومت نور مُحمّد خان ترکمان و احکام « آلامانی » ۱۱۹ او که نمونه ای است از دیوان بلخ ۱۲۰ راضی شده اند .

---

۱۱۷ - « در سنگ خاره قطره باران اثر نکرد » مصراع دوم بیتی است از حافظ که مصراع اول آن چنین است : « گفتم مگر به گریه دلش مهربان کنم » .

۱۱۸ - « رعیت امانت خدا است که به پادشاه سپرده شده » از عبارت کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت ( همه شما چوپان هستید و هر یک مسئول رعیت خود می باشید ) نتیجه شده .

۱۱۹ - « آلامان » ظاهراً لغتی است ترکی یا ترکمنی بمعنی چپاولگر و راهزن . مرحوم حاج میرزا علی خان امین الدوله صدراعظم در خاطرات سیاسی خود این کلمه را در ردیف دزد و قلتبان و نظایر آن آورده است . « احکام آلامانی » یعنی حکم های ظالمانه . اگر کلمه « آلامان » در آن دوران مصطلح نبود می شد عبارت را « احکام آلامانی » خواند یعنی حکم هایی که فریاد آلامان محکوم را بفلک می رساند !

۱۲۰ - اصطلاح « دیوان بلخ » متداول و شناخته شده است . مرحوم فضل اله صبحی نیز داستان دیوان بلخ را بصورت کتابی منتشر نموده بود . خدایش بیامرزاد .

یا مَقُومَ الدَّيَّانِ وَ مُقَدِّمَ الْأَقْرَانِ يَا لِسَانَ الدَّهْرِ وَ حَسَانَ الْعَصْرِ  
یا ناموسَ الدَّيَّارِ وَ جاسوسَ الدَّرْبَارِ حَتَّى عَلَى دِيوانِ الْعَدْلِ وَ هَبِّي لَهُ  
مِيزَانَ الْعَقْلِ إِنْ قَصَدَكَ، الْقِرَّ جَسَدَكَ فَإِذَا "هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى!"

ای تخله طور و نخاله نوظهور، أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هِرُونَ مِنْ مُوسَى -  
معجز موسی نما! یَدِ بیضا برآر! بیضه دولت بخار! سحره تعطیل را تبدیل  
کن! آیات تسعه تحویل ده! جَراد و قَمَلِ بیار! جواب مهمل بگو! إِنَّهُمْ  
عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُولُونَ - خورده برده ای نداری، بی پرده حرف بزنی!  
مگر نه در مدیح تو گفته اند: در پس پرده هر چه بود آمد!

فَسَانَه همه خواب آورد، فسانه ما ز دیده خواب را باید فسانه عجبی است!  
ظلم و ستم رجال دولت، تنها به رعیت ایران نیست. طبقه سپاهی  
ایران را از جمیع مخلوق عالم، مظلوم تر می بینم. قشون سایر دولت هادر  
دعوی و مقابله با دشمن بیم جان دارند و قشون ایران از روزی که به نوکری  
مجبور می شوند بیم نان، همیشه دچار گرسنگی و عریانی هستند و در مقابل  
این دو خصم جانگاز، چون راه خلاص خود را بسته می دانند، جانفشانی و  
جان نثاری را که از القاب خاص چاکران پادشاهی است، پیشنهاد خود کرده  
ناروژی که روح پرفتوحشان به امید وجه برات قبض می شود و به درجه شهادت  
می رسند هر روزی هزار بار می میرند و زنده می شوند!

۱۲۱- منظور از «مقوم الديوان» میرزا اسدالله خان مقوم دیوان است که نام  
پدرش «موسی» بوده در جمله های فارسی که پس از عبارت عربی می آید از  
داستان حضرت موسی در سوره طه الهام گرفته شده، اصطلاحات «نخله»  
و «سحره» و عبارات «الْقِرَّ جَسَدَكَ» (الْقِرَّ عَصَاكَ) و «فَإِذَا "هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى"»  
مربوط به همین داستان است. (در پس پرده هر چه بود آمد) مصراع دوم  
بیتی است که مصراع اول آن چنین است: (اسداله در وجود آمد) ...  
چون این بیت اصولاً در مورد اسدالله الغالب حضرت علی بن ابی -  
طالب سروده شده، مصدق مصراع اول را در این جا ذکر نکرده است. این عبارات،  
لطائف و نکات دیگری نیز در خود دارد که شرح همه آن ها موجب اطباب خواهد شد.  
۱۲۲- «فتوح» جمع فتح، اصطلاحی است عرفانی بمعنی گشادگی، سعه،  
وسعت، توفیق. «روح پرفتوح» یعنی روح گشاده و موفق و متصل به حق و حقیقت  
که مهبط فیض و الهام است و منشاء افاضه و امداد.  
در این جا این اصطلاح بگونه طنزآمده و مراد «روح بی فتوح و منقبض» است.  
از کلمه قبض (قبض روح) در مقابل فتح و فتوح استفاده شده.

کشتگان خنجر تسلیم را هرزمان ازغیب جانی دیگر است  
از زمانی که امور قشون ایران به دخالت وزارت مالیه مشروط شد ۱۲۳  
این اسم بی مُسمی هم که به منزله آواز دُهل بود ۱۲۴ از میان رفت ، روءِ سَای  
نظام از خَوف این که به تحریکات متداوله و شورانیدن تابین برصاحب منصب  
دوچار تهمتی شوند ، خود را از تنظیمات ۱۲۵ قشونی کنار کشیده اگر جَسَد  
سرباز را ببینند در کوچه افتاده و از گرسنگی مُرده ، تکلیف ایشان اقتضا  
نمی کند نعلش او را از خاک بردارند . چشم ها به هم می گذارند و می گذرند .  
از علامات حیات توپچی و سرباز ایران ، همان صدای ضعیفی است که  
گاهی از طبل و شیپور بلند می شود . ماء کول این مظلومین ، صَرف مَشروبات  
روءِ سا است و ملبوس آن ها ماء کول شخص .. پارسا .. ! ۱۲۶

اگر مردم شهر ، شب ها که سرباز در خانه ها به گدائی می رود ترحمی  
نکنند و خیراتی ندهند ، با این تاء خیرات عمدی که سه ماه و چهار ماه در  
جیره جزئی و قوت لایموت آن ها ، به ظهور می رسد خدا عالم است ، چه  
رسوائی به بار خواهد آمد !

با این مایه حَربیه و کفایت وزیر مالیه ، اگر برای دولت ایران قضیه ای  
روی دهد مثلاً " دولت های همجوار در منظورات آینده " خود قدری عَجَله  
و شتاب کنند و در صدد تصَرف یکی از ولایات سرحدی ایران بیفتند و کار به

---

۱۲۳ - " به دخالت وزارت مالیه مشروط شد .. یعنی امور مالی آن به  
نظر میرزا یوسف مستوفی الممالک موکول گردید .

۱۲۴ - " آواز دُهل " که از مَثَل " آواز دُهل شنیدن از دور خوش  
است .. گرفته شده کنایه است از موضوع پرسرو صدائی که هیچ حقیقت و واقعیتی  
رانی رساند . طبل تهی را بلند آید آواز !

۱۲۵ - اصطلاح " تنظیمات " در زمان ناصرالدین شاه از زبان ترکی  
عثمانی به زبان سیاسی ایران سرایت کرد و رواج یافت و کم کم جای خود را  
به آئین ، نظامنامه ، مقررات و جز این ها سپرد . در نوشته های میرزا یوسف -  
خان مُستشارالدوله ، میرزا حسین خان سپهسالار ، میرزا علی خان امین -  
الدوله کراراً " به این اصطلاح برمی خوریم .

۱۲۶ - ظاهراً " از " شخص پارسا " منظور محمود خان ناصرالملک  
( قره گزلو ) است که عهده دار لباس قشون بوده .

جدال بکشد<sup>۱۲۷</sup> یادرداخله مملکت اغتاشی روی دهد۔ مثلا "ازطایفه بایله<sup>۱</sup> جمعی از جان گذشته با آن عادات که شنیده ایم مثل بلای ناگهان ازخفایای بلاد سر بیرون کنند ، رجال دولت ایران با این ضعف قوه حربیه چه خواهند کرد؟ جز این که نفس نفیس پادشاه به زحمت بیفتد و برای تهیه یک فوج، هزار قسم فرمایش کند و یکی صورت نبندد و بعد از آن که از " جناب آقا " بیایس کلی حاصل کردند به " آقا جناب " <sup>۱۲۹</sup> متوسل گردند که مگراز قسط های نواب معزالدوله دست و پائی بکند .

معاندت رئیس کل را با عزیزخان سردار کل<sup>۱۳۰</sup> - با سابقه معیت این دو شخص - به چند چیز بایه حمل کرد

اول ، مشارکت لفظ "کل" است که طبع موحّد<sup>۱۳۱</sup> جناب آقا در ریاست کلیه راضی نشد ، در حق دیگری استعمال شود .

دیگر ، اقتضای جبلت جناب آقا که از دوستان قدیم اجتناب داشت و جایزه نیکی آن ها را بدین منوال داد .

---

۱۲۷ - گویا دولت روسیه و ولایت خوارزم ( خبوه ، ترکستان ) مورد نظر مصف بوده .

۱۲۸ - پیروان سید علی محمد شیرازی شاگرد سید کاظم رشتی که از معتقدان شیخ زین الدین احمد احسائی مؤسس فرقه " شیخیه " و واضع اصل " شیعه کامل " یا رکن رابع در اصول و فروع دین به جای اصل " امامت " بود منظور است .

ظاهراً " سید علی محمد از همین اصل سود جست و بعنوان " شیعه - کامل " که " باب " فیض است ادعای بابت نمود و فرقه ای منشعب از " شیخیه " بوجود آورد . بعداً " از این فرقه نیز ، فرقه " بهائی " ظهور کرد .

۱۲۹ - منظور از " آقا جناب " ، آقا شیخ علی فرزند استاد علیمردان خیاط است که داماد بهرام میرزای معزالدوله بوده .

۱۳۰ - عزیزخان ( مگری ) سردار کل " مسئول امور قشون در اواخر صدارت میرزا آقاخان - وزیر آذربایجان و پیشکار مظفرالدین میرزا ولیعهد - و مدتی هم وزیر جنگ بوده است .

۱۳۱ - کلمه " موحّد " که بمعنی یکتاپرست است در معنای دورتری که از آن در جای دیگر به " وحدت طلب " تعبیر شد بکار رفته - این صناعت را " توریه " گویند تکرار حرف " ح " در کلمات جبلت ، جناب ، اجتناب ، جایزه - پافشاری و لجاج مستوفی الممالک را در ذهن شنونده محسّم می کند .

دیگر، اقتدای به قول عوام که « عزیز » بالمآل، مقهور « یوسف » است! ۱۳۲

کسانی که از تنظیمات دول خارجه اطلاع دارند می دانند که وزارت مالیه و عمل حساب - که از اعمال حسیه است - آن رتبه را ندارد که وزارت دیگر تابع او بشود. اغتشاش این عمل و بی پا شدن قسط دیوان و محاکمات دفتری در این دو سه سال، پادشاه را خسته کرد، لابدشدا این وزارت ضعیف را به یک قوه ای تقویت کند و کار به همه مردم مشکل نشود. اعتبار آقا بالا گرفت. اغتشاش کارها شدت کرد. خار جور اول ۱۳۳ به پای سردار کل رفت. مهمات نظام و سایر مرجوعات را به الفاظ مهمله و ناتمام که مبتدای آن بی معاونت معاون الملک ۱۳۴ به هیچ خبر پیوسته نیست مهمل گذاشت. « عزیز » دلیل شد. قهرمان باد قهره گرفت. ۱۳۵ پاشا ۱۳۶ پشهوار به باد رفت پادشاه دید، و حدانیت آقا به هیچ اثنینیت جمع نمی شود و ریاست کلیه که این اوقات در ایران متداول شده، اثر خود را که عجب و کبر و خود بینی است در جماد هم ظاهر می کند، امراعلی به عزل عزیزخان، عزتفاد یافت. امور قشون به دو نفر از منسوبان « آقا » ۱۳۷ که به منزله پیراهن تن

---

۱۳۲ - از « عزیز » و « یوسف » منظور عزیزخان سردار کل و یوسف مستوفی الممالک است در عین حال یک قرینه سازی است ماء خود از داستان حضرت یوسف و عزیز مصر ( صناعات ایهام و حسن تعلیل ) .

۱۳۳ - « جور » خطلب جام و پیاله است . « پیاله » جور « پیاله » پیر و مالامال را گویند . جور اول یعنی پیاله اول و نخستین پیمانه پیر . « دور اول » هم بی تناسب نیست اما چون هر سه نسخه ماء خذ « جور » آورده بودند من نیز تبعیت کردم .

۱۳۴ - « معاون الملک » اشاره است به میرزا عباس خان که معاون مستوفی الممالک بوده و بعدها با لقب قوام الدوله وزیر خارجه شده است . ۱۳۵ - از « قهرمان » منظور میرزا قهرمان امین لشکر است « بادقهره گرفت » یعنی ، از روی نخوت قهر کرد .

۱۳۶ - منظور از « پاشا » ، پاشاخان مظفر الدوله برادرزاده عزیزخان سردار کل است .

۱۳۷ - « منسوبان آقا » عبارت اند از فیروز میرزا نصرت الدوله و میرزا هدایت وزیر لشکر که بعدا « وزیر دفتر شد ( پدر مرحوم دکتر محمد صدق السلطنه ) .

« یوسف » اند مفوض شد . به یمن همت آقا آن دوشخص کافی نتوانستند در امر جیره سربازان قراول شهر که مدت ها به دست مرحوم « اسماعیل خان خزانه دار نظام ، منظم بود قراری بدهند که زحمت به وجود مبارک پادشاه نرسد . از کتابچه های تنظیمات قشون که منتبیین ایرانی نوشتند و به دستخط همایون ، موشح شد وزیر فیروز جنگ اعراض غریبی دارد ، می گوید « بعد از سال ها تجربه و زحمت ، این قدر خاک بر سر ما شده ، که عقل خود را کنار بگذاریم ، مُقلدِ مردکه فرنگی بشویم و ریشمان به دست چند نفر جاهل بیفتد . تنظیمات قشون با تسلط زیاد است و پول حاضر ، تا آدم بتواند در خانه کارها را ببندد .

آفغان ها صَفویّه را منقرض کردند ، مگر کتابچه تنظیمات داشتند ؟  
نادرشاه « هر چه نه بدتر « آفاغنه را پاره کرد ، تمام هندوستان را گرفت ، قواعد فرنگی می دانست ؟

من این چیزها را نمی دانم ، اعلی حضرت شاهنشاهی روحانفاده شغلی تعیین و به من محول فرموده اند که از کسالت بیرون بیایم ، هزار نفر در این میانه از من توقع دارند . طالع ، عجیب چیزی است ! مردم بردند و خوردند — به من که رسید ، باید گرفتار این لَجَن کاری بشوم ! ..

با ضعف حال این دو نفر که از وجودشان هیچ امری مُتمشی نیست به غیرت آن ها که به جای مشیت و اراده آقا هستند نمی گنجید که درخواستی آقا موجودی — جز خود — مشاهده کنند . گفتند ، ما مردمانی هستیم موحد و درویش . وجود این اشخاص مغایر درویشی ما است . راه اختیار و رتق و فتق امور را به هر دو سد کردند و ایشان هم به اسم بی مُسمی و کداخل جزئی که فُضاله و پیش مانده آقا است قناعت کرده نَفَثَةُ الْمَصْدُورِ می کنند تا موقعی

---

۱۳۸ — « بمنزله پیراهن تن یوسف اند » یعنی به مستوفی الممالک خیلی نزدیک اند و در نظر او خیلی گرامی ، این عبارت یادآور داستان حضرت یوسف و پیراهن او است که برادرها خون آلود کردند و برای پدر آوردند تا ثابت شود که یوسف مورد حمله گرگ واقع شده .

به دست بیارند و اسبی بتازند .

یکی از اسباب عمده که در اعدام دولت ایران تعجیل دارد بیانات مُتَمَلِّقانهٔ زبان آوران اهل نظام است . یعنی آن ها که به چرب زبانی فوج ها را تصاحب کرده ، از هر یک فوج ، بی زحمت زرع و کشت و آفت اَرْضی و سَمَوی ، به قدر حاصل یک ده مُعتبر منفعت می برند ، به تَمَلِّق و شاه اندازی ۱۳۹ یا به تَفَوُّق و بلند پروازی به عرض می رسانند : « سرباز انگلیس و فرانسه پیش سرباز ما داخل آدم است ؟ اگر یک روز جیره اش نرسد اسلحه را می ریزد و پی آزادی خودش می رود . سرباز ، سرباز ما است که اگر از گرسنگی بمیرد ، صدایش بیرون نمی آید . این همان سرباز است که در هرات سنگر گرفت و تا حیات داشت شکمش سیر نشد ، عوض که نشده است ! » .

این فضولی و مدحت سرائی و تصویب عمل ، غیرتی برای سربازان ایران ثابت می کند و بی غیرتی و بی کفایتی برای اولیای دولت ایران ، که ذمیه ای است فوق همهٔ ذمایم ! اهالی ایران - اگر دولت و ملت غیرت داشته باشند - این زبان آوران و قاطبهٔ اشخاصی که در پایهٔ سَریر اعلیٰ به دروغ و مزاجگویی و استهزاء ، اسباب غفلت پادشاه می شوند ، آن ها را داخل حیوانات مودیه خواهند شمرد و در دفع آن ها جهد بلیغ خواهند کرد . پیش از این ها - اگر در شداید گرسنگی حرکت مذبوحی از افواج دیده می شد - ناله و فریادی می کردند - به چند لقمهٔ حاضری که سبک و سَریع - الیهضم و مختصر بود ، آن ها را سیر می کردند یعنی به سه پایه می بستند و تازیانه می زدند . در این دو سال ، سنگینی « آقا » اقتضا کرد ، سربازان را به لقمهٔ مطبوع - یعنی تیرباران گلوله که لقمه ای است دیر هضم و سنگین - از وَجَع جوع خلاص دهد تا به « شجاع العالم » مُلقب شود . از حق نمی توان گذشت : از جناب آقا در گرمی هنگامهٔ ریاست یک کار با فایده ای ناشی شد که مقدم بر جمیع امور مُلکی و ملتی بود و آن تنبیه سربازانی بود که از

گرسنگی ، غوغا و شورش کردند! این پیر تکیه طریقت و مرشد طریق حقیقت، با چکمه و شلوار و اسباب حرب، به سر آن ها تاخت، داد درویشی داد و ایشان را به باد گلوله بست و هیچ متوجه نشد که اعتضادالدوله<sup>۱۴۰</sup> مرحوم، هدف آن گلوله ها است. اگر متوجه می شد، هنوز گرد ریش خود را نشسته به حضور مبارک نمیرفت که زن اعتضادالدوله را برای «قوه کاذبه» خواستگاری کند! از این وصلت که به کدخدائی «آقا» صورت بست، اعتبار و «عزت دولت»<sup>۱۴۱</sup> برای خود جائی پست اختیار کرد و شبهه نماند که در ایران، همین که سخت روئی و ابرام به درجه مخصوص رسید، به خواهش هائی که ممنوع دولت و مذموم ملت است می توان دست یافت. باید شکر کرد که پایه ابرام از درجه مخصوص بالاتر نرفت، اجرای این رسم، الحاق کارهای دولت و ملت ایران را چنان آرایش داده که هیچ خیمه شب بازی به گرد آن نمی رسد. اما شخص قوه کاذبه که به صوابدید جناب آقا - بالفعل - از منسوبان معتبر پادشاه است، بعد از آن که «عزت دولت» را برد و آبروی خانواده سلطنت را به خاک ذلت ریخت، به اصل خود رجوع کرد. با هر کس گرم گرفت که در این گرما به جدید، مردم را خوب سروکبسه کند. مثل شعله جواله<sup>۱۴۲</sup>

---

۱۴۰ - «اعتضاد الدوله» از امرای قاجار و مدتی متصدی دارالنظاره، ناصرالدین شاه بوده. عزت الدوله خواهر شاه که بدواً «عیال مرحوم میرزا تقی خان امیر کبیر (صدر اعظم) بود و بعد در صدارت میرزا آقا خان - نوری باکراه به زوجیت پسرش میرزا کاظم خان نظام الملک درآمد، پس از عزل میرزا آقا خان از این مرد طلاق گرفت و زن اعتضادالدوله شد. عزت - الدوله پس از فوت اعتضاد الدوله به خواستگاری مستوفی الممالک به عقد یحیی خان معتمد الملک (نوه عابدین، دلاک قزوینی) درآمد که در این کتاب همه جا از او با عنوان «قوه کاذبه» یاد می شود. وی بر اثر این ازدواج به لقب «مشیرالدوله» مفتخر گردید و قدرت و میدان عمل وسیع یافت.

۱۴۱ - مصنف تلویحاً «عزت الدوله» خواهر ناصرالدین شاه را معرفی می کند.

۱۴۲ - «شعله جواله» آتش گردان را گویند که چون آن را بچرخانند دایره ای از آتش بنظر می رسد.



و سر ریسہ ۱۴۳ امور را احاطہ کرد کہ مبدا یک مشتری از حمام جدید بی سرو کیسہ بیرون رود!

این جوان کامجو و کامیاب ، بعد از این آبرو و انتساب ، در حضرت اقدس ہمایونی بہ حدی جسارت و جلافت کرد کہ گوئی آورده او است یا پرورده او بوده و کسی را مجال منع نیست - زیرا کہ پادشاہ محبوب است و پیشکاری اعلیٰ بی حاجب و او بی حُجَب . ۱۴۴ در انظار داخلہ و خارجہ چنین جلوہ دادہ کہ راءِ صواب نماہ پادشاہ تابع راءِ ناصواب ۱۴۵ او است و جمعی از متمولین را با القای این شُبہ بہ بیراہہ کشیدہ و ہمہ را لُخت کردہ!

أَنْبِیَاءَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ گفته اند : حقّ تعالی ، چون می خواهد بہ قومی بلا نازل کند ، اول راءِ صواب از آن قوم برگیرد . از این بلاہا کہ بہ برکت نیت جناب آقا ہمہ بلاد ۱۴۶ را احاطہ کردہ و رحمت ، مُنقطع شدہ می توان قیاس کرد کہ مدتی است راءِ صواب برداشته شدہ - بدستگیری این جوان " قول ناصواب " ، مُشَارَئِلِیہ و مُدَارُ عَلَیہ ۱۴۷ جمیع امور شدہ ، از ابلاغات بی باکانہ چہ اخذها کہ نکردہ و بہ پیغامات شبہہ ناک چہ مواخذہ ہا کہ از ہر کس نشدہ!

در بلاد خارجہ کہ نظم آن سرتاسر آفاق رَا گرفتہ ، اگر از این جنس حیوانات موزیہ یک روز پروبال بازکنند ، کسانی کہ بازوی عقلشان قوی است

---

۱۴۳ - " سر ریسہ " یعنی سر کلّاف ، برای آنکہ کلّاف بصورت مجموع بماند و متفرق و پراکنده ( باصطلاح : سردرگم ) نشود قسمتی از انتہای آن را گرداگرد باقی می پیچند . سرکلّاف کہ جزئی از آن است تمام آن را دور می زند و احاطہ می کند .

۱۴۴ - در استعمال کلمات " محجوب " و " حاجب " و " حُجَب " جناس اشتقاق بکاررفته .

۱۴۵ - " صواب " و " ناصواب " دارای صناعت طباق یا تضاد است .

۱۴۶ - استعمال کلماتی چون " بلا " و " بلاد " صناعتی است موسوم بہ

" جناس مدّیّیل " .

۱۴۷ - " مُشَارَئِلِیہ " و " مُدَارُ عَلَیہ " از صناعت موازنہ بہرہ مند است .

و حفظ آبادی و امنیت را ، دولت به ایشان وا گذاشته ، دفع این حیوانات موزیه را از امور قوریه می دانند و آن ها را هدف تیر و گلوله خواهند کرد . در ایران ، برای حفظ حیوانات موزیه ، همان ساعت که متکون میشوند اعوان و انصار بسیار بهم می رسد . وجوه اعیان ایران ، خاصه آن ها که در عواقب امور بینا ترند و نتیجه این اسباب را به دیده عقل مشاهده می کنند ، بساط نشاطشان در نور دیده است . کلیه کارها را نقش بر آب می دانند و مترصدند علی الغفله رسته امور از یکدیگر گسسته شود . بهمین سبب با همه کس راه مماشات دارند . سفارت ما حاضر است ، اگر یک وقتی پادشاه ایران در چاره کارهای ازهم پاشیده و حالت حاضره از او سوءالی بکنند ، جوابی بگوید که مشروط باشد به غیاب جناب آقا و این جوان ، یعنی « قوه کاذبه » . یک نفر زردشتی از کرمان ، آمده بود می گفت : « بیست نفر بلکه بیشتر از آدم های قوه کاذبه را در کرمان دیدم ، سوهان روح وکیل الملک مرتضی قلی خان ۱۴۸ حاکم بودند وکیل الملک کالمیت بین یدتی عسال غیر تسلیم چاره ای نمی دید و حساب می کرد ، سالی معادل یک مالیات حسابی به جایزه ابلاغات دروغی داده که برای حکومت - در مقابل این ضرر - یک جوفایده نمی بخشد ، هُکذا فَعَلَلْ وَ تَفَعَّلَلْ . . روزانه خبر می رسد که خطوط شعاعی ابلاغات او به همه ولایات ممتد است .

از ارباب عقل و تجربه توقع داریم به اعتقاد بیغرضانه ما همراهی کنند و به ما بگویند ، بعد از آن که خُلل و فُرَج امور یک دولتی به این جاها بکشد تکلیف اهالی مملکت چه خواهد بود ؟ جز این که برای کسب اصول آبادی و نظم مملکت یک مجلس بزرگ تشکیل دهند که اعضاء رئیس آن مجلس

---

۱۴۸ - « وکیل الملک مرتضی قلی خان » معروف است به وکیل الملک دوم . وی برادر محمد اسماعیل خان نوری وکیل الملک اول بود که در ۱۲۷۶ هـ . ق به پیشکاری کیومرث میرزا ماف مور کرمان شد و در ۱۲۷۷ حاکم کرمان و بلوچستان گردید و نه سال در این سمت بود . پس از فوت او ، مدت کمی حکومت آنجا با حاج حسین خان پدر آصف الدوله بود سپس مرتضی قلی خان وکیل الملک دوم حکمران ایالت شد و او نیز نه سال حکومت کرد .

عقل باشد و غیرت؟

چنانچه اهالی ایران، در این حالت که کشتی حیات ایشان به گرداب فنا نزدیک شده، این مجلس صحیح الاعضاء را تشکیل دهند، وعده صریح می دهیم که نتیجه این مجلس، نظم و ترقی دولت است و اگر مجلس را فاقد این دو عضو شریف ببینند، حرف مجلس را منحصرکننده پست ترین فروع تمدن یعنی گفتگوی آب و نان که این اوقات نقل مجالس است و سرعشر ۱۴۹ مدارس - و این مسئله را اقلاً " به یک جایی برسانند که لامحاله مردم از گرسنگی و تشنگی نمیرند تا صاحب عقل و غیرتی که خداوند عالم به جهت رهانیدن مخلوق خود مقرر کرده پیدا شود و او به مقتضای قواعد حقوق ملل، ممالک ایران را از شر این ناخت کنندگان ایمن کند.

سفارت ما از مصیبت وزارت جنگ ایران اطلاعاتی کسب کرده که اگر همه آن ها را در این اوراق درج نماید، هیچ قسی القلب تاب شنیدن آن را ندارد. این دو شخص ۱۵۰ که امور قشون به ایشان محول است باحمله هائی که از حواشی به ایشان می شود ثبات قدم ورزیده یکی خود را وزیر جنگ می داند و یکی وزیر لشکر. آن از اهل طرب است و این از اهل طلب. یکی در میدان مشق، کمانداری می کند و دیگری در ایوان ارگ طلبکاری. یکی شب ها با نصرت و فیروزی کمانچه می کشد و دیگری روزها از راه هدایت و دلسوزی به روی اجزاء خود، طپانچه می زند. ۱۵۱ در حضرت ملوکانه هیچ پوشیده نیست که معاملات خصمانه ای که این دو وزیر با یکدیگر دارند به جنگ زرگری معروف است، نه به خیرخواهی و صرفه جوئی:

---

۱۴۹ - " سرعشر " = نقش و نشانی است که در حاشیه صفحات قرآن رسم می کنند تا هر که آیه را مشخص نمایند. " سرعشر مدارس " کنایه است از درس روز یا سخن روز.

۱۵۰ - یعنی فیروز میرزا نصره الدوله - عموی ناصرالدین شاه - وزیر جنگ و میرزا هدایت اله وزیر لشکر.

۱۵۱ - نصرت و فیروزی " یادآور نام وزیر جنگ، فیروز میرزا نصرت الدوله است. " هدایت " ماء خود از نام وزیر لشکر، میرزا هدایت اله است که بعداً " به وزارت دفتر رسید. طپانچه در این جاسیلی است نه سلاح

خودفروشانه یکی یادگری در جنگ است لیک چون وانگری، منفق یک کارند همچو گرگان به درون اندو به لب می خندند دشمن یکدگراند و بحقیقت یارند روء سای نظام، این اختلاف و جدال مزورانه را باور کرده در طریق خوف و رجاء و ضلالت و هدایت، سلوکی دارند: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ.

از روزی که این دو منصب به این دو شخص رسید، الحَق دولت ایران خود را نیکنام می بیند که هیچ منصب بی شایستگی و استحقاق به کسی داده نمی شود و ریاست کلیه که به بی حرکتی معروف بود از این طعن نجات یافت. زیرا که این دو وزیر یک دقیقه از تحریک و تحریر و زحمت دست و زبان فارغ نیستند: حمله شان پیدا و ناپیدا است باد!

از «قوه» کاذبه «نیز به خطوط شعاعی و ابلاغات دروغی سِرا» و جِهرًا " اِسعاد و اِمداد می بینند و همه همتشان به تمامی قشون مصروف است نه به تمامی ۱۵۲ عمل قشون.

از ابواب ثلاثه عمل جنگ که «أَخَذُ الْجَيْشِ وَ حَفِظُ الْجَيْشِ وَ سَوْقُ الْجَيْشِ» است به همان دو فصل شکنجه و تعذیب روحانی و جسمانی ۱۵۳ اقتصار کرده اند که فصلی است مَذْمُومَةُ الْمَبَانِي. عذاب جسمانی قشون به تحریک وزیر جنگ موکول است و این عذاب مرکب است از سه ماده: شورانیدن فوج - سوزانیدن چادر سرتیپ - سنگسار کردن سرهنگ. اگر تحریک وزیر جنگ شَدِيدُ الْأَثَرِ شد و معتبرین افواج مقصر و پراکنده شدند، طلب های قدیم در ضمن تعینات جدید زنده می شود. پس مانده ها پیش می افتند. و اگر تحریک از نتیجه مقصوده قاصر ماند و سرهنگ و سرتیپ، خائب و خاسر نشدند و حقیقت امر در حضرت همایونی مکشوف افتاد، وزیر جنگ مستعداً

---

۱۵۲ - «تمامی» اول بمعنی «خراب و محو کردن» و «تمامی» دوم بمعنی «اکمال یا تکمیل نمودن و بسامان رساندن» است. (جناس تام).  
۱۵۳ - «شکنجه و تعذیب روحانی و جسمانی» به صناعت «لف» و نشر «مزین» است.

است برای تعدیب همان بی گناهان که به تعلیمات او، به سرتیپ و سرهنگ شوریده بودند. اعضاء آن ها همه طعمه تازیانه است و تا تمامی مایملک ایشان و متعلقاتشان به معرض بیع نیاید و مبلغی جریمه اخذ نشود، کسی را حدّ وساطت و حقّ شفاعت نیست. در هر صورت ماء مول وزیر جنگ به حصول پیوسته، نصرت و فیروزی با او است؛ تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق آید! عذاب روحانی به تحریر وزیر لشکر مفوض شده و این عذاب مرکب است از هزار چیز: این جوان شصت و هشت ساله که هنوز حشر او با اطفال نابالغ است به خلاف ارباب قلم ایرانی، ریش خود را از ته می زند که آنچنان حقوق قشون ببرد و ته بنشیند ۱۵۴ کسی ریش او را نچسبید. لشکر نویسان را مجبور کرده که مورچه پی بزنند، ۱۵۵ که آلت مضحکه باشند و خود باضحک بلا تعجب مظهر قهر است... روح ها قبض می شود تا یک برات مہر نماید. از مواجب ها یک سه ماهه کسر می گذارد و یک نه ماهه! و از جیره ها یک پانزده روزه موضوع می شود و یک هفت روزه و یک هشت روزه و این ماه ها به ماہ نسی ۱۵۶ معروف است. در این کسور خود را معذور می دارد که قشون جدید است و اسامی آن ها در دفتر پارساله نیست!

مکرر، دسته ای سوار آراسته برای ماء موریت فوری، به دربار پادشاهی حاضر شدند و این جوان به بهانه هائی که عادت محرّین پست دفتر خانه است، از جیره و علیق مختصر - که ممکن بود به صیغه علی الحساب به آن ها

---

۱۵۴ - " ته بنشیند " یعنی کارها معوق و بی فرجام شود و آثار جرم باقی بماند و گرفتاری ایجاد کند. مراد از " ارباب قلم " محاسبان و مستوفیان و کارکنان دفتر است. عبارات بدین معنی نیز اشاره دارد که بعد از آنکه قرار شد درباریان و دیوانیان به سرو وضع و لباس گشاد سابق برگردند میرزا - هدایت اله کماکان ریش خود را می زده و شلوار تنگ می پوشیده است.

۱۵۵ - " مورچه پی زدن " کنایه است از کار دشوار و بی فایده کردن در عین حال " به خطّ لا یقرء و ریز نوشتن " را هم می رساند.

۱۵۶ - " ماه نسی " ( نسی و نسیان بمعنی فراموشی است ) ممکن است این اصطلاح در اصل " ماه نسیه " در مقابل " نقد " بوده، شاید هم مستقیماً از عبارت نسیا " منسیا " ( قران ) گرفته شده باشد.

برساند مضایقه کرد تا موقع ماء موریت از دست رفت و نتیجه ای که منظور نیکخواهان دولت بود فوت شد. سوار، هر چه داشت - از اسب و بَراق و غیره - فروخت و خود آخِر الامر در کِسوت فقر و درویشی به وطن خود عود کرد.

در قشون ایران - اگر ظاهراً "آراستگی نیست - از برکت این دو جلد کتاب که وزیر لشکر در مَبداء و معاد نوشته - در آحاد و افراد قشون یک صفای باطن بهم رسیده که آن ها را از اهل دُعا می توان شمرد نه اهل وُعا. وَالْحَالَةَ هَذِهِ پادشاه ایران را از روی راستی " کَرَوْبِی دستگاه " می گوئیم و " ملایک سپاه " نصف دخیل این وزارت به حق السَّکوت " آقا " مقرر شده و نصف دیگر بِالْمُنَاصِفِ بین دو وزیر به اسم حَقِّ التَّحْرِیکِ و حق التَّحْرِیر تقسیم می شود. در این وزارت هم - مثل وزارت مالیه - دزدان زیر دست برای بردن حقوق نوکر تربیت شده، همه ماء موریت دارند که آنچه به هر اسم و رسم، از بابت مخارج قشونی به خرج ولایات آمده - بِتَمَامِهِ - صَبَط کنند. قوه شامه این دزدان به درجه ای است که - اگر بو ببرند، در اقصی بلاد سرحدیه دیناری از بابت جیره و مواجب به یک نفر نوکر رسیده - خودکشی می کنند تا ماء خود او آخذ شود: لَا سَبِيلَ إِلَيَّ الْخُلَاصِ وَلَا تَ حِينَ مَنَاصِ! روحانیت قشون ایران، افسوس دارد از این که پادشاه را در مقامی نمی بیند که به استماع این کلمات - که تشریح حال قشون ایران است - گوش فرا دهد:

مَا أَكَلْتُ لُقْمَهُ إِلَّا وَبَعْدَهَا أَلْفَ لَطْمَةٍ  
وَمَا شَرِبْتُ شَرْبَهُ إِلَّا وَخَلْفَهَا أَلْفَ ضَرْبَةٍ

این قشون - با این که خود را بر یک سرازیری هولناک می بیند - باز خود را از خیرخواهی و غیرت کشی معاف نمی داند و به زبان حال می گوید: " تا وزارت جنگ ایران به این خسوف و کسوف مبتلا است، پادشاه ایران پول خود را به مصارف قشون و مهمات حربیه ضایع نکند، زیرا پول درخزینه سلطان، بهتر که در دَفینه صاحب منصبان! "

رعیت و سپاهی ایران، الحَقّ از شدت ظلم و تَحْمِیلات ناگوار یک حالت و هِیاءِ تی بهم رسانده‌اند که نمی‌توان به هیچ چیز شبیه کرد مگر به مریض‌های بی بضاعت که مرگ را برای راحت روح خود از وسایل حَسَنه می‌دانند. در پادشاه، یک غفلتی بهم رسیده که تا مجبور نشود، مشکل در مقام علاج این کار برآید.

به سربازان ایرانی - اگر جیره ای می‌رسد، همان نقد موهوم است که یک ماهه آن کفاف نان یک روزه آن‌ها را نمی‌کند. در موجبات منع و تاءخیر همین مبلغ نیز تدبیری به کار رفت: از خلوتیان، امینی تعیین شد<sup>۱۵۷</sup> که به آن رقم آدم، کمتر دیده شده. در بدو امر به متابعت لفظ «امانت» که جزو لقب او است به خلوت نیاز می‌فرستاد و به جماعت نماز می‌کرد. همین که معنی «منصب» را دانست، بوی ذهب و فضه او را چنان مست کرد که دامنش از دست برفت. خانه از رهن، رها ساخت و خاطر از وهن تهی دستی بپرداخت. جامه فاخر درپوشید و به مرکب تازی برنشست و به کوچه علی چپ زد:

یک قدم چون رُخ، زبالا و نشیب  
یک قدم چون پیل رفته برآریب  
در تصدیق محک و زوال شک، با وکلّاء و تحویلداران، سپیم خورد  
و خواب شد و با صرافان شهر، شریک سایه و آفتاب - آنقد و جوهر اندوخته  
کرد و هر چه «باقی سوخته» بود با تلخی گوشت و شیرینی عقل و ترشی رو  
و تنندی خو به خورد سربازان داد و خُشکه از ایشان قبض گرفت.

امین صرّه همایون در این وقاحت و بی‌شرمی و نگاه‌های خیره و نطق‌های گستاخانه، واضح می‌کند که دولت ایران در مطالبه حقوق حسابی خود عاجز است و ناگزیر است از این که آدمی مثل او منتخب کند و لقب

---

۱۵۷ - «از خلوتیان، امینی تعیین شد» منظور «امین خلوت» - آقا علی کرجی - است که «صرف جیب‌دار» شاه بوده است. «بکوجه علی چپ زد» یادآور نام او است که «علی» بوده. «باقی سوخته» یعنی طلب سوخته یا مطالبات لاوصول. «بوی فضه و ذهب... الخ» یادآور حمله سعدی در مقدمه گلستان است که می‌فرماید: «بوی گلّم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت» (تلمیح).

بدهد تا مردم را عَقَب کند . ریاست کلیه ، آنچه حقوق حسابی ایران است به دستیاری دزدان دفترخانه یعنی قُرُقچیان سابق الذکر برای خود جمع - آوری می کند و چیزهای بی پای صَعْب الوصول را به پای دیوان می گذارد و قرعه وصول آن را به نام این دیوانه می زند .

رجوع ملبوس نظام به یک " تربیت شده " ای است محموده الخصال ۱۵۸ و مرضیه الأفعال . پولیتیک امساک او اقتضا کرد که حاصل سفارت فرانسه و روس را به صنعت ملبوس اقتصار کند و این شغل را بر سایر شغل ها ترجیح و تقدیم دهد : صَبِقَ عَنْهُ الْفَضَاءُ وَفَوْقَ عَلَي السَّمَاءُ :

توهرنگی که خواهی ، جامه می پوش که من آن قدّ موزون می شناسم !

لباس خوف و جوع پوشیده و با کمال خضوع می گوید : " کیست که تشنه زلال را از آب حیات ممنوع دارد ؟ بعد از آن که شاهنشاه همه شاعرها را از من خلع کرد ، عمل ملبوس را به من داد که هر چه هست بلع کنم . در خشونت کرباس و بدی ماهوت و خامی چرم ، جُرم را به دیوانیان راجع می کند که حَسَبِ الْمَقْطَعِ ماه به ماه عقد معین می برند . ۱۵۹ اتصال او به یکی از منسوبان " ریاست کلیه " است که گویا پیراهن تن " یوسف " است و دیده ها که از حزن سفید شده به بوی او بینا می شود به همین سبب از " قراگوزلو " ها ، عار دارد و تا قیامت با آن ها کار ! از ملبوس ، آنچه دیده می شود ، همان یکدست است که نمونه به حضور اقدس می رود . باقی آن از شدت لطافت محسوس هیچ کس نیست !

---

۱۵۸ - مراد از " تربیت شده " و " محموده الخصال " میرزا محمود - خان ناصرالملک قراگوزلو است ( قراگوزلو = منسوب به سیه چشمان ) .  
۱۵۹ - " حسب المقطع " یعنی مطابق الگو ، برطبق قد و قامت ، ( مجازاً : بقدر شاعن و مرتبت ، علی قدر مراتبهم ) .

" عقد معین " یعنی عهد معین و قرار معهود . و در این جا چون صحبت از ملبوس و دوخت و دوز است کلمه عقد با توجه به معانی دیگر آن - از جمله : نخ ، رشته ، گره و نظایر آن بکار برده شده . " سفیدی دیده " یعنی کوری ( اشاره است به یعقوب که دیده اش از حزن فراق یوسف نابینا شد - در عین حال کنایه است به نام قراگوزلو که بمعنی چشم سیاهی است ) .



افشار بیگ، ۱۶۰ افسار آسیان توپخانه را در دست گرفته، مست‌باده عرفان‌استو محو نظاره<sup>۱۶۱</sup> جانان: عندلیب آشفته ترمی گوید این افسانه را فریاد می‌کند. «ای مسلمانان، اگر به من رحم نمی‌کنید، باری به این زبان بسته‌ها رحم کنید که عمری است مزه جو نجشیده اند و آبشان کشیده شده.» در این اثناء از هاتف غیب ۱۶۲ می‌شنود که: «ای کور باطن، مگر نمی‌بینی که افسار کارها به دست زبان بسته‌ای است که دولت ایران از سکوت او سگته کرده - این قدر آدم نیست که علیق الاغ‌های یوسف آباد را منظم کند.»  
منتبیین دولت‌ها، از این روزنامه‌ها چه بهره خواهند برد؟

عذر وزارت علوم را به قصوری که علماء اعلام در نشر منتخب علوم دارند، مقبول می‌دانم. لکن، آنچه حالا در روزنامه اخبار ایران منطبع می‌شود، در بلاد خارجه اسباب خنده است. و وزیر علوم ۱۶۳ مورد طعن،

---

۱۶۰ - «افشار بیگ» اشاره است به محمد تقی خان افشار حاجب الدوله که رئیس اصطبل و توپخانه بوده.

۱۶۱ - «نظاره» و «عندلیب الدوله» اسم و لقب عیال محمد تقی خان افشار بوده. عبارات «محو نظاره» جانان و «عندلیب» آشفته ترمی می‌خواند این افسانه را. این زن را یاد آوری می‌کند که آوازی خوش نیز داشته.  
۱۶۲ - سخنانی که از قول «هاتف غیبی» و «سروش غیب» و نظایران‌ها در این کتاب آورده می‌شود، اظهار عقیده خود مصنف است.

مراد از «زبان بسته» که معمولاً در مورد حیوانات بکار می‌رود یوسف - مستوفی الممالک است که بسیار کم حرف بوده و هر مطلب و دستوری را با یک حرف نیمه تمام مهمل تفهیم می‌کرده است «میرزا نصرالله» که قلمداندار او بوده از اشارات و حرکات لب او به نظر او پی می‌برده و در حاشیه عریضه شاکیان و متقاضیان از طرف او دستوری نوشته است. «یوسف آباد» ملک میرزا یوسف مستوفی الممالک بوده که اینک جزء تهران شده است.

۱۶۳ - مراد از «وزیر علوم» مرحوم علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه (۱۲۳۴ - ۱۲۹۸ ه. ق) فرزند فتحعلیشاه قاجار است که در ۱۲۷۵ قمری نخستین خط تلگراف میان تهران و سلطانیه را به تمام رساند و به «وزارت علوم» انتخاب گردید و ریاست «دارالفنون» و «تلگراف خانه» و «معدن» و انتشار روزنامه‌های دولتی و «علمیه» و اداره «چاپخانه‌ها» را عهده‌دار شد. حکومت «ملا پرو توپسراگان» نیز ضمیمه کار او گردید. از آثار او می‌توان «اکسیر التواریخ» در تاریخ متنبیین (دارندگان دعوی نبوت) و «فلک السعاده» در رد گفته‌های کاهنان و ستاره‌شناسان و «تاریخ وقایع و سوانح افغانستان» و ترجمه کتاب «آثار الباقیه

که مَسْطوراتِ اوراقِ روزنامه و مَطویّاتِ آن ، تَمَرّدِ خَدَم و حَسَمِ ایران و تَبَلّدِ اولیایِ دولتِ ایران را ثابت می‌کند . عباراتِ مَصْرَحَهٗ روزنامه خیرمی دهد که : مواجب و استنصوابیِ واخذ و عمل و آنچه از دولت به نوکر باب می‌رسد درازهٔ حقِّ قَدَمْت است و سزای سیئاتِ خَدَمْت - که بدنافرمانی و بیکاری راه می‌روند - و اگر از برای دولت کاری روی دهد ، تا از طرف شاهنشاه امتیاز مخصوص به ایشان و عده نشود ، به هیچ خدمت اقدام نخواهند کرد .

در یکی از روزنامه‌های ایران نوشته بودند : چون حاکم اصفهان به رعایا خوش سلوکی کرد ، لقب جنابی به او دادیم با جِبّهٔ شَمْسَهٗ مُرَّصَع و حکومتی مَوْسَع و کذلک به فلان سرتیپ ، چوَن مواجب سرباز را خوب داد رتبهٔ امیرتومان مرحمت شد !

یعنی حُکّامِ دیگر که در خور این امتیازات نیستند همچنان به بد سلوکی مشغول اند و آن سرتیپ که به این رتبهٔ جدیده نرسیده ، هنوز از عاداتِ قدیم خود که پامال کردن حقوق نوکرها است دست نکشیده - و البته این حاکم و سرتیپ در اجرای این عادت صرفه ای دیده اند که به آن دو امتیاز به هیچ وجه اعتنا ندارند .

در نمره ۶۴۵ روزنامه ۱۶۴ می نویسد که : محمّد حسین خان قاجار ۱۶۵ اسباب چرخ سِکّه را آورده و به چرخ ریسمان رِیسی مَلْحَق کرده . در ازا این زحمت ، به استدعای وزیر علوم به نشان و کَمایل سرهنگی مُفْتَخِر شد و به دو نفر از همراهان ایشان نشان یاوری و به باقی انعام تقدیم فرمودند .  
یعنی اگر خان مومی الیه و همراهان او زحمت نکشیده بودند ، این « دو

---

بقیه ۱۶۳ - عَن القرون الخالیة . را نام برد . مصنّف در جای دیگر صحبت را متوجه اعتضاد السلطنه می‌کند و از « سلطان » و « سلطان و گدا » ذکر می‌کند که ایهام دارد و منظور اصلی او یادآوری از ماه سلطان خانم عیال اعتضاد السلطنه است .

۱۶۴ - « نمره ۶۴۵ روزنامه » شماره پنج شنبه سوم رجب ۱۲۸۷ است . موضوع مورد بحث در ستون اول صفحه دوم این شماره درج گردیده .  
۱۶۵ - « محمّد حسین خان قاجار » احتمالاً پیمین السلطان فرزند محسن میرزا نویسندهٔ زبردست است . پدر و پسر از میرآخورهای شاه بوده‌اند .

آلت مُعظّمه .. هرگز در شمیران طهران با یک دیگر ملاقات نمی کردند و ضرر این چَرخ به چَرخ آن چَرخ علاوه نمی شد!

به وزارت علوم ایران که مُباشَر روزنامه است باید آموخت که در روزنامه‌ها اولاً " از امور پولیتیکی خارجه به وجهی آنسب چیزی بیان کندهانیا " تدابیر اولیای دولت را در نظم مملکت و منافع ملک و ملت ، هر چه هست اشاره نماید ثالثاً " اخبار و حوادث داخله را ذکر کند مثل : وقوع ناخوشی ها و حُسن مُعالجت اطباء و تدابیر حفظ صحت و مفید واقع شدن ادویهجات مُجرّبه مُستحدّثه و شفا یافتن نفوس و طعن و توبیخ اُمرا و اُمنا و اشخاصی که در وقوع ناخوشی ها ، فرار کردن ایشان سبب وحشت و هلاکت ساکنین بلد شده ، و مدح و تمجید اطباء و کسانی که در ظهور حوادث ، خود را باضعفای بی دست و پا در یک درجه فرض کرده اسباب قوت قلب خلایق شده اند و خدمت بندگان خدا را بر خلاصی جان و راحت ابدان خود ترجیح داده اند و کذلک ترقی امور زراعت و تجارت - و تدابیر تازه ای که در این امور شده - و پیدا کردن و به کار انداختن معادن - و جاری شدن قنوات - و تشویق اشخاصی که اراضی بایر و غیر ذی زرع را دائر می کنند و ترغیب و تحریص در اکتساب علوم و فنون و صنایع - و احداث مدارس - و اهتمام در تربیت اطفال - و تهذیب از رذایلی که در جمیع دول و ملل ، اسباب سُخریه و تخطئه دولت ایران شده و در اقطار عالم شهرت یافته - و از تالیف و تصنیف تازه علماء و حکماء و اطباء و هنرهای ایشان - و خیالات تازه اولیای دولت و سرکردگان جیش - و هر چه به اصول علم و قدرت راجع است باید نوشته شود . روزنامه ایران از همه این فوائد عاری است ! ۱۶۶

از هر چه می رود سخن دوست خوشتر است : جناب آقا چون خودشان این درجه و اعتبار را از تسعیر نان حاصل کرده اند ، اگر میرزا عیسی را به منزله روح خود بدانند جا دارد . وصیت مرحوم میرزا موسی در نظرش هست .

---

۱۶۶ - اثر نوشته های میرزا فتحعلی آخوند زاده راجع به روزنامه در عباراتی که گذشت کاملاً نمایان است .

این پسر و دیعه ای است از آن پدر که با جماعت خباز عهد و میثاق بست و جناب دلخواه شکست. تا قبایح اعمال او در نظر پادشاه قدری بیشتر کشف می شد جلو نانواها را سست می کرد و نرخ نان بالا می رفت. ناله مردم به سربر اعلی می رسید. این معترضه «قیل و قال» ۱۶۷ سیئات اعمال او را پامال می کرد. و یاسکات مردم و تفاوت قیمت نان و تدابیر متقلبانه - اولیای دولت را مشغول و پادشاه را خشنود می ساخت، که فتنه بزرگ به دست میرزا موسی وزیر خوابید! لَعَنَ اللَّهُ لِمَنْ أَيْقَظَهَا! ثمرات همین تدبیر ریش سپهسالار ۱۶۸ را گرفت و ریشه دبیر ۱۶۹ را کند. میرزا عیسی را وزیر کرد و آقا را در انظار، کافی و بصیر جلوه داد. حالا، اگر جناب آقا - میرزا عیسی را بر خود تقدیم ندهد، هم در وصیت میرزا موسی تقصیر کرده و هم در تمهید حفظ خود. زیرا که بستگی و انتساب خبازان پالورائه به میرزا عیسی رسیده - اگر وهنی برای جناب آقا دست بدهد حاضرند به رسم ماء لوف و شمه معهود، اظهار حیات کنند و کفایت تازه ای برای «آقا» ثابت نمایند. این دهن باز ۱۷۰ - که نفس ناطقه آن زبان بسته است - بالفعل عقل فعال است و فعال مایه. هر سفاقتی از او بروز کند به کرامت وجود «آقا» معفو است: إِنَّ السَّفِيهَ إِذَا لَمْ يَنْهَ مَعْدُورٌ پدر او ۱۷۱ با آن سن و سال و ممانت

---

۱۶۷ - منظور از «معترضه» قیل و قال «آن است که قیل و قال صورت طبیعی نداشته و در حکم یک جمله معترضه بوده است. نیز ممکن است گفت: قیل و قال بعلامت اعتراض بوده است.

۱۶۸ - مراد از «سپهسالار»، میرزا محمد خان سپهسالار است نه حاج میرزا حسین خان که به «سپهسالار اعظم» معروف است. سپهسالار اعظم و اعتضاد السلطنه و مجد الملک (مصنف کتاب) هر سه در ۱۲۹۸ قمری فوت کرده اند. ۱۶۹ - مقصود از «دبیر» میرزا محمد حسین دبیر الملک فراهانی است که چندی وزیر رسائل و مدتی هم متولی استان قدس بوده.

۱۷۰ - منظور «میرزا عیسی»، وزیر دارالخلافه طهران است که چون در حالت عادی و موقع سکوت دهانش بازمی مانده از او به «دهن باز» یاد شده در مقابل «زبان بسته» که یادآور مستوفی الممالک است. «ان السفیه اذا لم ينه معذور» به حکم شرعی که مثل شده (دیه با عاقل است) شباهت دارد.

۱۷۱ - از «پدر او» منظور میرزا موسی پدر میرزا عیسی است.

ظاهر، محل حرف بود که به عاملی های کثیف و بدعت های منحوس از قبیل خردزدی و غیره، اضطرار و استیصال دولت ایران را ثابت می کرد. با کبر سن کبابیرا ترک نکرد تا از تخته نرد به تخته مرگ رفت. از سلوک لجاجت او، خارجه و داخله نفرت داشتند که به هیچ قانون وفق نمی داد و درست نمی آمد که در پای تخت سلطنت که محل سکونت ناموس پادشاه و منتسبین دولت و جمیع نجبای ایران است همچو شخصی حاکم باشد. در حق این «وَلَدٌ سِرَّابِيه» که در سیئات اعمال و افعال و تظاهر به فسق و فجور، هزار لگد بر تربت پدر زده ۱۷۲ جای هیچ حرف نیست. پیشکاردار الخلافه، معنی پیشکاری را در این دیده که آنقدر وجوه دیوان را در «پیشکار قنوات مخروبه» ۱۷۳ صرف کند که آآن - سوی آن دو رشته که یکی به فرح زاد می رود و دیگری به تل عاشقان - و هر دو آبی شده - چندین رشته دیگر به دست آورده و بین ۱۷۴ برداشته، پیش می رود و عن قریب همه را آبی خواهد کرد. ۱۷۵

حساب میرزا عیسی با کرام الکاتبین است. در این سه چهار سال پیشکاری و چند جور عاملی ۱۷۶ بحواله خود همه چیز گرفته و به حواله دیوان هیچ چیز نداده. وجوه شهر و آنچه از بابت حفر خندق و نهر، ماء خود کرده - از کرور گذشته و ماء خذ آن چنان مغشوش است که کتبه کرام

---

۱۷۲ - «در فسق و فجور، هزار لگد بر تربت پدر زده» یعنی در کارهای زشت هزار بار از پدر پیش افتاده یا بالاتر رفته.

۱۷۳ - «پیشکار قنوات مخروبه» هر یک از چاه های آخر قنات که مقنیان معمولاً لایه رومی را از آن شروع می کنند پیشکار نامیده می شود. این کلمه معانی دیگر نیز دارد که روشن است.

۱۷۴ - «پین»، ریختگی و گلی است که در قنات پیدا شود و مانع جریان آب شود. پین برداشتن یعنی تنقیه قنات از پین. «پینه زدن» گود کردن مجرای قنات است در وقتی که قنات خشک شده باشد.

۱۷۵ - «آبی شدن قنات» یعنی از خشکی در آمدن و آب دادن قنات.

۱۷۶ - «عاملی» یعنی عاملیت و با اصطلاح امروز، «ماء موریت» «تابیند»، دنیا دست کیست» یعنی ببیند، عاقبت اوضاع حاضر چیست؟ سرانجام چه کسی پیش می برد؟ این استعاره با اصطلاح «نوکر حاکم منصوب بودن» بی ربط نیست.

و مُحَاسِبِینِ اَوْهَامِ ، از حساب آن عاجزانند .

جمعی از چاکران دولتخواه در این تَعَدَّیَات و زیاده روی ها و پامال کردن حقوق خلق که از میرزا عیسی و امثال او ظهور کرده و می کند خاطر- مبارک شاه را تسلیت می دهند که اموال آن ها بِالْمَال به دیوان اعلی انتقال خواهد یافت . ما هم می گوئیم : این اشخاص ، پیش خود تجربه ها حاصل کرده اند و البته برای حفظ خود تمهید اسبابی نموده اند . حِلْم و صبر شاهنشاه را در ذمائم افعال میرزا عیسی و ناخت کنندگان دیگر توجیهی باید کرد که به ذوق و سلیقه وزارت مالیه مناسب باشد ، مثل این که وزیر مالیه پادشاه را به طمع انداخته باشد که آنچه این اشخاص تحصیل کنند ، بِالْمَال به دیوان خاص انتقال خواهد یافت . این توجیه بعد از آن که « بِالْمَال » را ملاحظه کنیم ، راجع می شود به اِیْقَاء شخص وزیر مالیه و صرفه حالیه او - که چند روزی هم در فُرُق ایران بچَرَد و کیسه خود و کلاه دیوان را خوب پر کند ، تا ببیند دنیا دست کیست ، و دنباله عمل را آن قدر یکشد که نفوس ایران - بی استثنای احدی - بکلی از غیرت شاه پرستی دست بردارند و از برای محافظت جان و مال خود اسبابی بچینند که به وزارت مالیه هم معلوم شود ، دنیا دست کیست ؟!

بَد رفتاری حاکم خراسان و اصفهان و مساعدتی که از ایشان به ارباب احتکار می شود ، سبب آشکار در اعدام و هلاکت دو ثلث از نفوس این دو مملکت است . عدل و انصاف پادشاه ، اول جزائی که به این دو حاکم باید بدهد عزل فوری و ضبط جمیع ملک و مال و حبس ابدی آن ها است . جزای دوم ، انتقام کشیدن از اَعْوَان و انصار آن ها است به درجه ای که عبرت ناظرین<sup>۱۷۷</sup> گردد . اگر این دو جزا مُهْمَل بماند و به مُهْمَلت و اِیْقای این دو حاکم راضی شود - که وقتی ، از اندوخته های آن ها سهمی به او خواهد رسید - آیا

---

۱۷۷ - « عبرت ناظرین » ممکن است اشاره به کتاب « عبرة الناظرین » نوشته آقا براهیم بدایع نگار باشد که متضمن شرح حال برخی رجال و نیز اوضاع عصر ناصرالدین شاه است . این کتاب به شیوه ای خاص نوشته شده و خواندنی است .

مسئولیت این دو حاکم - که یقین ، اسباب غضب خدا است - به خود آن‌ها راجع است یا به پادشاه و بس؟

پیش از وقوع این واقعه عظیمه و خذلان شدید که جمیع بلاد ایران را فرا گرفته ، بر پادشاه واجب است حلم بی فایده خود را به شتاب و عجله مفیده مبدل کند و این تاخت کنندگان را - که به مُرورسین و شهور ، صاحب آلاف و کرور شده اند - به مقام مسئولیت بیاورد و بپرسد : « اسلاف شما - که در ایجاد بدعت و تاختن به رعیت پدر شما بوده اند - مخلقات آن‌ها به قدر یک نیاز حقیرانه که میرزا عیسی برای یکی از معروفات این شهر بفرستد نبود ، این همه تفاوت از کجا است ؟ »

همین که رشته کلام به انجام کشد ، دهن‌ها باز می‌ماند و خمیازه‌ها پیاپی می‌شود و جواب به اشاره و ایما می‌افتد . مومی‌الیه ، شخص ریاست کلیه است ، یعنی : ما باقی هستیم به بقای او ! همچو آدمی که دولت راناچار کند به ابقای این اشخاص ، وجود او را به منزله دیواری می‌دانیم مملو از موش ، که حایل شده باشد میان قانون و طبیعت - و مانع شده باشد از این که امور تابع یک قانونی شود ، و نگذارد هیچ کاری به مقتضای طبیعت و حرکت جوهری خود راه برود .

بعضی از متملقین ایرانی که ما آن‌ها را « قاتل دولت » اسم گذاشته‌ایم کلمات جامعه‌ای برای حفظ این حالت ضبط کرده ، هر وقت اثر آن را بیشتر می‌دانند به عرض اعلی می‌رسانند : « تصدقت شویم ، کسی را ندارید . هر چه نگاه می‌کنیم ، جناب آقا و میرزا عیسی روی هم رفته ، از این مردم بهتر و کافی‌ترند . بی عرضانه عرض می‌نمائیم ، رشته کاری به دست این مرد داده‌اید . کارها هم بد نیست . از جایی صدائی در نیامده . به حرف عرض آیمز مردمان مُفسد ، عبت خودتان را به زحمت نیاندازید . مُرد که را دلسر نکنید . »

سروش غیبی به ایشان می‌گوید : ای کشندگان دولت ایران ، از وجود این شخص جز تعطیل امور و تحیر عقول و تمامی دولت چه کار ساخته‌است ؟ اگر زحمت را کم کند ، به چه دلیل اسباب زحمت خاطر پادشاه خواهد شد ؟

امتیاز این جماد، ۱۷۸ که تهدید کننده نظم و ترقی دولت است از سایر جمادات، به دو چیز است: یکی طبع بارد که در این سن و سال، که برف پیری بر سر و صورت او ریخته، کامل میبرد شده است و دائماً "باجوانان آمد" به سر می برد. دیگر قوت جاذبه که مسکوک و غیر مسکوک ربع مسکون را جذب کرده حتی ثلث مال اموات را! از آن وقت که تفصیل تاجرافشار، ۱۷۹ انتشار یافت - که سیصد هزار تومان ملک و مال آن مرحوم به بهانه ضبط شدن ثلث او تلف شد و ورثه او "سائل به کف" شدند - گریه ما بر زنده ایرانی است ۱۸۰ که دوچار رئیسی هستند که دولت ایران را محتاج "اکل میته" کرده ساعت به ساعت منتظریم، ملت ایران در حق این شخص - که هیچ ملت اختیار نکرده است ۱۸۱ - غیرت خود را به چه طور ظاهری کند و مسند ریاست را چه وقت از نجاست این "کلوخ استنجا" ۱۸۲ تطهیر خواهد کرد؟ دولت ایران گرفتار بعضی از سیئات اعمال رجال خود شده - رذل ترین عمل آن ها که ملت و رعیت را از او مأیوس می کند و حق دارد شدیداً "از تبعیت این دولت اعراض کند، همین ضبط کردن ثلث اموال مردم است که رئیس کل جایز دانسته و با کمال شوق جمع آوری می کند. ۱۸۳

۱۷۸ - "جماد" اشاره است به میرزا یوسف مستوفی الممالک.

۱۷۹ - منظور از "تاجرافشار" شخصی بوده است بنام عبدالکریم هراتی.

۱۸۰ - "گریه" ما بر زنده ایرانی است "از این بیت فردوسی اقتباس شده:

گر این شیر از ترکش رستمی است نه به مرده برزنده باید گریست

۱۸۱ - "ملت" اول بمعنی اهالی و "ملت دوم" بمعنی مذهب است.

مولوی گوید:

مذهب عاشق ز مذهب ها جداست عاشقان را مذهب و ملت خدا است

مرحوم میرزا یوسف خان مستشار الدوله در کتاب "یک کلمه" خود (که در ۱۲۸۷ -

سال تحریر سه ساله مجد به چاپ شده) "ملت" را بمعنی امروزی آن استعمال و ترویج می کند.

۱۸۲ - "کلوخ استنجا" استعاره ای است که مراد از آن مستوفی الممالک است.

در موقع نبودن آب کافی و لازم به جهت "تطهیر" شرعاً "می توان دست کم - با سه

قطعه سنگ یا کلوخ یا کهنه و کاغذ و نظیر آن ها "استنجا" کرد و موضع را پاک نمود.

۱۸۳ - هر کسی مجاز و مختار است تا میزان ثلث از اموال خود را به میل و اراده

خود وصیت کند. دولت دیگر شرعاً "متعلق به وراثت است. در استبداد که حاکم بر

جان و مال مردم بودند از این اجازه و اختیار سوء استفاده کرده ثلث مایه متوفی را

بنفع دولت و دربار ضبط می کردند.



رعیت هر دولت که دوچار این قسم ظلم ها بشود، برای حفظ خود و آعقاب خود به مقتضای نص قواعدی که در حقوق ملل ضبط است مرخص خواهد بود که به دولت دیگر التجا کنند و هیچ راه منعی برای آن ها نیست. موافق قواعدی که در حقوق ملل ضبط است، هرگاه در یک دولتی، انقلابات و سلوک ظلم آمیز، موجب رفع امنیت و تقلیب نظام دولت شود - اگر چه سایر دول به دخل و تصرف در این گونه انقلابات داخلیه رخصت ندارند - لیکن وقتی که این مقوله تبدیلات حکمیّه تجاوزا "و سرایه" موجب اختلال معاملات بلاد همجوار شود، دول اجنبیه - ولو جبرا - مرخص و ماء ذون می باشند که به محض روءیت و تحقیق، در مقام رفع انقلابات و تدریفه آن برآیند. ولی دولت ایران با این "ریاست بی حرکت" و "قوه کاذبه" که مجسما "۱۸۴" در میانه او و پادشاه در حرکت است، آن قدر با خیر و برکت نشده که به این حرف ها متاءثر شود.

از جمله علل و اسباب که ریاست کلیّه زاید الوصف به آن مطمئن است وجود "قوه کاذبه" است که بقا و دوام خود را مشروط به وجوداومی داند و او هم به طرفی متمایل است که باد می آید.

ماء مورین دولت های خارج که مقیم دربار پادشاهی هستند، ظهور این حالات را مقدمه یک تغییر کلی می دانند که عن قریب در وضع ایران بهم خواهد رسید. ۱۸۵ هر یک بر طبق نیت دولت های خود، دولت متحابه را مطلع می کند و به خصوص در علاج این ناخوشی آکله که در سرحدات شمالی و شرقی ایران حادث شده، دواها نشان می دهد که همه آن ها در خود ایران یافت می شود، لیکن دولت ایران به حرف روس ها آن قدر از نصیحت و خیرخواهی دولت انگلیس غفلت کرد که انگلیس هم از خیرخواهی بکلی

---

۱۸۴ - "مجسما" یعنی بگونه یک "مجسمه" - به راء العین .  
۱۸۵ - مصّف از انقلاب با اصطلاحات "تغییر کلی" ، "واقعه" -  
عظیمه ، "امر عظیم" و نظایر آن ها تعبیر می کند .

ماء یوس شد و حالا همان اهتمام را که در شوکت و قوام دولت ایران داشت در استقلال افغان ها و انتظام افغانستان دارد .

مُعاندَت عثمانی با ایران ، یک معاندتی است که اصلاح آن به هیچ معاهدت ممکن نیست : قولاً " و فعلاً " در پی هتک آبرو و بی احترامی این دولت است . تَخَطیبات سرحدی و ظلم های فاحشی که از صاحبمنصبان فرانتین ۱۸۶ عثمانی به وضع و شریف ایرانی می شود تصریح می کند که اهالی هیچ دولت را با خلق هیچ ملت تا این درجه مخاصمت نیست و کذلک خبرهائی که در روزنامه موسوم به زوراء مُنطَبِع است شاهدِ صدق است که دولت عثمانی ، بی شائبه ای دولت ایران را ، تنها به بلاد خویش شایع نمی نماید ، بلکه می خواهد در همه اقطاع ارض شایع باشد .

روس ، در این احاطه شدید ، عَلَی الاتصال به قوه هاضمه خود تقویت می کند که در تحلیل بردن بلاد سرحدی ایران برای او سکنه رو ندهد . در بندر جز ، اسباب جنگل تراشی آورده که سواحل شرقی و جنوبی دربارا صاف کند و در مرداب انزلی کشتی آتشی ۱۸۷ داخل کرده که آنچه املاک به بیع شرط در آورده به طریق سهل تصرف نماید .

فرانسه در تاء سَف است که در این ایام فترت ایران ، برای او مشغولیت شدید بهم رسیده و قادر نیست که به تعلیمات مشفقانه - دولت ایران را به عاقبت کار خود آگاه کند .

اهالی ایران - آن ها که عقل و تجربه داشتند - بواسطه شدت غیرت و عدم اقتدار ، احتمال این حالات ناگوار را در خود صعب و مشکل دیده هر یک از گوشه ای فرا رفتند ! ۱۸۸ بعضی در بدرند و برخی در بستر ! دوائی

۱۸۶ - فرانتین که اینک بصورت قرنطینه نوشته و خوانده می شود 'مُعرَب' Quarantaine فرانسوی است که از کلمه 'Quarante' (چهل) آمده است . قرنطینه قسمتی بوده است در تاء سیسات سرحدی ممالک برای حصول اطمینان از سلامت مسافر .

۱۸۷ - منظور " کشتی بخار " است .

۱۸۸ - این مصراع از شعر زیر ( گلستان سعدی ) گرفته شده :  
وقتی افتاد فتنه ای در شام  
هرکس از گوشه ای فرا رفتند  
روستا زادگان دانشمند  
به وزیری پادشا رفتند  
بسران وزیر ناقص عقل  
به گدائی به روستا رفتند

که برای اعادهٔ حیات آن‌ها منصّور است توجّه قلب و اعادهٔ میل پادشاه است و بس.

ارباب عقول متوسطه - که فقط به تقدیر قائل اند و تدبیر را مثل حاکم معزول می‌دانند - به حفظ حالت حالیه صابراند و شاکر، که مبدا موجبات تقدیر و اقتضای تغییراتی که لازمهٔ عالم است، وضعی ظاهر کند که از این وضع بس ناگوارتر باشد: از سَعْدًا یا اَشْقِیَاء شخصی مُنْتَخَب شود که اغراض نفسانیه و دواعی خودبینی او، روحانیت را بکلی از مردم سلب نماید و از قبور بندگان خدا صدا درآید که: رَحِمَ اللّٰهُ النَّبَاشَ الْاَوَّلَ! ۱۸۹ زیرا که از ریاست‌ها - که این اوقات در ایران متداول شده - آثار عجیبه ظاهر و مشاهده می‌شود:

چون «جماد» ی را چنین تشریف داد،

بر دل عاشق چه‌ها خواهد گشاد؟!!

جمعی که مصدر شغل و عمل بودند، بی‌اعتنائی رئیس کلّ، آن‌ها را چنان خسته و کسل کرده که از تدبیر معاش خود به‌کاری نمی‌توانند پرداخت. اگر بالفرض یک امر بدیهی الضّرر و فوری الاثر مشاهده کنند - دوچار دولت شده - سکوت و خاموشی را بر نطق و خیر اندیشی راجح می‌دانند و در محضر «رئیس کل» - که بوالفضولان از تقریرات لاطایل بر یکدیگر تسابق دارند - این‌ها مستغرق خیالات خوداند و مطلقاً سخنی از ایشان شنیده نمی‌شود. فقرای نوکر باب - که مَظْهَرُ الْفَقْرِ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارِیْنِ و فاقد دنیا و آخرت‌اند یعنی آن طبقه که مدار یومیّه آن‌ها به موجب و مرسوم دیوانی است و روزی ایشان به خزانهٔ پادشاه حواله شده، در این آخر سال - که رحم و انصاف وزیر مالیه رزق معلوم ایشان را به وعدهٔ موهومی متعهد شده - از بی‌سامانی و کثرت عیال و شدت طلبکار، حاضر و آماده‌اند برای بار آوردن هر قسم رسوائی دولت و ظاهر کردن بی‌نظمی بسیار مضرّاً هیچ مستبعد نیست

---

۱۸۹ - «رَحِمَ اللّٰهُ النَّبَاشَ الْاَوَّلَ» مثلی است معادل آنچه در فارسی گفته می‌شود «رحمت به کفن دزد قدیم».

که به زد و خورد جزئی و کشمکش مختصر طلبکاران آن ها با آن ها در چند جای شهر، قیل و قال عظیمی بر پا شود و کار به جائی بکشد که دکان و بازار بسته شود. ۱۹۰

سُقهای قوم - یعنی کسانی که حصول جاه و منصب را فقط به بخت و اتفاق می دانند تواضع را ترک کرده در مجالس مصدر می شوند و به سکوت و اظهار قلندری و درویشی و جسارت قلب و لاف عرفان و سفید کردن موی، مواظبتی دارند: هزار نکته باریکتر ز مو این جا است!

طایفه ای که در اَسَنه اهل تحقیق به « خزینه دارلو » معروف اند و در حکومت های عمده، خاندان های قدیم را برچیده اند و از اموال رعیت که خزانه پادشاه است در خانه های خود خزانه ها ترتیب داده اند، این مکتب و ثروت - که متضمن نکال دنیا و عذاب آخرت است - چنان اسباب احترام ایشان شده که پایه خیال آن ها را از مقام نوکری بالا برده و به درجه مطاعیت و آقائی رسانیده، در این هرج و مرج با عجله و شتاب غربی بی از شخص دندانساز فرنگی دندان خریده اند که به جای دندان طمع می که ریخته شده بود، دندان تازه نصب کنند و از این سفره بی انتظار لقمه ای بردارند که زیر دندان شان لذت کند.

طَرّارانی چند که از اَعوان و اَنصار ظلم و جَورند و به امروز دنیا مُعَنقداند نه به فردای عُقبی - ریاست کلیّه حالیّه زیاد مطبوع طبع ایشان واقع شده و در استحکام آن جهدی دارند - بخصوص، آن ها که در مالیات و قسط های خزانه و بعضی وجوه سَریع الوصول، تصرفات مالکانه بهم رسانیده و در خرید و فروش بروات دیوانی - مَبسوطُ الیَد - اند، در حفظ این حالت سعی بلینگی دارند - اگر یک وقتی شعور « آقا » اقتضای استعفا کند، به الفاظ جسورانه او را اطمینان می دهند و به خستگی پادشاه و سهولت تکالیف و اِضرار مردم، خاطر « آقا » را از خوف می رهانند. در تاء خیر

---

۱۹۰ - در این جا نیز منظور مصنف، یادآوری و توجیه اعتصاب و انقلاب - و بخصوص ذکر علل آن ها است.

طلب نوکر که جمیعاً " از روی سند دیوانی و قبوض خزانه است ، جناب آقا را با آن توجّش و استنکار - که از زیارت دستخط مبارک داشت - واداشتند ، نیم ورقی فاضلانہ به عرض اقدس رسانید و پادشاه را ناچار کرد به مهلت شش ماهه - و از این مهلت هیچ مقصودی نبود جز تداخل مالیات نوکپنه و اتصال معامله هذه السنه به سنه آتیه : کاین رشته ببندیم به آن رشته کوتاه !

عوام الناس ایران ، از آحاد و افراد رعیت و کسبه و نوکر باب ، در درکسوت عربانی و کزبت بی سامانی ، هر یک به زبان حال شکایتی دارند :  
نوکر باب از بی مواجبی و بی توجهی رؤساء رعیت از شدت ظلم و جور حکام ، کسبه از استیصال نوکر باب و سدّ راه معاملات - پریشانی این مساکین عرصه را بر ساکنین شهر تنگ کرده سنگ سوال از میان مردم برخاسته - سائلین ۱۹  
قدیم تسلیم شده اند . در مالیات نطنز و جوشقان نکت کامل بهم رسیده ، سائلین آن ها مسئول گداهای دولتی اند . سئل سائل بعداب واقع . جمعی از گداهای دولتی که در این دو سال به اصرار میرزا عیسی و آدم های او به سوال و گدائی مجبور شده اند ، شب ها از رخنه های شهر که تازه بهم رسیده اموال مردم را می برند - راه چاره بر همه مسدود شده - از ریاست کلیه پبایی اعلان می شود که متوطنین شهر ، شب ها خانه های خود را حراست کنند مثل این که در معنی " سلطنت " که استحقاق نفوس است خلی بهم رسیده باشد .

کسانی که این قوه و کفایت در ایشان نیست که یک شغل پست را به شرایط منظم متکفل شوند ، کارهای بزرگ با شاءن ، به کف کفایت هر یک مفوض شده ، که همه آن ها معوق است .

در این ایام فترت که بر رئیس کلّ جز جمع آوری وجوه قرض الحسن "

---

۱۹۱ - سوال در این جا به دو معنی به کار رفته : ۱ - مطالبه مالیات  
۲ - گدائی .

بدیهی است معنی اصلی کلمه ، پُرسش و خواهش است .

هیچ تکلیفی نیست، ۱۹۲ طمع سرشارشان حرکت کرده سعیدا " و شقیبا " -  
هل من مزید - گویان، مشق صدارت می‌کنند:  
وَمَنْ لَمْ يَعْرِشِقِ الدُّنْيَا قَلِيلٌ

وَلَكِنْ لَا طَرِيقَ إِلَى الْوَسَالِ  
از همه بیشتر، مرد ظاهر الصلاحی<sup>۱۹۳</sup> است که از پس کوچه‌های امور  
خارج به ساحت داخله رسیده، نرم نرم و شمرده شمرده راه می‌رود و از  
پرده دل آه می‌کشد. دماغ را از حالا بالا برده از هوای جبروت و فضای  
لاهوت استنشاق نسیم وحدانیت می‌کند: أَفْتَمَارُونَنِي وَأَنَا بِالْمَنْظَرِ  
الْأَعْلَى؟ تا گرمود صدارت عظمی را - از تقریرات خنک و تقلیدات سرد تر  
از یخ - به یک آب خوردن کسراب "بقیعة" يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً " کند. اگر  
از ایشان سؤال شود که: " از این توفیر خرج که در دستگاه وزارت خارجه  
بهم رسیده و جمیع منسوبان و نوکرهای شما صاحب منصب شدند و به دولت  
رسیدند، دولت ایران چه صرفه برده؟ " - از روی اعتقاد می‌فرمایند:  
" کدام یک از کارهای ما برای فایده، و چه عملی در تحت قاعده  
است که این یکی، دومی آن باشد؟ "

---

۱۹۲ - " قرض الحسن " قبلا " توضیح شد که معنی اصلی آن همان  
است که قرض الحسنه گفته می‌شود. در این جا تلویحا " بیان میرزا یوسف  
را هم می‌رساند که وجوه ماء خود از این و آن را، ادای قرضی جلوه می‌دهد  
که پدرش میرزا حسن مستوفی الممالک به پرداخت کنندگان وجوه داده  
بوده!

۱۹۳ - " مرد ظاهر الصلاحی که از... امور خارجه بساحت داخله  
رسیده... دماغ را از حالا بالا برده... تا گرمود صدارت عظمی را...  
الی آخر "، این فصل، اشاره به میرزا سعید خان مؤتمن الملک وزیر امور  
خارج است که از اهالی گرمود آذربایجان بوده است. جمله " سعیدا "  
و شقیبا " ... مشق صدارت می‌کنند " باز اشاره ای است به همین شخص و  
همین موضوع.

یا عیاری ۱۹۴ به میدان بیاید که از عیار مردم بکاهد و بر بار مردم آن قدر بیفزاید که ممت را بر حیات رجحان دهند و به گیلان بروند و او به صورت مرغی شود و به همان حیل که در کرم پیله بکار رود، نسل آن ها را دانه دانه از روی زمین برچینند و برای هضم این لقمه سنگین اگر سه سنگ آب شاه و هزار سنگ آبروی دولت کفایت نکند حاضر است که به برکت سید الشهدا علیه السلام عطش خود را به آب دروس بنشانند و در باغ فردوس آسوده بنشینند:

یک قطره ز آب شرم و یک ذره وفا ، در چشم و دلش ، خدای دانا است که نیست!  
با مُتجاهری مخمور ۱۹۵ ماء مورشود که مفاخرت او از وزارت علوم و تالیف

۱۹۴ - از کلمه " عیار " گذشته از معنای اصلی ، یادآوری نام دوست علی خان معیر الممالک منظور است که پدر امیر دوست محمد خان معیر الممالک شوهر عصمت الدوله دختر ناصرالدین شاه بوده . خانواده معیر الممالک ( اجداد معیری های امروز ) از اعیان حسینی بیگزگرباشی دربار شاه عباس صفوی هستند که بواسطه تخصص در عیار بندی طلا و نقره لقب معیر الممالک گرفته است . سمت معمولی معیر الممالک ها تصدی و ریاست ضرابخانه بوده . دوست علی خان عنوان خزانه دار و بعدها " وزیر خزانه " و در صدارت حاج میرزا حسین خان سپهسالار سمت " وزیر مالیّه " هم داشته است .

" عیار " و " بار " نیز از اصطلاحات ضرب سکه است که در این جمله آمده . آمدن نام سیدالشهدا علیه السلام بمناسبت اصرار معیر الممالک در اقامه عزاداری خامس آل عبا است . " دروس " و " باغ فردوس " از نواحی خارج طهران بوده که اینک جزو شهر و از محلات شمالی تهران شده اند .

۱۹۵ - " متجاهری مخمور " و " وزارت علوم " و " تالیف و تصنیف " اشاره است به اعتضاد السلطنه وزیر علوم ( و سرپرست دارالفنون و تلگراف خانه و چاپخانه ها ) و صاحب تالیف و تصنیف که قبلاً " بشرح گفته شده . خُزاره ( تصنیف سیاسی ) ای در آن مواقع بر سر زبان ها افتاده بوده که چنین آغاز می گردید : شازده اعتضاد ، لندنش خوبه ، تنبون " سلطان " کندنش خوبه ! و بقول نویسنده " این کتاب " همان تصنیف معروف است که سلطان و گذارا به رقص می آورد و سامع و قائل را به وجد ...

باید توجه داشت که عیال مرحوم اعتضاد السلطنه " سلطان " نام داشته ! " سامع و قائل " ماء خود از غزل سعدی است که دوبیت آن ذکر می شود . نام تو می رفت و عارفان بشنیدند هردو به رقص آمدند : سامع و قائل سعدی از این پس نه عاقل است و نه هشیار عشق بچربید بر فنون فضائل

و تصنیف به همان تصنیف معروف است که سلطان و گدا را به رقص می آورد و سامع و قائل را به وجد! محاوَره او به مخابره یک سیم است که از حیاط اندورن او به همه جای شهر ممتد است. حروف این مخابره، همه قیمتی است و با معنی.

معلومات دارالفنون، «امتحانات» اطفال نابالغ است ۱۹۶ و چه مبلغ ها که از بد دخلی او به دخل خزانه ضرر می رسد. هر که ساق را بالا برد مورد اشفاق [حضرت] والا شود ۱۹۷ که از امتحان خوب بیرون آمده، انعام و اضافه موجب دیوانی حَقّ او است.

تجّار ایران از برکت تعلیمات وزیر علوم همه فارغ از تحصیل شده و راه تعطیل پیش گرفته اند. به همین سبب مبلغی توفیر دخل در گمرک خانه ایران بهم رسیده. روزنامه گمرک ولایات شهادت می دهد که: در این اوقات، آنچه از بارهای تجارتی گرفته می شود صد پنج است نه صد و دو. شکایت مباشر گمرک طردا للباب است که کسی در صدد کشف این عمل بر نیاید.

یا درماندگی دولت شدت کند و هَلْ مِنْ نَاصِرٍ گوید و به شخص دولتی مستظهر شود ۱۹۸ که از نواده های ساربان معروف است ۱۹۹

۱۹۶ - یعنی آنچه بشاگردان در طول سال یاد می دهند، وظایفی است که باید در تشریفات «سلام امتحانات» بعهد بگیرند. شاه هر سال یک روز (در خاتمه امتحانات) از دارالفنون بازدید می کرده و این بازدید به «سلام - امتحانات» معروف بوده که بطور خلاصه «امتحانات» خوانده میشد.

۱۹۷ - «والا»، «حضرت والا»، «نواب»، «نواب والا»، «نواب ها نعت (صفت) هائی بوده که جلوی اسم شاهزادگان قاچار یا در موقع خطاب ذکر می شده. ناصرالدین شاه از مادر خود مهد علیا با کلمه «نواب» یاد می کرده. هر که ساق را بالا برد یعنی هنگام مشق نظام پای را بالاتر ببرد و قدم را دراز تر بردارد.

۱۹۸ - کلمات «ناصر» و «مستظهر» و «دولت» در عبارت «دولت هل من ناصر یگوید و به شخص دولتی مستظهر شود» اشارتی است به محمد ناصر خان ظهیرالدوله - «دولو» به تشدید لام است ولی ممکن است ابتدا برای تری توجیهی «دولو» (بدون تشدید) خوانده شود و معنای دوئی، دورنگی، نفاق و شاید هم معانی دیگر که در خاطر مصنف بوده متبادر به ذهن شود و ظاهراً منظور نیز همین بوده.

۱۹۹ - منظوران «ساربان» شاید محمد رحیم خان علاءالدوله تسق چی - باشی و فرآش باشی باشد که بعد ها وزیر دربار و وزیر جنگ شد «شترخانه» و «قاطر - خانه» و «فرآشخانه» و ده - پانزده موء سسه دیگر جمعا «بنام» بیوات سلطنتی» نامیده می شد که زمانی جزء ابواب جمعی علاءالدوله بوده.



تاعلی الغفله تشهیر سلاح<sup>۲۰۰</sup> کند و به قبض ارواح بپردازد و آن خنجر خون آلود را که در خانه دارد، در دست گرفته روی خود را به شهر تربت کند و به آواز تحیف به شخص شریف که بنی عم او است از این قتل عام چشم روشنی دهد و این الفاظ عربی عبارته را به لحن حجاز قرائت نماید:

یا مُسْتَشَارَ الدَّوْلَةِ وَ مُشَارَ المَلَةِ یا حاکمَ التَّرْبَةِ وَ حَاوِی الرَّتْبَةِ! اَنْتَ مِنْ اِسْتِرَاحٍ فِی التَّرْبَةِ وَ التَّرْشِیزِ وَ اَبَاحَ تَارَ کُلِّ الشُّورْتِیزِ. ۲۰۱ فَد قَامَتِ المَلَةُ فِی طَلَبِ تَارِهِ وَ اِحْتِاجِ الدَّوْلَةِ اِلِی مُسْتَشَارِهِ عَلَیْکَ بِتَمْهِیدِ الِاسْبَابِ لِتَغْسِیلِ الدَّوَابِّ!

یا این خواب راست آید که از تخمه آشتیانی، دوتن به مسند ریاست متمکن می شوند: ۲۰۲ آن شیخ جاهل و پیر گمراه و آدم عاصی با عصای مرصع

۲۰۰ - ذکر کلمه "سلاح" یادآور این زبانزد است که می گویند: "خنجر شمر در خانواده ظهیرالدوله ها است".  
از کلمه "شریف" منظور حاج شریف خان مستشارالدوله حاکم تربت است که پسر عموی ظهیرالدوله موصوف بود و یک چشم داشته در نسخ ماء خذ این کتاب، ضمن "الفاظ عربی العبارة" جمله: "انت مستراح... آمده که به نظر مصحح درست نیست و انت من استراح... باید درست باشد.  
۲۰۱ - شورتیز تحریف و تصحیف ترشیز است.

کمان می رود "کل الشورتیز" به معنی "همه اهالی ترشیز" رامصف با توجه به داستان زیر آورده است.

می گویند، در آن روزگاران (دقیقا "در عصر فتح علی شاه) شیخ جعفر عرب شوشتری در سفری به ترشیز وارد شده و با انکاء به مناسباتی، از حاکم ترشیز تقاضا می کند، برای هم خوابگی با او، زنی را به او معرفی نمایند. حاکم زنی هشتاد ساله را سراغ او می فرستد. با مدادان، حاکم از شیخ جعفر عرب، نتیجه امر را می پرسد و شیخ که از پیری و فرتوتی زن شکوه داشته در پاسخ او بالهجه عربی خود به تلخی می گوید: "مارا بس و کل الشورتیز را بس." یعنی اگر همه اهل ترشیز نیز با من بودند، از ارضاء این عجزه عاجز بودیم!

۲۰۲ - از "دوتن به مسند ریاست متمکن میشوند" منظور یوسف مستوفی - الممالک و میرزا محمد قوام الدوله است. "متمکن میشوند" ابهام دارد. بظاهر از مکان گرفته شده و در واقع از مکان و "مکنت" مصنف عبارت "به مطالعه شیرین و فرهاد وحشی مشغول شود" را از نام پدر زن قوام الدوله که شاهزاده "فرهاد" میرزا بوده گرفته است. "اردوی مرو" یادآور این نکته است که میرزا محمد قوام الدوله به وزارت و شاهزاده حمزه میرزا عموی ناصرالدین شاه به حکومت ایالتی خراسان منصوب بودند که داستان اردوکشی مرو (در متن کتاب قبلا ذکر شده) اتفاق

به هوای خواب و صدای آب . عَلِي الطَّلِيحَة از گمرکخانه به دَارُ الصَّادِرَة تَفَرَّج کند و در یک بَيْنُ الطَّلُوعَيْنِ با جاروب شدت عمل ، صفحهٔ ایران را چنان پاک و مُصَفًى کند که اردوی مرو را قاعاً " صَفَصَا " کردند - و بی تحاشی به مُطَالَعَة شیرین و فرهاد و حشی مشغول شود .

وجود این اشخاص و نظایر این ها که هر یک در باطن به خودشان وعدهٔ صدارت می دهند تهدید می کند مردم ایران را ، به ضعف خاطر پادشاه و قدرت و قوتی که برای ایشان در ضبط کردن اموال و پامال نمودن نفوس ایران دست داده - کفایت صدر اعظمی را به نقد در اجرای همین عادت دانسته اند . ما به ایشان وعدهٔ صریح می دهیم که : حوادث مُتتَابِعَة که به ممالک ایران روی آور شده ، عَن قَرِيبِ صِدَارَتِ را نه تنها به این اشخاص تکلیف می کند ، بلکه به جمیع آحاد و افراد ایران تکلیف خواهد کرد - و کسی قبول نمی کند !

ای کاش ، این تکلیف ریش حاجی آقا اسماعیل رامی گرفت ، ۲۰۳ اقلًا " حرف های قدیم او اسباب نظم جدید و اثر جاوید می شد ! وَلَكُلَّ جَدِيدٍ لِدَّةٌ . ممالک ایران را ظلم های فَوْقُ الطَّاقَة که قَطْعاً " اسباب قَطْعِ رَحْمَتِ الهی و آفات مُزْمِنَة و قَحْطِ است چندان مَسْلُوبُ المَنْفَعَة کرده که تَجَارِوا هَلِ حِرْفَتِ و صَنَعَتِ آن ، از خیال کسب افتاده و " هَمَّ " ایشان هَمَّ و اِحْدَشْده جز تحصیل قوت یومیّه به هیچ کاری نمی توانند پرداخت . روزی که قوت یومیّه ایشان ، بی زحمت تحصیل شود ، به وَلِي نِعْمَتِ حَقِيقِي خود یعنی دهقانان رَحْمَتِ می فرستند .

رئیس کلّ ، در قلع و قمع دهقان ها نیز تدبیری کرده که به عقل هیچ

---

بقیه ۲۰۲ - افتاد و این دو بی آن که لیاقتی به خرج داده باشند به دریافت نشان و لقب و غیره مفتخر و مباهی شدند قوام الدوله به خواندن اشعار " و حشی بافقی " علاقه ای شدید داشته است .

۲۰۳ - " کاش این تکلیف ریش حاج آقا اسماعیل رامی گرفت " گریزی است - در عین حال - به ریش بسیار بلند حاج آقا اسماعیل ، پیش خدمت باشی سَلامِ همایونی که حدیثاً اسلام بود و " حَرَفِ های قدیم او " کنایه است به همین موضوع .

جانوری نمی‌رسد. اگر تدبیر او با تقدیر موافق شود، رسم دهقنت و فلاحت هم متروک خواهد شد و بعداً "هم، هرکس ملکی داشته باشد ابتدا" به آبادی آن اقدام نمی‌کند، سهل است، از مالکیت آن هم تبری خواهد کرد تا همه أَمْلَکَ لَمْ یَزْرَعُ بَمَانِد و ایران به وَاد "غیر ذی زرع موسوم شود. میمنت این تدبیر را با لَعْن های غلیظه که ضمیمه آن است به یک شرح و بسطی باید بیان کرد که با بیانات مجلس عامه مطابق باشد و آن بیان از حوصله این نسخه خارج است:

از وقتی که این بی نظمی و ظلم های آشکار، در صفحات ایران ظهور کرد اختیارات کلیه این دولت در میان مردم توزیع و تقسیم شد. انتظام و اغتشاش ممالک محروسه، به جهاتی چند که گفتنی نیست، به عهده صنف خبازان موکول گردید. نرخ و کیل نان به اراده و میل آن ها است. هر چه می خواهند، از "کیل" می‌کاهند و بر "نرخ" می‌افزایند و أَحَدِی رَامَجَال حرف نیست. قرص نانی را که از تنور طلوع می‌کند به منبر می‌برند و به عرشه منبر می‌روند<sup>۲۰۴</sup> و عنوان سخن می‌کنند. سخنشان همه از عصیان آدم است و شجره ممنوعه و عوض شدن بذر گندم قدیم - و قدوم گندم جدید - که اگر آن گندم، آدم را از بهشت عَدْن بیرون کرد، این گندم، آدم را با اجر شهادت به جنت حُلْد داخل می‌کند.<sup>۲۰۵</sup> ناگاه از سکنه سوق بانگ "یا بشری" به عیوق می‌رسد. دهان های بسته، گشاده می‌شود و دکان های گشاده، بسته! دسته دسته می‌ریزند و ریزه های نان را، وقایه جان می‌کنند.

---

۲۰۴ - "منبر" اول، نام قسمتی بود مورب - در نانوایی های قدیم برای خنک شدن، نان هایی که از تنور در می‌آمد.  
"منبر دوم بمعنایی است که امروز هم معروف است. "منبر رفتن" یعنی داد سخن دادن و بر ضد کسی یا چیزی شرح مفصل داد کردن - استعمال "منبر" با دو مفهوم مختلف، نوعی "جناس نام" است.  
۲۰۵ - منظور گندم هشرخان (حاج طرخان) است که نخستین بار به ایران وارد شده بود.

اگر روزی قرص معهود از افق تنور طلوع کند - گوئی ، طلوع می کند از مغرب آفتاب ! فیامت برپا می شود . ۲۰۶ گاهی که طبیعت بَلَد در رفع تَقَلُّبَات این صنف - که به منزلهٔ اخلاط رَدِیَه اند - قوت می گیرد و کارنان - عَلَى الْعَمِيَا - رو به اصلاح می گذارد ، تجدید مجلس شوری ، خلط تازه تولید می کند که طبع بَلَد بکلی از رفع آن عاجز می ماند و اِخْتِيار خَبَاز ، چند درجه از آن که بود ، بالا می رود !

ضبط ثلث مال اموات که اَکَل مَيِّتَه است ، همهٔ قباحت ها را در نظر اولبای دولت ایران ستر کرد . این اوقات ، بر ضبط املاک مردم - که در معنی لغو کردن رسم زراعت و دِهَقَنْت است - هِمَّتِي گماشته اند و به طایفهٔ خَبَاز اختیار داده اند که با رئیس بسازند و ده را بتازند ! ۲۰۷

از جمیع دهات اریایی - که صاحب آن معین است و منال دیوانی آن مشخص - صورت عمل می خواهند و صورت آباد آن را محومی کنند ، که صاحب ملک ، حاصل زرع را به دیوان تحویل کند و مخارج سال خود را از مَرَسُوءِال ، تصیل نماید . در این تدبیر ، وجهی متصور نیست ، جز این که رئیس کل ، خاطر پادشاه را فریفته کرده که دهات آباد مردم را ، به تعجیل ویران و لَمْ يُزْرَع کند تا شبیه « خالصه » شود و به ضبط دیوان درآید ! خیر خواهان دولت ، اظهار قدرت کردند ولی بالمآل قدرت ایشان با اقتدار خَبَازان مقاومت نکرد .

اعتضاد السّلطنه با عینک دوربین و سمعک دیرشنو ۲۰۸ - که آیت

۲۰۶ - در روایات اسلامی طلوع آفتاب از مغرب ، علامت ظهور امام عصر و نزدیک شدن قیامت است . بیت زیر که الهام بخش مصّف بوده از ترکیب بند معروف محتشم کاشانی است .  
گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب کاشوب در میانه ذرات عالم است  
۲۰۷ - عبارت « با رئیس بسازند و ده را بتازند » یادآور مثل معروف است که می گویند : « کدخدایابین و ده را بجاپ ! »  
۲۰۸ - « اعتضاد السّلطنه با عینک دوربین و سمعک دیرشنو » اشاره ای تلویحی است به این که آن مرحوم آن قدرها هم به حرف و خبر توجه نمی کرده و مطلبی تا مشاهده یا تحقیق و اثبات نمی شده مورد قبولش واقع نمی گردیده .

عقل و علامت حَزْم است - به نَظْم این عمل ماء مور شد ، اعتضاد ، خَبَازان را به عالم امر دید و از شجره گندم ، آیت نَهی شنید ، از دراستغفار درآمد و استعفا کرد .

ساری اصلان قمچی کَش آمد ۲۰۹ نانوakش آتش سوزاند ، آدم به تَنور انداخت ، مرده ها گور به گور کشید - چاره نشد ! اونیزراه تهاون پیش گرفت که مَساعی او « آب به هاوَن سودن » بود و « مهتاب به گزپیمودن » ۲۱۰ به طعمه مقرر قانع شد ، طریق خاموشی پیش گرفت و به خواب خرگوشی رفت !

اعیان ولایت ، ارکان دولت را شفیع آوردند که عمل نان از اداره « جناب آقا » مُستثنی شود و یک چند نظم این کار به عهده « جناب - طبیعت » مقرر گردد تا مگر لوح ضمیر پادشاه از کدورت این مُهم جزئی که اصلاح آن در خبط و خطاهای کلی اسباب ترضیه بود ، تصفیه شود و صفحه نان از سیاه تخمه هائی که میرزا موسی در صفحه ری پراکنده بود ، صاف و ساده گردد . جواب مسئلت اینان ، به مقتضای یک مصلحتی ، باز به اراده « آقا » و گفتگوی مجلس منوط گردید .

رُقعۀ ابلاغ مُتظایر شد . مجلسیان حاضر شدند . صدر مجلس به قعود جناب صدارت پناهی ، زینت گرفت . اهل مجلس رکوع رفتند . قوه کاذبه سُجود کرد ، پوزه به خاک مالید ، و هر چه در کوزه بود

---

بقیه ۲۰۸ - شنیدن کی بود مانند دیدن ! (ولیس الخبرکالعیان) «عالم امر» یعنی عالم روحانی (واقعیات قضایا و حکم عقل) (قل الروح من امر ربي) «از شجره گندم آیت نهی شنید» یادآور امری است که به آدم و حوا در بهشت شده و آن ها را از نزدیک شدن به شجره (گندم) نهی کرده : «ولاتقربا هذه الشجرة!» ۲۰۹ - «ساری اصلان» از وقتی که برای دفع حمله پلنگ بجای قمه «قمچی» (یعنی : شلاق) کشیده بود به ساری اصلان خان قمچی کش شهرت یافته لفظ ساری اصلان یعنی شیرزرد . اصطلاح «شلاق کش» هم در فارسی معنائی دارد که شناخته شده است .

۲۱۰ - «آب در هاوَن سائیدن یا سودن» و «مهتاب به گزپیمودن» هر دو اصطلاح شده اند برای «عمل لغو و بیهوده کردن» .

بتراوید. ۲۱۱ شمیم انقوزه ۲۱۲ مَشام مجلسیان را مُعطر کرد. بر روان لسان الملك مشک و عنبر ایثار شد که دین خود را آدا کرد و از حق نعمت آبا نکرد و دیباچه کتاب ابوبکر را به ذکر صدارت جناب آقا مُعَنُون نمود. این مجلس مرکب است از اجزاء مُتفرِّق الخیال و مُنشعب الأحوال، که مسافت میانه دل و زبان ایشان را؛ نه آفتاب مساحت کند نه باد شمال! انتخابات آن ها به امتحانات نقلی است نه به استحقاق عقلی، در این مجلس، آن رأی مُستحسن و مُصاب است که از مصلحت عمومی خارج باشد. اعضاء مجلس به «جناب آقا» تاء سی جستند. هر که ناطق بود صامت شد. ۲۱۳ به فاصله یک ساعت، علامت استنطاق ظاهر گشت، یعنی از دست جناب آقا حرکتی احساس شد. معاون الملك به فراست دریافت و خواست که تشنگان مجلس را به نطق خود که از عین الحیوة ریاست، سیراب بود، شربت آبی دهد. رئیس بوالفضولان، حَرْمَلَه عصر، دبیر فراهان ۲۱۴ در

---

۲۱۱ - « آنچه در کوزه بود بتر اوید » از مصرع . « از کوزه همان بیرون تراود که در اوست » گرفته شده یعنی : هر کس ذات خود را بروز داد و نیت پنهان خود را آشکار کرد .

۲۱۲ - « شمیم انقوزه . . . » اشاره به معتاد بودن مستوفی الممالک به خوردن انقوزه است که بوی خوبی ندارد . وی انقوزه را در انقیه دان هائی که ناصرالدین شاه به او اعطای کرد جامی داده . « مشام مجلسیان را تعطیر کرد » یاد آور این بیت حافظ است :

ز در درآ و شبستان ما منور کن  
مشام مجلس رُوحانیان معطر کن  
« مشک و عنبر » اشاره طرز آمیزی است به بوی بد انقوزه !

از « لسان الملك » میرزا تقی سپهر موءلف ناسخ التواریخ منظور است که به صدارت مستوفی الممالک در دیباچه شرح حال ابوبکر اشاره کرده « دیباچه کتاب ابوبکر را به ذکر صدارت جناب آقا مُعَنُون نمود » الهامی است از بیت زیر در دیباچه گلستان سعدی :

علی الخصوص که دیباچه همایونش بنام سعدا ابوبکر سعد بن زنگی است  
۲۱۳ - « اعضای مجلس به جناب آقا تاء سی جستند : هر که ناطق بود صامت شد » یاد آور این نکته است که مستوفی الممالک در هر مجلسی سکوت را بر نطق رجحان می داده بطوری که به صفت سکوت و فقدان ناطقه موصوف بوده است .

۲۱۴ - منظور از « دبیر فراهان » میرزا محمد حسین دبیر الملك فراهانی است . « حَرْمَلَه عصر » نیز اشاره به همین شخص است .

کمین بود و تیر فراوان در ترکش داشت . نخستین تیری که ازشت او جست ، به دست معاون الملک نشست . بیچاره معاون ، مشک به دندان گرفت ۲۱۵ و اشک ، دامان ریخت و رو به آسمان کرده گفت : « خدایا ، تو می دانی ، که حمله حرمه از روی لجاج همکاری است نه احتجاج عقلی ! » جنگ مغلوبه شد . چوبه های تیر حرمه همچنان در هوا منطایر بود و به اعضای مجلس زخم های منکر می رساند . منظورات اقدس در جنگ اول کشته شد . معلومات مجلس به ملاء اعلی رسید . بارگاه قدس جای ملال گردید ۲۱۶ و خواص حضرت آشفته حال شدند . آخر الامر ، مسئله نان ، ردیف آب کرج و وصول پروات و نظم کارها ، حواله به ظهور قائم - عجل الله فرجه - ۲۱۷ گردید . پس امر ملوکانه شرف نفاذ یافت که : این مسئله یک چند مسکوت عنه باشد ، هم مگر بی دخلی دیوانیان ، آن را اصلاح کند .

شاهنشاہ روشن ضمیر عديم التظير ، بعد از آنکه تدبیر از همه امور منقطع دید پای بر بساط جناب اجل زد ۲۱۸ و دست به ذیل خدای عزوجل .

۲۱۵ - « حرمه » و « مشک بدن دان گرفتن » یاد آور داستان حضرت عباس در کربلا است و کنایه است از « نومید شدن و به عجز افتادن » میرزا عباس معاون الملک که بعداً « ملقب به قوام الدوله شده معاون مستوفی الممالک بوده است .

۲۱۶ - عبارات « منظورات اقدس در جنگ اول کشته شد » و « معلومات مجلس به ملاء اعلی رسید » و « بارگاه قدس جای ملال گردید » همچنین اصطلاحات « حرمه » و « مشک به دندان گرفتن » و جز این ها تماماً از داستان کربلا و از اشعار محتشم کاشانی گرفته شده که دو بیت آن در این جا آورده می شود :

باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است ؟

در « بارگاه قدس » که « جای ملال » نیست

سرهای قدسیان همه برزانوی غم است .

به این نکته که « قدس » کلمه « اقدس » را به یاد می آورد دنیا بدی توجه بود !

۲۱۷ - « حواله به ظهور حضرت قائم کردن » مانند « حواله به فصل گل

نی کردن » کنایه است از تعیین موعدی که معلوم نیست کی فرا برسد .

۲۱۸ - منظور از « جناب اجل » یوسف مستوفی الممالک

است .

مزار ائمه انام رامدار هجرت کرد و به عزم آن دیار که دار نصرت است همت فرمود که تولای ایشان، در جذب خیر، کمندرستی است و در دفع شر جوشن داودی، تا مگر آفتاب دولت از مطلع دیگر جلوه کند و انقسام ملک به امداد ملت انتظام گیرد که مغرب هر افق، مشرق افق دیگر است. قاتلین دولت را به منتقم حقیقی سپرد. چون این قتل به مسئله لوث راجع بود، شخص واحد را به معرض قصاص نخواست. ای کاش در این سفر که موکب همایون به دیار عرب و مزار عجم توجه دارد، این بی‌حمیت‌ها ملازم رکاب بودند و در جوار ذوالکفل نبی به خواب می‌رفتند و دولت ایران از شر کفالت ایشان، چندی خواب آسوده می‌کرد!

سال تحریر این خجسته تقریر - که از روی حساب اسلامیان یک‌هزار و دو بیست و هشتاد و هفت ۱۲۸۷ از هجرت حضرت خاتم، فخر بنی آدم، گذشته - در تمهید اسباب سفر تاء کیدی رفت. این تحمل شاق و قبول مالایطاق در جنب خطرات حضر سهل به نظر آمد. عزم ملوکانه که اصل مطلب بود به اعلام دولتی مسجل شد و مقرر گردید، مجلسی تشکیل یابد که اعیان دولت در حوزه گفتگو حاضر شده و از فروع مطلب و فصول مسئلت، آنچه را مقرون به صواب دانند در حضرت اعلی عرضه دارند. رعایت میل جناب آقا و رمز و غمز و همز و لمز قوه کاذبه ۲۱۹ بی بصران را جسور کرد و صاحب نظران را مجبور، که محکمت عزم ملوکانه را به متشابهات نازله خود نسخ نمایند. ۲۲۰ رئیس بوالفضولان، کرمله عصر، این شهر آشوب که به شهوت « کتابچه نویسی » شهرت داشت، برای شخم حسین آباد و

۲۱۹ - همز و لمز از آیه وَبِئْلِ لِكُلِّ هَمْزَةٍ لَمْزَةٌ گرفته شده و بمعنی آدم های حرف مفت زن است و در این جا « چرند و پرندهای بچی خان معتمد الملک (مشیرالدوله) شوهر عزت الدوله - خواهر شاه - » منظور است. ۲۲۰ - « محکمت و متشابهات » قسمت بندی آیات قرآن است. محکمت عبارتند از احکام و نظایر آن که تاء و بیل و تفسیر و توجیه بر نمی‌دارند. و متشابهات عبارت اند از آیاتی که معنای واقعی آن ها به ترجمه و تفسیر امام و نایبان امام مشخص و قطعی می‌شود.



تخم دبیری ۲۲۱ کتابچه‌ای مخصوص نوشته، دامنی به کمر زد و مشت گلی آب گرفت، دسته گلی به آب داد: مکتوبی سربسته به حضور اقدس فرستاد که در مثالب و معایب این سفر بود. پیدا است که از شوره سنبل نزاید واز سموم، فعل نسیم نیاید. پیش از آنکه مسطورات او معروض افتد سُخَط دید و سَقَط شنید. به ایقان و شهود پیوست که: شقاوت حَرْمَلَه مُتَعَدِي است واز وزیر علوم لازم ۲۲۲ زیرا که امتناع وزیر علوم از التزام رکاب همایون، خود او را از سعادت این سفر محروم کرد و حَرْمَلَه ملعون، همه کس را مَمْنوع می‌خواست. ارباب فراست فرصت یافتند و سوی شادروان ۲۲۳ دولت تاختند. از فواید عَزم ملوکانه و مُحَسَّنات این سفر، فصلی به قلم آوردند و رمزی چند به سلاست آب و صفای دُر خوشاب که نمونه‌ای از مکنونات خاطر خسروانی بود در آن درج کرده به عرض رساندند. از رشک بِیان و بِنان اینان، اگر شُکَر به تنگ خریدند و گهر به سنگ، عَجَب نیست که آن سخن‌ها تلخی دِه شکر بود و خجلت بخش گهر: ۲۲۴ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِمَا مَضَى وَ أَسْتَلُّ الْعَصَمَةَ فِي مَا بَقِيَ!

\*\*\*

بر هوشمندان دَقِيقُ النَّظَرِ پوشیده نیست که آنچه در این اوراق ثبت

- ۲۲۱ - « شخم حسین آباد » و « تخم دبیری » یادآور نام میرزا - حسین دبیرالملک است .
- ۲۲۲ - با توجه به تعریف افعال مُتَعَدِي و لازم در علم نحو معنای جمله و منظور مصنف روشن می‌شود .
- ۲۲۳ - شادروان ، چادر و خیمه و خرگاه را گویند .
- ۲۲۴ - « از رشک بیان و بنان اینان ، اگر شکر به تنگ خریدند و گوهر به سنگ ، عجب نیست » یعنی ، از حسادت و برای مقابله با سخن و بیان همچون دُر و گوهر ایشان ، اگر خروارها گوهر می‌خریدند و می‌آوردند یا در مقابل بِنان ( بمعنی انگشت و قلم که نی و شکر را تداعی می‌کند ) و نوشته‌های شیرینشان ، اگر مقادیر زیادی شکر فراهم می‌نمودند شگفتی آور نبود ، چه :
- « آن سخن ها تلخی ده شکر بود و خجلت بخش گهر » یعنی در برابر بیان و بنان ایشان ، بس که شیرین و گران بود کام شکر از حسادت تلخ می‌شد و گوهر هم از خجالت ، روی نشان نمی‌داد و از جلوه می‌افتاد !

افتاد به صفات ذمیمه راجع است نه به ذوات سامیه:  
بر نمد، چوبی اگر آن مرد زد برنمد، آن رانزد، بر، گرد، زد!  
از این گرد و غبار که از «اسب تازی» وزراء مرخص برخاسته، دولت  
ایران در یک جای بسیار تاریکی محبوس است. اگر یک وقت، راه خلاصی  
برای او پیدا شود، دشمنان نظم و قانون جهدی دارند که از طرق عدیده  
آن راه مسدود شود.

هیچ یک از سلاطین عهد، به قدر پادشاه ایران در ترقی دولت و تربیت  
رعیت، سعی و تلاش نکرده اند ولی از سعی و تلاش او، ذره ای در ترقیات  
مطبوعه ۲۲۵ پیشرفت حاصل نشده، بلکه قوت و قدرت تنزل کرده و نتیجه  
معکوس داده. سبب آن، این است که وزراء مزبور، هیچوقت راضی نمی شوند،  
راه منصب و مداخل و استقلال ایشان به واسطه «وضع قانون» مسدود شود.  
اگر وقتی به اصرار و میل پادشاه به متابعت قانونی اقدام کردند، به  
اخذ «اصول قانون» و «تفریق قوه حکمیه از قوه اجرای حکم» ۲۲۶ نپرداختند،  
بلکه تمامی حواس خود را مصروف داشتند به تقلید فروعات و بی اعتنائی  
به اصول و اشتباه «اصول» با «فروع» تا به پادشاه معلوم کنند که:  
دولت ایران بالطبع از قبول قانون قاصر است و از اجرای آن عاجز!  
غیرت حق شناسان، اقتضا کرد که شاه را از شبهه برهانند و به برهان  
عقلی روشن کنند که: دولت از پذیرفتن قانون و اعمال آن عاجز و قاصر  
نیست!

و مدلل دارند که: انتظامات دول خارجه، به یک بی نظمی - بالاتر  
از آنچه بالفعل در ایران موجود است - مسبوق بوده و به همت اشخاص با  
غیرت و هیئت مجتمعه مردمان بی غرض، همان بی نظمی به این انتظامات

---

۲۲۵ - «ترقیات مطبوعه» یعنی ترقیات خوش آیند و باب طبع،  
پیشرفت های لازم و معقول.  
۲۲۶ - «تفریق قوه حکمیه از قوه اجرای حکم» همان است که ما  
می گوئیم: «جدا کردن قوه قضائیه از قوه مجریه».

مُبدَل شده!

هنوز عنوان این مطلب نشده، خودخواهی و نخوت‌ورزای حق‌ناشناس یک مُشتی به چانه آن‌ها زد که صدای آن به گوش عاقلان ایران رسید و به ایشان پند مُشفقانه داد که: مَنْ صَمَتَ، نَجِيَ!

همان صدا تاء کید کننده شد پادشاه را، که پای خود را از دروازه ایران، بیرون بگذارد و ببیند: دولت عثمانی که در آخرین درجه قبول تربیت بود، از چه تاریخ دو ثلث رعیت کردستان و عربستان و سایر بلاد ایران را به اُمْنِیَّت «عراق عرب» دعوت کرد؟ به آن‌ها از ظلم حُکمداران ایران، چه صاعقه رسیده که هوای نامناسب و بادهای سُموم عراق عَرَب را بر پیلاقات خوش آب و هوای ایران رجحان داده اند؟

بعد از آن که باد سام بر ایشان «بَرَد و سَلام» ۲۲۷ شد، اصول دولت عثمانی، در طبع آن‌ها، چه قوه احداث کرد که متدرّجاً «اقوام و عَشایر خود را به آن دیار جذب می‌کنند؟

و در حکومت حالیّه ایران - که ولایت را در بسته و رعیت را دست بسته، به یک مبلغ معین به عاملین جور مقاطعه می‌دهند - چه اثری است که بالاتصال، رعیت ایران را به بلاد عثمانی می‌فرستد؟

توفیر دخل عراق عَرَب، به جایی رسیده که مُهمّات حَرَبِیّه دولت عثمانی، در حمله ای که به ایران خواهد آورد، فقط از خود عراق عَرَب تحصیل می‌شود!

مجاورین عتبات عالیات، هرگاه اعلی حضرت شاهنشاهی را در مقام فحوص و تحقیق ببینند، فراریان ایرانی را از حضور شاهانه می‌گذرانند و فَوَائِد «مواد عَشْره» را که «سواد بَشْره» ۲۲۸ دولت ایران شده، در

---

۲۲۷ - «بَرَد و سَلام» ماء خود از آیه قرآن است که می‌فرماید: «یا نارُ کونی بَرْدًا» و سَلاما» (یعنی: ای آتش خنک و سالم باش).  
۲۲۸ - «سواد بَشْره» بمعنی روسیاهی بصورت طنز و به کنایه بکار رفته و منظور «روسفیدی» است یعنی مرتجعان و مخالفان آنچه را که در حقیقت اسباب آبرو و سرافرازی است مایه خذلان و روسیاهی به حساب می‌آورند.

پیشگاه مبارک تشریح خواهند کرد و چند نمره هم از روزنامه «مشرقی» ۲۲۹ که پیش هندیان مجاور و سایر رعایای انگلیس یافت می‌شود با ترجمه چند فصل از روزنامه «زوراء» که در بغداد انطباع شده ۲۳۰ به نظر انور می‌رسانند تا آنچه در این اوراق ثبت شد به غرض شخص کاتب حمل نشود!

روزنامه «مشرقی»، وضع حالیه ایران را به عهد ضحاک تشبیه می‌کند و می‌گوید: «سلطنت ضحاک، باز از روی یک قانونی بود و ظلم او حد و نهایتی داشت، اما سلطنت ایران به علت بی قانونی و ظلم‌های بی نهایت، ممالک ایران را مثل یک بیشه کرده پر از جانورهای درنده که طبعاً در قصد یک دیگراند، وجود این جانورها اختیار را از ید قدرت پادشاه بیرون برده اطمینان مالی و جانی را از جمیع خلق ایران سلب کرده است!»

در ذیل همین فصل می‌گوید: «ملت ایران از سنگینی جنّه عالمان بی عمل و زمامداران دنیا طلب، به مرض کابوس مبتلا شده، به مرتبه ای بی حس است که از این ظلم‌های بی حد و حصر - که رفع آن فقط به عهده مردم است - به هیچ حرکتی قادر نیست و ریاست کلیّه ایران به عهده عاجزانه فقیری مفوض شده که طبع جامد او وجود کلم و بادنجان را بر موجود حیوان یا انسان رجحان داده، ساحت وسیع الفضاى ایران را بر اهالی مملکت مثل زندان کرده و خود در «یوسف» آباد، که «حظیره» قدس و محفل انس

---

بقیه ۲۲۸ - «موادّ عشره» ظاهراً عبارت بوده است از:  
مصونیت جان - مصونیت مال - تساوی در مقابل قانون - آزادی -  
عقیده - آزادی شخص - آزادی زبان - آزادی قلم - آزادی کار و کسب -  
آزادی اجتماعات - انحصار رجحان و امتیاز به فضائل.  
۲۲۹ - نام روزنامه «مشرقی» در صفحه ۱۶۸ جلد اول کتاب  
«سیاستگران دوره قاجار» تألیف مرحوم خان ملک ساسانی بصورت «مشرقی»  
آمده و ممکن است هم «مشرقی» بوده باشد. بهر حال در تمام مآخذهای مورد  
مقابله مصحح «مشرقی» (با میم مفتوح) ذکر شده است.  
۲۳۰ - زوراء بمعنی غیر مستقیم و معوج یا ناصاف و غیر مستوی  
است. بغداد بعلت اعوجاج و انحراف قبله اش باین صفت متصف است  
روزنامه «زوراء» هم بعلت انتشار در بغداد نام خود را از این شهر  
گرفته است.

او است به غرس اشجار مشغول است ۲۳۱ و هنوز نفهمیده که تکلیف بالفعل او پرورش نهال «انسان» است. عیب همچو آدم بی تمیز را تا به حدی بزرگو وسیع می دانیم که اگر در امور دولت ایران، هیچ نقص نبود، می گفتیم: همین یک عیب برای سد راه هر نوع تربیت و ترقی دولت کافی است ... می گوید: «قوه حربه که به منزله روح طبیعی و حرارت غریزی دولت است در ایران به مرتبه ای ضعیف و مبهم است که نمی توان فهمید، دولت مزبور حفظ داخله مملکت و دفع حمله خارجه را به این وسیله خواهد کرد؟ یا به وسایل آسمانی و مواعید صادقانه» «میرزا نصرالله» ۲۳۲ خدا؟ ... می گوید: «وزارت خارجه، مفتاح کشف معانی مخفی دولت و مظهر جلال و قدرت پادشاه است. این وزارت جلیله، چون از صورت پادشاه حکایت می کند، حسن و قبح او فوراً در خارج اثر می بخشد و آن اثر بلافاصله به ملت برمی گردد. الحق، پادشاه ایران از وسعت و رونق این وزارت به هیچ وجه مضایقه نکرده، اما از این وسعت و رونق، هیچ اثری ظاهر نشده جز این که وزیر امور خارجه را موجبات هندسه طبیعی با مکنات و

---

۲۳۱ - نوشته شدن جمله «و خود (میرزا یوسف مستوفی الممالک) در یوسف آباد که حظیره قدس و محفل انس او است به غرس اشجار مشغول است» در هشتاد سال قبل از آن که حظیره القدس - کمی بالاتر از چهارراه یوسف آباد تهران - ساخته شود تصادفی است هم شکفت انگیز و زیبا و هم شاید در خور فحص و استقصاء.

۲۳۲ - توجیه و تعریفی که راجع به «میرزا نصرالله خدا» می توانم کرد چنین است:

میرزا نصرالله، قلمداندار مستوفی الممالک بوده - مستوفی صبح هادر حالی که در حیاط قدم می زده بعرایض ارباب رجوع (به انتخاب و احضار خودش) گوش می کرده آنگاه با ادای یک «لفظ نیم تمام مهمل» نظر خود را به میرزا نصرالله که قلمدان بدست دنبال مستوفی در حرکت بوده تفهیم و اعلام می کرده - از جنبش لب های مستوفی که هیچ کس هیچ چیز نمی فهمید، میرزا نصرالله آنچه باید بفهمد می فهمید و دستور مفصل و کافی روی غریزه عارض می نوشت. واضح است که میرزا نصرالله باین ترتیب در نظر مردم «همه کاره» جلوه می کرد و حل هر مشکل که در ظاهر به مستوفی الممالک راجع بود از خود او خواسته می شد. بعید نیست نویسنده رساله بشوخی برای خدا هم یک میرزا نصرالله تصور و تجسم کرده باشد که وعده های او همه صادقانه و قطعی از آب درآید - إذا جاء نصر الله و الفتح . . . . .

تمول کرده، همه جا خود را به یک صورت و طبعی نشان می‌دهد که هم نسبت به شاهان سلطنت ناقص و محقر است و هم نسبت به مصلحت دولت. در انتخاب اشخاصی که از طرف دولت به بلاد خارجه ابعاث می‌شوند، این وزیر با تدبیر جمعی را اغواء و اِضلال می‌کند به آماده کردن یک مبلغی که به خازن او به رسم تعارف تاء دیه کند و به حکم استخاره جعلی، فرعه ماء موریت به اسم آن کس بیرون می‌آید که مبلغ تعارف را زیادتر و زودتر ادا کند. از این ماء مور در ترتیب امور موکوله و اجرای مراسم ادبیه ۲۳۳ و تسویه مهم پولیتیکه، تکلیف ساقط است. تکلیف لازم الادای او، ترضیه طلبکارانی است که از ابتدا تا انتهای ماء موریت براج او بهم رسیده و غالب آن‌ها، کسانی هستند که به اسم و اعتبار دولت یا محض ترحم و تفضل به ماء مور مزبور، دستگیری می‌کنند و آخر ۲۳۴ از اخذ طلب خود عاجز می‌مانند. زیرا که از هیچ جابه این بدبخت چیزی نمی‌رسد. ماء موریت «حکومت» نیست که در ظرف دو ماه، وجه معاش دو سال، بلکه ده سال را از چاپیدن اموال مردم تحصیل کند و بگوید: خوب مداخلی کردم. عجب تر آن که مخارج عرض راه و مقرری دولت هم که از دیوان، به این‌ها مرحمت می‌شود به مرتبه ای طرف میل سرکار وزیر امور خارجه واقع می‌گردد که توجه به آن را نمی‌تواند از خودش دور کند.

راقبال الدوله شاهزاده هند مقیم بغداد، رساله ای نوشته موسوم به ظرایف و لطائف و از آن رساله چند مقاله که مشعر به احوال ایران است در روزنامه زوراء منطبع است:

در مقاله اول می‌گوید: دو سفر به عجمستان ۲۳۵ رفتم. در سفر دوم

۲۳۳ - مراسم ادبیه یعنی تشریفات مربوط به ایتکت.  
۲۳۴ - در تحریر دوم رساله مجدیه و چاپ مرحوم سعید نفیسی از این جا تا عبارت «حالات حالیه ایران» (حدود یک صفحه) از قلم افتاده است (برای آگاهی از تفصیل امر رجوع شود به یادداشت مصحح در همین کتاب).  
۲۳۵ - «عجمستان» عنوانی است که گاه در محاوره اعراب به سرزمین ایران داده می‌شد، همان طور که ماسبقاً موطن اعراب را بطور کلی عربستان می‌نامیدیم.

حالت ایران به نظر من از سفر اول خیلی غریب تر آمد. عبارت جامعی که از عقلای ایرانی در غرائب اتفاقات شنیده می شود این است که «هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست» ۲۳۶ از این حرف مشخص است که پاهای س اهلالی از دولت تا به چه اندازه است و به همین دلیل، نه سلطنت ایران به نظم و قانون مشروط است و نه پیشکاری ایران به عقل و کفایت!

در همین مقاله می گوید: ایرانیان، حسن و قبح اشیاء را که تمیز آن فقط به عهده عقل است به هوای نفس محول کرده و آنچه عقل حکم می کند، اگر نتیجه آن را به حسن بصر مشاهده نمایند مرعی و معتبر نیست و در قبول آن تامل دارند و هر چه نفس آماره به ایشان می گوید بی تامل مجری می دارند. غرایبی که از حالات حالیه ایران متوالیا " ظهور می کند جمیعا " از مولدات این حسن و قبح تازه است که نفسانیت ایرانی ها، اختراع کرده و به فعل آن فتوی داده است.

می گوید: پادشاه ایران که در علم و اطلاع بر فوائد نظم و آبادی و نتایج عدل و انصاف سرآمد همه و شخص اول و فرد اکمل ایران است در بالاترین درجه تتبع واقع شده، مع هذا این مفتی نفس، فتنه ای کرده و میان علم و پادشاه جدائی انداخته و امور به جائی منجر شده که اگر یک بی تربیت قسی القلب، مملکت را ویران کند و نفوس این مملکت را به هلاکت رساند، همین شخص به تجویز مفتی نفس و مبلغ جزئی که به حضور پادشاه می فرستد، سالیان دراز در این مملکت حاکم مطلق خواهد شد!! می گوید: بینونت علم و عمل پادشاه، صفت نصف و عدل را که نتیجه علم و قدرت است به پرده مستوری برده و نظامات ملکیه و معاملات حسنه را نامرعی گذاشته و امور را به هوای نفس تفویض کرده، تکالیف دولتی را از میان برداشته. پادشاه، در خاک ایران که خانه موروثی او است، به آدمی

---

۲۳۶ - «هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست» حکم یا حکمتی است که هم اکنون نیز همان قدر برای معرفی اوضاع رواج و شیاع دارد که در دوران حیات مصنف داشته!

می ماند که خانه ای به موعِد معین اجاره کرده باشد و تعمیرخانه را از تکلیف خود خارج بداند .

در مقالهٔ دوم می گوید : تمام اهل ایران یا ظالم اند یا مظلوم . و مظلومترین آن ها ، پادشاه ایران است که در خانهٔ خود به کرایه نشینی قناعت کرده و جمیع ظالمان قوی پنجه ، بامعاهدات خاصه ، همتی گماشته اند که قبل از انقضای مدّت و موعِد او را ناچار کنند به بیرون رفتن !

در مقالهٔ پنجم وضع حالیهٔ ایران را به اواخر سلطنت درهندوستان منمّثل کرده می گوید : در این اواخر ، حماقت هندی ها به درجه ای رسیده بود که از همهٔ اسباب دست کشیده در پی القاب افتاده بودند و بیشترین لقب ها ، وقتی اعطا می شد که از سلطنت هندوستان ، تنها اسمی باقی مانده بود . همان سال که از همه طرف به دولت هند ، اِدبار زور آورده بود ، لقب اقبال الدّوله به من دادند !

در سرّ القاب بی معنی ، زن و مرد هندوستان یک اِزدحامی داشتند که از حوصلهٔ حروف تهجّی خارج بود . ۲۳۷

هم در این مقاله می گوید : خَلق ایران مرکّب اند از ، ارواح باطله و نفوس عاطله و اوّهام کاذبه و ملکات ذمیمه :

أَطْفَالُهُمْ فِي الْوَجْهِ مِثْلَ شَيْوُخِهِمْ ! و شَيْوُخُهُمْ فِي الْعَقْلِ كَالْأَطْفَالِ !

همچون کودکان ، که هنوز آئینهٔ روح ایشان از قعر آب و خاک بدن بیرون نیامده نفوس این ناقصان نیز در غلاف ابدان ، مغمور است و تراکم ظلمت وجود ایشان به مرتبه ای است که مانع از تجلّیات تربیت شده .

هم در این مقاله می گوید : تربیت عمومی ایران به عهدهٔ ناقصانی چند مقرر است که جوانان با استعداد ایران را که قابل آموختن هر نوع حرفت و هنراند به یک اجرت جزئی اجیر خود کرده اند : از طلّیعهٔ صبح تا غروب همراه خود می برند و در واقع به آن ها آداب بیکاری تعلیم می کنند .

۲۳۷ - " از حوصلهٔ حروف تهجّی خارج بود " یعنی به قلم و زبان در نمی آمد .



از تعلیمات عمده آن ها ، این است که راه عبور بر آینده و رونده سخت کنند و محض خوش آمدن این احمقان ، مردم را به ایستادن مجبور نمایند و در دعوت ها میان مهمان و میزبان ، اسباب عداوت ابدی شوند! همین که روزگار جوانی این بدبخت ها به سر رسید عذرشان خواستاست و چون هنر و حرفتی هم تحصیل نکرده اند لابد می شوند به گدائی .

حَسَنَات این عمل که اظهار اعتبار و حشمت است یا القاء خوف و وحشت ، در نظر رؤسای ملت ایران نیز از مُسْتَحَبَات شده ، در کوچه های شهر جار و جمعیت علماء - به عنوان این که شعار اسلام است - کار را بر مردم مشکلتر کرده در " رد " این بحث - که نصف خلق ایران را در پایان عمر و ختم نوکری ناچار می کنند به سوءال - رجال دولت و رؤسای ملت هنوز جوابی فکر نکرده اند که در مقام مسئولیت بتوانند بگویند جز این که بر سفاقت خودشان که سال ها در شبهه بوده اند ، اذعان صریح کنند .

هم در این مقاله می گوید : معاریف ایران را دیده ایم . بامداد - که از خواب بر می خیزند با بخت خواب آلود و تردیدی که در حرکت و سکون خود دارند - لابد می شوند از ملاقات رئیس کل و خضوع بی فایده ، و تصدیق بلا تصور ، و انکار بدیهی و تصویب اعمال بَیِّن الضَّرَر .

ریاست کلیه ایران هم غالبا " در چنگ یک حيله وری است که از مَمَر ظلم و شیطنت ، مایه و مکنتی بهم رسانیده و به قوت آن مایه و مکنت - و حيله ها که در حفظ آن بکار برده - پادشاه را به حُسن کفایت و اظهار بی طمعی فریفته خود کرده . و تا پادشاه از این شبهه بر نیاید ، مردم ایران را از اطوار ناملایم این " رئیس " خلاصی نیست .

در مقاله دوازدهم که صنایع غریبه هر مملکت را تعداد می کند می گوید :  
در ایران صنعت جدیدی اختراع شده که " چانه همه " فرنگی ها می چاید ، بفهمند " ۲۲۸ و آن صنعت ساختن یک جور

۲۳۸ - " چانه همه فرنگی ها می چاید بفهمند " یعنی همه فرنگی ها در فهم موضوع به عجز و انکسار تمام می افتند .

« نردبان آسمانی » ۲۳۹ است که در او اسبابی تعبیه شده ، به محض آن که پای آدمی به اولین پله نردبان رسید خود را در پله آخرین می بیند و این نردبان هیچ جا یافت نمی شود مگر پیش وزراء نواخته ایرانی !

در مقاله پانزدهم می گوید : مُتَقَدِّمِینَ از حکمای طبیعی به براهین حسیه هواهای مودیه را - هر چه مشرقی است - از سواحل رودخانه « گنگ » می دانند و هر چه جنوبی است - از اَعَالِی بِلَادِ یَمَن . و مُتَأَخَّرِینَ بر آن اند که در این اَعصَار ، هوایی که حافظ امراض است و مودی ترین هواها است هوای ایران است که جمیع ایران را مَدْقُوق و « مرده » مُتَحَرِّک « کرده است و بالفعل ، ممالک ایران به منزله شخصی است که برای دفع اخلاط رَدِیَه دَوای « قی » خورده و ضعف بنیه یا غِلْظَتِ خِلْط ، او را از استفراغ مانع شده ! مُلْکِ ایران ، در این بیماری شدید و حالت احتضار - که بدنی است بی روح - از عالم ارواح ، صدائی می شنود که : رَجَعْتَ مَوکِبَ هَمایون ، کاشف از « معاد جسمانی » است و ورود مقدم مبارک پادشاه ، از واردات روحانی . بَسْطَ بَسَاطِ عَدَلٍ و داد ، از موجبات معاد است : إِنَّ رَبَّكَ لَبَا لِمِرْصَادٍ . در اوّل ورود ، نخستین چیزی که از اراده عَلَیْهِ مَلِکَانَه ظهور خواهد یافت وضع قانون عدل است و حبس وزرای مرخص . مُنْکِرَانِ مَعَادٍ بر اعتقاد قدیم راسخ اند و به نَشَاءُهُ اُخْرَى قائل نیستند که طبع ایران از پذیرفتن قانون قاصر است : وَ أَكْثَرُ وَا فِیْهَا الْفَسَادُ !

دو چیز موءید اعتقاد ایشان شده : اول ، جلوه زحمات آن ها است ، که در این « غیبت کبری » ممالک محروسه ، مخروبه شده و صدا از کسی در نیامده .

در قَحْطِ عَامٍ که « عَامٌ فِیْهِ یُغَاثُ النَّاسُ » بود به عاملی های مذمومه - که در هیچ عهد و عصر معمول نبوده - قدرت به کار بردند و بر قیمت گندم افزودند و از عده مردم کاستند که وجوه نقد بر وجود نفس راجح است !

۲۳۹ - ظاهراً " مراد از " نردبان آسمانی " پول و حق و حساب و رشاء و ارتشاء است نظیر آنچه اینک گفته می شود : " پَرِ جِبْرِئِل " .

درازاء این زحمت ، خود را مُسْتَحِقِّ امتیازاتی می دانند که اول آن ها «ریاست دائمی» است و حایل شدن میان اعلیٰ حضرت شاهنشاهی و همه مردم! دوّم ، مَسَاعِی مَشْکُورَه «میر شکار» ۲۴۰ در ترغیب سواری و صید افکنی و تنفّر وجود مبارک از مقرّ سلطنت به رسم مَعهود و شیوه ماء لوف و توجه خاطر اعلیٰ به اطراف و صید گاه های معروف؟ که تقدیم این مشاغل مهمّه ، بی شک سبب تعطیل مهامّ ملّکی و ملّکی است و تفویض کارها به وزرای پیشین .

هاتف غیبی می گوید: «اولاً» سفر پادشاه زیاده از پنج ماه نبود و در این مدّت قلیل ، سیم تلگراف و مخابرات مفیده که از اردوی همایون می شد ، اسباب حفظ ممالک و ایمنی مسالک بود . و اِلّا ظلم های وزرای مرخص ، رشته این نظم جزئی را هم ، از هم گسسته بود!

ما به خاطر می آوریم سفر افغانستان مرحوم محمّد شاه طابّ نراه را که از یک سال متجاوز بود . مالیات به قسط می رسید . مَهْمَات حَرْبِیّه به هُرَات می رفت . همین پادشاه به سمت ولی عهدی و صفت سلطنت باهدایای نیکو نیکولای اول امپراطور روس را در کنار اُرس پذیرائی کرد .

وکلائی دولت که مقیم دَارُ الخِلافه و متصدی امور جمهور بودند درازّه خدمات مذکوره ، خود را مُسْتَحِقِّ هیچ امتیازی نمی دیدند ، بلکه تشویش خاطر داشتند که شرح خدمات کَمَا یَحِبُّ تقدیم و معروض نشده .

ثانیاً «میر شکار مرخص و به زیارت خانه خدا زاده الله تعالی شرفاً» روانه شده ، یک مدّتی ، مشغولیت صید حَرَم ، او را مجال رجعت نخواهد داد و این خود ، یک علامت خوبی است بر استقامت خاطر پادشاه و حبس وزرای مرخص و خلاصی دولت و صحت مزاج ملّک و قوام ملت و نفاذ احکام عقل و نسخ فتاوی نفّس و آسایش رعیت و آبادی مملکت ،  
تا ، زین میانه خواسته کردگار چیست!

۲۴۰- در عبارت «مَسَاعِی مَشْکُورَه» میر شکار «هر چند کلمه شکار فارسی است و «مَشْکُور» عربی ولی تلفیق این دو کلمه یک نوع همناوایی **Euphonic** بوجود آورده که لطیف است . تکرار حرف «میم» در آغاز سه کلمه متوالی نیز تعدّد و تکرار سعی یا شکر را بهتر و بیشتر قابل درک می سازد .

« پایان »

فهرست و ترجمه آیات قرآن مجید

مندرج در رساله مجدیّه

صفحه ۱ - بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ : بنام خداوند بخشنده مهربان ( در آغاز همه سوره های قرآن جز سوره ۹ - التّوبه - آمده است ) .

صفحه ۲۵ - إِنَّمَا الْمَوءُ مَنُونٌ إِخْوَةٌ : مؤمنان برادر یک دیگرند (آیه ۱۰ سوره ۴۹ - الحّجرات ) .

صفحه ۳۰ - إِنَّا إِلَیْنَا مُّیَابُهُمْ ثُمَّ إِنَّا عَلیْنَا حَاسِبُهُمْ : بی شک بسوی ماست بازگشت ایشان - آن گاه با ما خواهد بود ( رسیدگی به ) حساب ایشان ( آیه های ۲۵ و ۲۶ سوره ۸۸ - الغاشیه ) .

صفحه ۳۱ - لَا یُعَاذِرُ صَغِیْرَةً وَ الْاَکْبِیْرَةَ إِلَّا وَ قَدْ أَحْصَیْهَا : ( نامه اعمال ) از هیچ گناه کوچک و بزرگ نمی گذرد جز پس از برشمردن آن ( از آیه ۴۷ سوره ۱۸ - الکهف ) .

صفحه ۳۱ - ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ : تاریکی هایی بر روی یکدیگر ( از آیه ۴۰ سوره ۲۴ - النّور ) .

صفحه ۳۲ - وَ اطْعَمَهُمْ مِنْ جَوْعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ : و با خوراک دادن به ایشان ، رهانیدشان از گرسنگی و ایمن نمودشان از ترس ( آیات ۳ و ۴ سوره ۱۰۶ - قُریش ) .

صفحه ۴۳ - ضَعْفَ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبِ - ( چه ) ناتوان اند خواهنده و خواسته شده ( کسانی که از غیر خدا چیزی خواهند ) ( پایان آیه ۷۳ از سوره ۲۲ - الحّج ) .

صفحه ۴۸ - أَصَابِعَهُمْ فِی آذَانِنِهِمْ . . . ( فراری دهند ) انگشت هایشان را در گوش هایشان ( از آیه ۱۸ از سوره ۲ - البقره ) .

صفحه ۴۸ - سَمَاعُونَ لِلْکِذْبِ - أَكَاوِنَ لِلْسُّخْتِ - شنوندگان دروغ - خورندگان ( مال ) حرام ( از آیه ۴۶ سوره ۵ - المائدّه ) .

- صفحه ۵۰ - فَإِذَا رَهِیَ حَیةً تَسْعَى - پس ناگهان ، آن ماری است که این طرف و آن طرف می‌رود ( قسمت آخر آیه ۲۱ سوره طه ) .
- صفحه ۵۰ - إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُولُونَ - بی شک آن ها از شنوائی محروم و برکناراند ( آیه ۲۱۲ سوره ۲۶ - الشعراء ) .
- صفحه ۶۰ - فَرِیْقٌ فِی الْجَنَّةِ وَفَرِیْقٌ فِی السَّعِیرِ - گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ ( آیه ۵ سوره ۴۲ - الشوری ) .
- صفحه ۶۰ - سِرًّا وَجَهْرًا - بطور پنهانی و آشکار ( از آیه ۷۷ سوره ۱۶ - النحل ) .
- صفحه ۶۲ - وَلَاتَ حِبْنَ مَنَاصٍ - و نیست برای توحالا هنگام گریختن ( از آیه ۲ سوره ۳۸ - ص ) .
- صفحه ۶۹ - کَرَامًا کاتبین ( آیه ۱۱ سوره ۸۲ - الإِنْفِطَار ) که در این کتاب به تاء سی از تداول عامه بصورت کَرَامٌ الکاتبین آمده ؛ بزرگانی در حال نوشتن .
- صفحه ۷۸ - هَلْ مِنْ مَزِیدٍ؟ آیا ( باز هم ) زیاده ای هست ؟ ( آیه ۲۹ سوره ۵۰ - ق ) .
- صفحه ۷۷ - سَتَلَّ سَائِلٌ بِعَذَابٍ واقع - پرسید پرسنده ای درباره عذابی که روی می‌دهد ( آیه یکم از سوره ۷۰ - المَعَارِج ) .
- صفحه ۷۸ - کَسْرَابٌ بِقِیْعَةٍ یَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً ( اعمال کسانی که کافر شدند ) چون سرابی است در زمینِ هموار که تشنه آن را آب می‌بندارد ( از آیه ۳۹ سوره ۲۴ - النور ) .
- صفحه ۸۲ - قَاعًا "صَفْصَفًا" همچون زمینی صاف ( از آیه ۱۰۶ سوره ۲۰ - طه )
- صفحه ۹۸ - إِنَّهُ لِبَالِمِرْصَادٍ ( ماء خود از آن رَنک لبالمِرْصَادِ - بی شک پروردگار تو مراقب و در کمین است . آیه ۱۳ سوره ۸۹ - الفجر ) .
- صفحه ۹۸ - أَكْثَرُ وَافِیْهَا الْفَسَادُ - در آن ( شهرها ) تباهی بسیار کردند ( آیه ۱۱ سوره ۸۹ - الفجر ) .

فهرست و ترجمه  
اشعار و ترکیبات عربی  
مندرج در رسالهٔ مُجدیه  
حرف الف ( همزه )

آخِرَ الْأَمْرِ: سرانجام ، پایان کار .

أَنَا وَأَنَا: دم به دم ، هر دم

أَخَذَ الْجَيْشُ: سربازگیری

أَسْتَعْفِرُ اللَّهَ لِمَا مَضَى وَأَسْأَلُ الْعِصْمَةَ فِي مَا بَقِيَ: بخشش می‌خواهم از خدا برای ( گناهان ) گذشته - و از او می‌خواهم مرا نگاه دارد ( از گناه ) در آینده .

أَطْفَالُهُمْ فِي الْوَجْهِ مِثْلَ شِبُوخِهِمْ وَ شِبُوخُهُمْ فِي الْعَقْلِ كَأَلَا طِفَالٍ:  
که دکانشان در زیبایی چون پیران آن‌ها هستند ( یعنی زشت هستند ) و پیرهای آن‌ها در خرد و دانائی همچون کودکان آن‌ها می‌باشند .

أَعْلَى حَضْرَتٍ: والاترین وجود ، بالاترین شخصیت .

أَقْتَمَارُ وَنَنِي وَ أَنَا بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى: آیا پس با من مجادله می‌کنید ( و سخت می‌گیرید ) در حالی که من در بالاترین چشم اندازه‌ها قرار دارم .

أَكَلُ مَيْتَةٍ: ( از گرسنگی و ناچاری ) مردار خوردن ، مردار خواری .

الآن: همین دم ، حالا ، هم اکنون .

الحاله هذه: حالت حاضر چنین است ، اینک ، چنین است که .

الآمان: ای امان ، زینهار ، پناه! ( برای فرار از عذاب و شکنجه‌یادر وقت نزول بلا و حادثه بزبان آورده می‌شود ) .

الحق: بحق ، حقیقت آن است ( که ) بدوستی که ، براستی ( که ) .

الكفاية: در کفایت و لیاقت از همه برتر ( عنوانی است که

به وزیران عالی مقام داده می‌شد ) .

إلى يومنا هذا: تا همین زمان ما - تا امروز .

إِنَّ السَّعِيَةَ إِذَا لَمْ يَنْهَ مَعْدُورٌ: بر نادان وقتی که (از کار زشت) نهی نشود خرده نتوان گرفت.

### حرف ( ب )

بِاطِلُ السِّحْرِ - خنثی کننده سحر، بی اثر کننده جادو.  
بِالآتِّصَالِ: پیوسته، همیشه، لاینقطع، بی فاصله، پشت سرهم، بی رینهار  
بِالذَّاتِ: بخودی خود، بگونه اصلی، بطور اصیل، بی تکیه به دیگری، باقتضای سرشت، بگوهر، ذاتا".  
بِالطَّبِيعِ: بگونه طبیعی از روی سرشت، طبعاً، "طبیعیاً"، بگونه مادرزاد.  
بِالْفَرُوضِ: بفرض فرضاً " بگونه قراردادی نه واقعی".  
بِالْفِعْلِ: دو فعل و عمل ( نه در قوه و استعداد )، در زمان حاضر، فعلاً " ( در مقابل قبلاً و بعداً )، حالا، ( بِالْفِعْلِيِّ = کنونی، موجود در حال حاضر ) .  
بِالْمُنَاصَفَةِ: به تساوی ( میان دو نفر )، نصفانصف، با پیروی از روش تقسیم به دو بخش برابر.  
بِالْمَالِ: ( در مقابل بِالْفِعْلِ )، سرانجام، در پایان زمان ( با کار )  
مَآلًا، عاقبت ( قید )، آخر سر ) .  
بِالْوَرَاثَةِ: از راه ارث، ارثاً".  
بِتَمَامِهِ: تمام آن، همگی آن، بتمامی، کلاً، از آغاز تا پایان، همش، از اول تا آخرش.  
بِدَيْهِي الضَّرِّ، بِدَيْهِي الضَّرِّ: ( صفت اقدام یا معامله یا سرمایه گذاری که از ابتداء زیان آن روشن و آشکار باشد ) .  
بِذَا حَكَمْتُ ( بِهَذَا حَكَمْتُ - حَكَمْتُ بِهَذَا ) : حکم کردم درباره این ( امر ) - رای دادم بدین گونه ( مراجع روحانی برای اعلام فتوی یا حکم خود، نخست عباراتی نظیر " حَكَمْتُ بِذَلِكَ " یا " ذَلِكَ الْكِتَابُ " می نوشتند و سپس عقیده خود را در ذیل آن مرقوم می داشتند ) .  
بِشَرَطِ لَا: بشرط مقید بودن به عدم قید ( عکس لَ بِشَرَطِ که بمعنی مقید

نبودن به وجود یا عدم قید است) .

بَعِيدُ الْعَهْدِ: آشنا از دیرباز، آشنای دیرین، ( دو آشنا که یکدیگر را دیر دیر دیدار کنند )، آشنای قبلی و بیگانه بعدی ( نسبت به محلی یا مطلبی یا شخصی ) .

بَعِيْنَه: درست بگونه او، عیناً، بی کم و کاست، بی کم و زیاد، بی هیچ دگرگونی .

بِعَوْنِهِ وَ قُوَّتِهِ: به یاری خدا و توانائی او ( معمولاً در مورد کارهای آینده بعنوان دعا و مسئلت بکار می‌برند ) .

بَقِيَّةُ السَّيْفِ: آن‌ها که از ضرب شمشیر در امان مانده اند (مانند آن عده از قشون که پس از جنگ به اوطان خود بازگشته یا از معرکه فرار کرده باشند) ، باقی مانده .

بِلا تَعَجُبْ: بی شگفتی، بدون شگفت زدگی .

بِلا تَتَوَصَّرْ: بی اندیشه، بدون مجسم کردن در ذهن، بی داشتن درکی ( از چیزی ) .

بِلا حَيْهَةٍ: بی سبب، بی علت، بی هدف .

بِلا جَمْعٍ: ( ملکی که ممیزی نشده یا جزء جمع نیست یا بهر صورت از نظر مالیات مکتوم مانده باشد )، بی جمع، بی ابواب جمعی .

بِلا سَكْنَةٍ: خانه یا ملکی که کسی در آن سکونت و نشیمن نداشته باشد، ملک. یا خانه متروک ( سَكْنَه = ساکنان، اقامت دارندگان عادی و دائم ) .

بِلا عَوْضٍ: بی عوض، در مقابل هیچ رایگان، مجان، مجاناً، بگونه بخشش .

بَنِي آدَمَ ( ماء خود از بنو آدم ): فرزندان آدم أَبَوَالْبَشَرِ وَ حَوَّاءَ، بشر، آدمیزادگان .

بَنِي عَمِّ ( ماء خود از بنوعم ): عموزاده ها، پسرعموها، پسرعموها و دختر عموها، ( بَنِي أَعْمَامَ = پسران عموها، پسران و دختران عموها، فرزندان عموها و عمه ها ) .



بنی لام ( نام خاصّ عشیره ای در کنار شطّ العرب ) : فرزندان ( از نسل ) لام .

بِالْفُضُول ( ابوالفضول ، بلفضول ) : بسیار فضول ، پرفضول ، صاحب فضاح  
بیع شرط - فروختن بشرط ، معامله مشروط ( مثل آن که خانه ای فروخته شود بشرط آن که اگر فروشنده در ظرف یک سال بهای معامله را پس داد ، معامله فسخ و خانه مجدداً از آن او بشود ) .  
بَیِّنُ الضَّرَرِ - ( = بدیهی الضّرر ) : معامله یا کاری که زیان آن فاحش و نمایان باشد .

بَیِّنُ الطَّلُوعِیْنِ : فاصله دو صبح کاذب و صادق ، ( اصطلاحاً : ) فاصله سحر تا طلوع آفتاب .

تصدیق بلا تصوّر ( از اصطلاحات منطق ) : گواهی بر وجودیاصحت امری بدون داشتن درکی از آن یا حصول مقدمات و جوانب آن ، نسنجیده قبول یا گواهی کردن .

حرف : " ج " و " ح "

جدیدالاختراع : بتازگی اختراع شده ، تازه درآمد ، اخیراً " درست شده نوظهور .

حَسَبِ الْمَقْطَعِ : مطابق الگو ، باندازه قد و قامت و ریخت ، بقدرشأن و مرتبت ، متناسب با مقام ، برطبق قرار .

حِفْظُ الْجَیْشِ : نگاهداری سرباز ، داشتن ارتش ، ربرپرچم نگاهداشتن .

حَقُّ التَّحْرِیرِ : مزد نوشتن ( دستمزدتنظیم اسناد و قباله ها ) ، نوشتنمزد .

حَقُّ التَّحْرِیکِ : مزد یا هزینه براه انداختن ( کسی یا عده ای را برای

انجام دادن کاری ) ، خرج حرکت دادن ( قشون و جز آن را ) .

حَقُّ السَّكُوتِ : خموشانه ، ( پول یا مالی که بطور نامشروع یا بظاهر

مشروع به کسی داده یا از کسی گرفته شود در مقابل دم برنیاوردن از امری یا فاش نکردن رازی ) .

حقّ تعالی ( خلاصه حق تعالی شانه و نظایر آن ): خداوند که شانه و مقامش برتر و والاتر است ، خدای بزرگ .

حرف : د ، ذ ، ر ، ز

دارالخلافه: خانه جانشینی ، ( لقب شهر بغداد که مرکز حکومت عباسیان بود . عباسیان مانند امویان ، خود را خلیفه یا جانشین پیامبر اسلام می دانستند - از زمان آقامحمدخان قاجار این لقب به تقلید یا رقابت با امپراتوران عثمانی که خود را خلفاء پیغمبر اسلام می دانستند به شهر طهران نیز که بتازگی پای تخت ایران شده داده شود و تا اوائل پهلوی رایج و متداول بود . در اسناد می نوشتند : دارالخلافه طهران ) .  
دارالصّداره: خانه صدارت ، کاخ صدراعظم ( مثل کاخ نخست وزیر که امروزه متداول است ) .

دارالفنون . خانه یا مرکز تعلیم و تعلم حرف و صنایع ( این اصطلاح ، نام مدرسه ای شد که مرحوم میرزا تقی خان امیرکبیر بگونه پلی تکنیک تاء سیس کرد . امروز این نام بدبیرستانی اختصاص دارد ) .

دستور العمل: ( مقررات مربوط به طرز اقدام درباره کاری یا اجرای قانونی - بودجه بلاغی و دفتر یا کتابچه درآمدهای مالیاتی در دوران قاجاریه باین نام مشخص می شدند ) ، دستور کار .

دقیق النظر: تیزبین ، خرده بین ، باریک بین .

ذات البین: میان دوکس یا دودسته ، دوجانبه - میان آن ( یا این ) دو ذلک الکتاب: این است قرآن .

ذوالجلال: صاحب بزرگی و بزرگواری ، خداوند بزرگ ، خداوند ، خدا ،

ذوالکفل: ( از پیامبران ) ، بخشنده امن و عیش ، ( کسی که در

سایه اش آسایش دیگران تاء مین است ) .

ذوالفقار: ( نام شمشیر حضرت علی امیر مومنان ) ، دارای ادوات

کندن یا سوراخ کردن .

ذِبح ( ماء خود از: ذوق ) : بجا و برحق ، صاحب حق ، شایسته ، مستوجب .

ذی زرع ( ذوزرع ) : کشت شده ، زیر کشت .

رَبِّ النَّوعِ : الهه ، خدای نوع ( مانند رَبِّ النَّوعِ عقل ، رب النَّوع - عشق ، رَبِّ النَّوعِ خشم و غضب ) ، خدای اسطوره ای ( مانند هورمزد که خدای نیکی ها و اهریمن که خدای زشتی ها و پلشتی ها در نزد ایرانیان قدیم بوده است ) .

رَبِّ ، عَامِلِنَا بِفَضْلِكَ ، وَلَا تُعَامِلِنَا بِعَدْلِكَ : خدایا با ما به کرم و بزرگواری و با نظر گذشت و اغماض رفتار کن و با ما بعدالت ( که بزبان حتمی ما است ) معامله مفرما .

رَجِمَ اللَّهُ النَّبَأَ الْأَوَّلَ : رحمت خدا به گورکن نخستین ! ( از امثال سائره ) .

زایدالوصف : بیش از حد ، چنانکه در وصف نگنجد ( این ترکیب از ساخته های ایرانیان است و در عربی بدین صورت متداول نیست ) .

حرف : س ، ش ، ص ، ض ، ط ، ظ

سابق الذکر : در گذشته یاد شده ، قبلا " گفته شده ، ذکر شده ، مذکور .

سریع الوصول : زود بدست آینده ، آسانی عاید شونده .

سریع الهضم : ( خوراک ) زود هضم شونده ، ( مجازا " : مالی که آسان

بدست آید و زود خرج شود ) .

سَعِيدًا و شَقِيًّا : چه عاقبت بخیر و چه عاقبت بشر ، از خوشبخت تا بدبخت ، همه از دَم تا دَم ، از اول تا آخر .

سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ : سیه روئی و بی آبروئی در دو جهان .

سَوْقُ الْجَيْشِ : راندن سرباز ، حرکت دادن قشون ، استراتژی ، لشکرکشی .

سَيِّدُ الشَّهَدَاءِ : سَورور شهیدان ( لقب امام سَوم شیعیان ، حسین بن علی

که پس از شهادت در کربلا بدین عبارت از او یاد می کنند ) .

شدید الاثر: دارای اثر سخت و نمایان ( حرف یا عملی که کسی را سخت متاثر کند ) .

سَطَّ الْعَرَبُ: ( نام مسیر مشترک رود کارون و نه‌رهای فرات و دجله ) ،  
" رودخانه بزرگ " اعراب .

صَحِيحُ الْأَعْضَاءِ: تندرست ، با اندام های سالم ، برخوردار از صحت اندام ها .

صَعْبُ الْوَصُولِ: ( در مقابل سهل الوصول و سریع الوصول ) ، بزحمت عاید شونده ، ( مال یا مالیاتی که بدست آوردن آن مستلزم زحمات زیاد باشد ) .

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: درود و تحیت خداوند بر او ( پیامبر - اسلام ) و یاران او ( عبارتی است که معمولاً پس از نام حضرت مُحَمَّد آورده میشود ) .

صُيِّقَ عَنْهُ الْفَضَاءُ وَفُوقَ عَلَيَّ السَّمَاءُ: جا و فضا از او تنگ شد و اوبالا رفت بر آسمان .

طَرْدًا لِللَّبَابِ: برطبق امور یا موارد دیگر ، از باب استطراد ( مثال: وقتی نا آشنائی همراه چند تن آشناست با او نیز طردا " لِللَّبَابِ همان طور سلام و تعارف می کنیم که با دیگران ) .

ظَاهِرُ الصَّلَاحِ: خوش ظاهر ، بظاهر آراسته به لباس تقوی . در ظاهر بی عیب .

حرف: " ع " و " غ "

عام " فِيهِ يُنَاثُ النَّاسُ " : سالی که فریاد و فغان مردم برمی آید .

عِبْرَةٌ لِلنَّاظِرِينَ: پند گرفتنی ( است ) از برای بینندگان . ( عبارات

عِبْرَةٌ لِلنَّاظِرِينَ و آخر الامر و نظایر آن ها بصورت مفعول مطلق یا مفعول فید یا مفعول له بکار می روند و در این صورت کلمه اول آن ها باید منصوب خوانده شود = عبرتنا " لِلنَّاظِرِينَ : تا تجربه و پندی باشد از برای آنان که می نگرند . آخِرُ الْأَمْرِ: در پایان کار ، سرانجام ) .

عَدِيمُ النَّظِيرِ: بی مانند، منحصر بخود.

عَرَبِيٌّ الْعِبَارَةُ: نوشته یا گفته شده عربی.

عَزَّوَجَلَّ: ( خداوند ) گرامی است و گرانقدر، ( که ) عزیز و جلیل است، ( که هست ) گرامی و بزرگ.

عَزِيزٌ بِالْمَالِ: گرامی در پایان، بالاخره عزیز.

عَلَى الْإِتِّصَالِ: پیوسته، همیشه، بگونه دائمی یا پشت سرهم.

عَلَى الْإِسْتِمْرَارِ: پشت سرهم، لاینقطع، بی آنکه یک یا چند نوبت

حذف با ترک شود، مستمرا، پیوسته، با فاصله های زمانی مساوی.

عَلَى الْإِطْلَاقِ: مطلقا، بی قید و شرط، به گونه مطلق (نه بطور نسبی).

عَلَى الْحِسَابِ: در حساب موقت، ( پرداخت ) غیر قطعی، بیعانه.

عَلَى الظُّلْمَةِ: عَلَى الظُّلُوعِ سپیده صبح، مقارن سرزدن آفتاب، اول

از همه، پیشاپیش.

عَلَى الظُّلْمَةِ كَالنُّكْرَةِ الْوَاقِعِ فِي صَدْرِ الْكَلَامِ: اول از همه، سر صف

مانند کلمه نکره ای که در اول جمله واقع شود، ( نابجا ).

عَامِي الْعَمِيَا: کورکورانه، ندیده نسنجیده.

عَلَى الْغَفْلَةِ: سرزده، ناگهانی، غفلة.

عَلَى جِدَّةٍ: بگونه تنها، جداگانه، جدا از دیگری یا دیگران، بصورت مجزا.

عَلَيْهِ السَّلَام: بر او باد سلام.

عَلَيْهِمُ السَّلَام: بر ایشان درود باد.

عَنْ قَرِيبٍ: بهمین زودی، بزودی، قریبا، در آینده نزدیک.

عَوَامُ النَّاسِ: عامه مردم، طبقات پائین جامعه، بی سوادها، کم سوادها.

عَيْنُ الْحَيَاةِ: چشمه زندگی، آب زندگانی ( بصورت نام خاص هم

برای کتب و اشخاص و غیرهم بکار برده شده ).

عُرَابُ الْبَيْنِ ( عُرَابُ ذَاتِ الْبَيْنِ ): زاغی دارای پا و منقار سرخ

( آواز زاغ و کلاغ را بعضی بشومی تَفَال می زنند و آن را علامت حادثه ای

بد می دانند ).

غَيْرُ ذِي زَوْعٍ : ( زمین ) نکاشته ، بایر .

حرف : ف ، ق ؟ ک

فَعَالٌ مَائِشَاءٌ ( ماء خود از فَعَالٌ "لمايشاء" - همچون فَعَالٌ لما يربد که جزئی از آیه ۱۰۹ سوره ۱۱ - هود است ) : انجام دهنده آنچه بخواهد ، ( کسی که توانائی بی اندازه برای اجراء فکر و منظور خود دارد یا کسی که مانع و رادعی در راه اجراء نظر و نقشه اش نیست ) .

فَوْرَى الاثر : دارای اثر سریع ، بلافاصله مؤثر ، زود نتیجه بخش .  
فَوْقُ الْعَادَةِ : برتر از عادی ، بالاتر یا بیشتر از معمول ، بیش از اندازه .  
فِي الْحَقِيقَةِ : برآستی ، بدرستی ( که ) ، درحقیقت ، باطنا " ، درواقع .  
فِي مَابَيْنَ : در میان ، ( صفت آنچه در میان دو یا چند تن موجود است یا در جویان روی دادن است ) ، میان دو طرف ، در وسط چند چیز .  
قَرَضَ الْحَسَنَ ( بمناسبت نام حسن پدر یوسف مستوفی الممالک ، استعاره ای است از اصطلاح قَرَضَ الْحَسَنَةَ : وام بی بهره ، وام دادن بگونه کمک و نیکوکاری ) .

قَسَى الْقَلْبَ : سنگدل ، نامهربان ، بی رحم .  
قُوْتٌ لَا يَمُوْتُ : روزی بخور و نمیر ، غذا بقدری که ( کسی ) نمیرد .  
قَوْلًا و وَفِعْلًا : در گفتار و کردار ، در حرف و عمل ، چه از نظر قول و چه از لحاظ انجام دادن قول .

كَالْمَيْتِ بَيْنَ يَدَيْ غَسَّالٍ : چون مرده ای در میان دو دست مرده شو ، بی حال و بی جان ، بی رمق بی حرکت ، بی اراده از خود ، ( جزء آخر عبارت بصورت يَدَيْ غَسَّالٍ نیز شنیده شده است ) .

كَذَا : مثل این ، مانند آن ، همین گونه ، بهمین صورت ( که دیده یا خوانده می شود ) ، چنان ، آنچنان .

كَذَا وَكَذَا : چنین و چنان .

كَذَائِي : آن چنانی ، آن چنان ( که میدانید یا همه می دانند ) .

كَذَلِكَ: مانند این، همچنین، همچنان، مانند آن .  
كِرَامُ الْكَاتِبِينَ ( ماء خود از کراما " کاتبین که جزئی از آیه ۱۱ سوره ۸۲ قرآن - الإنفطار است ) : بزرگان نویسندگان ، دو فرشته که عمل خوب و بد انسان را نویسند .  
كَمَا يَجِبُ: آنطور که واجب است ؟ بگونه بایسته، آن چنانکه باید،  
( كَمَا يَلِيْقُ = آن چنان که شاید ) .

### حرف : ل ، م

لَا يَشْرَطُ: بی هیچ شرط، آزاد از وجود یا عدم هرگونه قید . عکس آن ، بِشْرَطِ شیء ( مقید به وجود قید یا شرط ) و بِشْرَطِ لَا ( مقید به عدم قید یا شرط ) می باشد .  
لَا جَرَمَ: ناچار، ناچار .  
لَا زَمَّ الْأَدَا: ( مال یا حق یا توضیحی که باید ادا شود ) پرداختنی، ( انجام ) دادنی .  
لَا سَبِيلَ الْإِيَّ الْخَلَاصِ: راهی برای گریز یا رستگاری نیست .  
لَا غَيْرَ: نه دیگر، نه شخص دیگر، نه ( چیز ) دیگر، غیر ( از این یا آن ) نه، جز این نیست، جز این ها ( کسی یا چیزی ) نیست .  
لَا مَحَالَةَ: ناچار، لاجرم، حتما " .  
لَا وُصُولَ: ( مال یا طلب یا مالیاتی که گرفتنی نیست ) ، واصل نشدنی، غیر قابل دریافت .  
لَدَى الْوُرُودِ: مقارن زمان ورود ، همزمان با آمدن ، بمحض ورود ، نزدیک به لحظه ورود .  
لِكُلِّ جَدِيدٍ لَذَّةٌ: هر تازه ای خوش آیند است .  
لَمْ يَزُوعَ: ( زمین ) کشت نشدنی \* غیر قابل فلاح و زراعت . ( فوق لم یزوع و بایر در این است که بایر زمینی است که در آن کشت نشده یا نمیشود ولی زمین لم یزوع اساسا " قابل کشت نیست ) .  
لَوَدَّ نَوْتُ أُنْمَلَةَ " لا حترقت " : اگر نوک انگشتان را نزدیک می کردم ، سوخته بودم ( این جمله منسوب به جبرائیل و از روایات معراج است ) .

مَا أَكَلْتُ لُقْمَةً إِلَّا وَخَلْفَهَا أَلْفَ لَظْمَةٍ وَمَا شَرِبْتُ شَرْبَةً إِلَّا وَبَعْدَهَا أَلْفَ ضَرْبَةٍ؛ نخوردم لقمه ای جز آنکه پس از آن هزار لطمه خوردم. و ننوشیدم شربتی جز آنکه بعد از آن هزار ضربت چشیدم.

مَالُ الْمَقَاطِعِ: بهای خرید حکومت ایالت، ( داوطلب حکومت با پرداخت مبلغی، فرمان انتصاب را در حقیقت می‌خرد و این سمت را با تقدیم مبالغی، سالانه - بگونه مالیات و غیره حفظ می‌کرد تا وقتی که علی موجب عزل شود از قبیل آن که داوطلب دیگری مبالغ بیشتر بپردازد یا شکایت رعایا از حد بدر شود و غیره ) (مقاطعه = استانداری) .  
مَالِ الْيَطَاقِ: طاقت فرسا، خارج از حد تحمل، توان فرسا.

مَأْوَاءُ النَّهْرِ: ( نام خاص سرزمین واقع در آن طرف رود جیحون ).  
مَبْسُوطُ الْيَدِ: گشاده دست، آزاد، ( فاعل یا وکیل ) مختار، با دست باز، ( نماینده ) تامّ الاختیار.

مَتَفَرِّقُ الْخِيَالِ: پریشان حواس، پریشان خیال، ( کسی که فکروش متوجه امور گوناگون و مطالب پراکنده است ) .

مَجْهُولُ الْجِسْمِ: مجهول المكان، نامرئی، ناپیدا، ( کسی که مانند متواریان خود را نشان نمی‌دهد ) .

مَجْهُولُ الْحَالِ: دارای حالت‌هایی مبهم، ( کسی که وضع روشنی ندارد ) .  
مَجْهُولُ الْمَالِكِ: ( مال غیر منقولی که صاحب آن شناخته نیست ) .  
مَحْمُودَةُ الْخِصَالِ: خوشخو، پسندیده خو، خوش اخلاق، نیکوسجایا، نیک خو، به منش، دارای عادات حسنه.

مُدَارٌ إِلَيْهِ: مِلَاك، ضابطه، جهت حرکت و گردش ( جهتی که گردش کارها به طرف آن است )، ( مُدَارٌ عَلَيْهِ: مرجع و محور ) .

مَدْمُومَةُ الْمَبَانِي: دارای اساس ناپسندیده، با زیربنای بد، بداساس، بر اساس ضوابطی نکوهیده.

مَرْضِيَّةُ الْأَفْعَالِ: خوش رفتار، پسندیده کردار، نیکوکار.  
مَسْكُوتٌ عَنْهُ: بخاموشی برگذار شده، ( بَعْدُ ) بفراموشی سپرده.



مَسْلُوبُ الْمَنْفَعَةِ: بی سود، غیر قابل انتفاع، به بیهودگی و بطالت سپرده شده. (شخص یا ملکی که فایده‌ای بر آن مترتب نبود).

مَسْمُومَةُ الْمَذَاقِ: دل زده، از ذوق و حال افتاده، (کسی که ذائقه‌اش مسموم شده و از هر خوردنی و نوشیدنی زده شده).

مُشَارَالِيهِ: اشاره شده‌باو، (شخص) مورد سخن، مورد اشاره.

مُشَارَالِيهِمَا: (آن دو نفر) مورد سخن، (دونفری که از آن‌ها یاد شد یا بنحوی بدن‌ها اشاره شد).

مَعْرُوفُ الْأَسْمِ: نامور، نام‌آور، نامبردار، نامی (کسی که نامش را همه می‌دانند)، (کسی که نامش شنیده می‌شود ولی ...).

مَعَ هَذَا: با این همه، با این وصف، با وجود این.

مُنْتَهَى إِلَيْهِ: آخر، پایان.

مُنْشَعِبُ الْأَحْوَالِ: پریشان‌حواس، دارای خیالات گوناگون، فاقد حواس جمع (مثل: مُتَفَرِّقُ الْخِيَالِ).

مَنْ صَمَتَ نَجِيًّا: کسی که خاموشی گزید نجات یافت (سکوت وسیلهٔ خلاص و رستگاری است).

مَوْقُوفُ الْحَوَالِ: (ملکی که درآمد ندارد یا به‌صورت مالیات نمی‌دهد و حواله‌ای هم طبعاً "از محل درآمد آن صادر نمی‌شود).

مُومِي إِلَيْهِ (= مُشَارَالِيهِ) مورد ایماء (اشاره) قرار گرفته، (مومی—

الیه و مشارالیه صفت اند: شخص مومی الیه، شخص مشارالیه. ولی می‌توانند بجای اسم ذکر شوند در این صورت ضمیر محسوب میشوند: مشارالیه گفت:

... مومی الیه اظهار داشت: ...).

حرف: ن، و، ه، ی

نَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ: پناه می‌بریم به خدا.

وَادِيٌّ غَيْرُ ذِي زَرْعٍ: وادی زراعت‌نشده، (وادی = زمین زراعتی که قبلاً

بستر رودخانه بوده).

نَفَثَةُ الْمَصْدُورِ: خِلَطِ سَيْنَهٗ مَرِيضٌ مُبْتَلَى سَيْنَهٗ دَرْدٌ - آه و افسوس و سخنی که باعث تسکین خاطر گوینده باشد .

وَارِثٌ بِالِاسْتِحْقَاقِ: ارث برندهٔ قانونی و بحق و بجا .  
وَالْحَالَةُ هَذِهِ: و در حال حاضر، در روزگار ما، در این عصر و زمان، در این آن، و اینک .

وَادِينَا (ه) وای، چه دینی! دین از دست رفته! به داد دین برسید!  
وَامِلَّتَا (ه) وای، چه مذهبی، چه ملتی! چه نشسته اید که ملت و مذهب از دست رفت .

وَسِيحُ الْفَضَا: جادار، دل باز، با فضای وسعت دار .  
وَعِنْدَ الشَّيْخِ كَتَبَ مِنْ أَبِيهِ مَسْطُورَةً "وَلَكِنْ مَاقْرَأَهَا": در نزد شیخ کتاب هائی از پدرش موجود است که خط کشی ( و جلد و صحافی ) شده اما او آن کتاب ها را نخوانده است ( بجای مَسْطُورَةٌ، مُجَلَّدَةٌ نیز آمده است ) .  
وَغَيْرُهُ: و غیر از او، و جز او، و دیگری، و دیگران .  
وَكَمِ مِنْ يَدَيْ قَبْلَتِهَا عَنْ ضَرُورَةٍ "وَكَانَ مُنَائِي قَطْعُهَا لَوْ امْكُنْ": چه بسیار دست ها که بناچار بوسیده ام در حالی که آرزویم آن بود که اگر بتوانم آن ها را قطع کنم .

وَلَدٌ سِرَابِيهٖ ( ماء خود از الْوَلَدِ سِرَابِيهٖ: فرزند سرپدرش می باشد . یعنی سجایائی که احیانا " در پدر بطور مکتوم موجود است ، در پسر آشکار و ظاهر و منشاء اثر میشود ) ، فرزند خصال پدر .

وَلِكُلِّ جَدِيدٍ لَذَّةٌ: و در هر چیز نوظهور لذتی است . هر چیز تازه ای خوش آیند است .

وَلَيْسَ الْخَيْرُ كَالْعَيَانِ . و خبر حادثه ای آن اثر را ندارد که دیدن اصل واقعه . شنیدن کی بود مانند دیدن ( از امثال سایره ) .

وَلِيَ نِعْمَتٌ: خداوند نعمت ( ماء خود از وَلِيَ النِّعْمَةِ یا وَلِيَ النِّعَمِ = کسی که نعمت یا نعمت های ما از اوست ) .

وَمَنْ لَمْ يَعْشِقِ الدُّنْيَا قَلِيلٌ "وَلَكِنْ لَا طَرِيقَ إِلَى الْوَصَالِ": کم اند

کسانی که عاشق ( مال و مقام و حیات ) دنیا نباشند اما راهی به وصال معشوقه نیست .

هَذِهِ السَّنَةُ : در این سال ، در سال جاری ، امسال .  
هَكَذَا فَعَلَّ وَ تَفَعَّلَ ( یعنی : صرف افعالی که ماضی آن ها بر وزن فَعَّلَ - مانند دَحْرَجَ - یا تَفَعَّلَ - مثل تَدَحْرَجَ - می باشد به همین گونه است ) این جمله در میان روحانیان و علاقه مندان به صرف و نحو عربی ، مَثَل شده است برای مواقعی که می خواهند بگویند :

« سایر موارد مورد نظر نیز به همین شکل یا ترتیب است . »

هَلْ مِنْ نَاصِرٍ : آیا یاری کننده ای هست ؟ ( ماء خود از گفتار امام حسین علیه السلام در لحظات شهادت : هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي وَ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يُعِينُنِي ؟ = آیا یاری دهنده ای هست که مرا یاری دهد و آیا دوست و یابوری هست که مرا یابوری کند ؟ ) .

هَيْهَاتَ ! لَنْ يُصْلِحَ الْعَطَّارُ مَا أَفْسَدَهُ الدَّهْرُ : وای ، هرگز ( طبیب یا داروگر بهبود نتواند بخشید آنچه را که روزگار تباه کرده است .

يَا بَشْرِي ! ای بشارت ، ای مژده ! مژده ( بده ) ، مزدگانی ( بدهید ) !  
يَا مُسْتَشَارَ الدَّوْلَةِ وَ مُشَارَ الْمَلَّةِ یا حاکم التَّوْبَةِ وَ حَاوِيَ الرَّتْبَةِ ، أَنْتَ مِنْ إِسْتِرَاحٍ فِي التَّوْبَةِ وَ التَّرْشِيزِ وَ أَبَاحِ تَارِكِ الشُّورِ تَبْرُقَد قَامَتِ الْمَلَّةُ فِي طَلَبِ تَارِهِ وَ إِحْتِاجِ الدَّوْلَةِ إِلَى مُسْتَشَارِهِ عَلَيْكَ بِتَمْهِيدِ الْآيَاتِ ( الاسباب ) لتغسيل الدَّوَابِ : ای رایزن و مستشار دولت و طرف مشورت ملت ، ای که دارنده حکومت شهرستان « تربت » و صاحب رتبه و مقام هستی توئی آن کس که استراحت کرد ( جا خوش کرد ) در تربت و ترشیز و خون همه اهالی ترشیز را مباح دانست . اینک ملت بخونخواهی قیام کرده ، دولت نیز به مستشار خود نیازمند شده است . بر تو است که بفراهم کردن ترتیبات بازگشت ( اسباب و لوازم ) بپردازی ، به منظور شستشو و نیکو داشت اسب ها و سایر حیوانات .

يَا مُقَوِّمَ الدِّيَّانِ وَ مُقَدِّمَ الْأَقْرَانِ ! يَا لِسَانَ الدَّهْرِ وَ حَسَانَ الْعَصْرِ ! یا

ناموس الدیار وجاسوس الدربار! حی علی دیوان العدل و هیء له میزان العقل، ان قصدک ألق جسدک فاذا "هی حیة تسعی: ای کارشناس و مقوم دیوان عدالت، ای پیش افتاده از دوستان و اقربان، ای زبان روزگار و حسان ( = شاعر حضرت رسول ) این عصر و زمان، ای که همه تو را چون ناموس خود حفظ می کنند و تو از این موقعیت سود جسته، برای دربار جاسوسی می کنی. بشتاب و بسوی دیوان عدالت باز آی، و برای آن همچون ترازوی عقل و خرد باش. و اگر قصد تو کرد جسد خود را ( بروی زمین ) بینداز تا ناگهان همچون مار، به این سو و آن سو رهسپار گردد (قسمت آخر عبارات عربی = فاذا "هی حیة تسعی: ناگهان آن را ماری می بینی که به این طرف و آن طرف می خزد - ماء خود از آیه ۴۱ سوره طه درباره عصای حضرت موسی است ) .

یا من لا یقبله البلاد و یلعنه العباد: ای که شهرها و کشورها ( یا ایالات و ولایات ) او را بخود نمی پذیرند و بندگان خدا بر او لعنت می برستند .

فهرست اعلام مندرج در « رسالهٔ مجسّديه »	
بتصريح اسم ، صفت ، سَمَت ، کنایه و غيره	
صفحه	
۷۹	آب شاه :
۸۷	آب كُوج :
۷۶ ، ۷۵	آخرت :
۸۳	آدم :
۲۳ ، ۲۱	آذريابجان :
۸۷	آسمان :
۴۰	آسيا :
۸۸ ، ۸۶ ، ۸۴	آفتاب :
۵۶ ، ۵۵ ، ۵۴ ، ۵۳ ، ۲۶ ، ۲۴ ، ۲۳	آقا ( = مستوفى الممالک ) :
۰۸۵ ، ۷۶ ، ۶۸ ، ۶۲	
۵۲	آقا جناب :
۴۷	آقا سردار :
۸۵	آيت نهی :
۸۸	ائمه انام ( مزار ) :
۴۳	ابوالحسن خان ( ميرزا ) :
۸۶	ابوبکر ( ديپاچهٔ كتاب )
۹۹	اردوى همایون :
۹۹	ارس :
۳۷	ارض ( کره ) :
۵۹ ، ۴۵	ارگ :
۳۴	اروپا :

۴۸	استرآباد :
۹۷ ، ۳۳ ، ۲۸	اسلام :
۸۲	اسماعیل ( حاجی آقا ) :
۵۴	اسماعیل خان خزانه دار نظام :
۷۰ ، ۶۶ ، ۳۸	اصفهان :
۸۵	اعتضاد :
۵۶	اعتضاد الدوله :
۳۶	اعتماد السلطنه
=	( = حاج علی خان )
۵۴ ، ۹۱ ، ۹۹ ، ( ر.ک . شاه ، پادشاه )	اعلی حضرت شاهنشاهی :
۵۴	افاغنہ :
۷۲	افشار ( تاجر ) :
۶۵	افشار بیگ :
۳۳	افغان :
۹۹ ، ۷۴	افغانستان :
۷۴ ، ۵۴	افغان ها :
۹۶ ، ۹۴	اقبال الدوله :
۲۱	اکفی الکفات (=مستوفی الممالک) :
۱۷ ، ۷۵ ، ۸۹ ، ۹۹ ، ( خدا و غیره )	الله :
۴۲ ، ۴۰ ، ۳۹	الله یار خان :
۴۴	الوند :
۴۲ ، ۳۹	امیر حسین خان ایلخانی :
۶۳	امین صره هما یون :
۵۷	انبیاء علیهم السلام :
۷۴	انزلی ( مرداب ) :
۹۲ ، ۷۳ ، ۵۵	انگلیس :

۴۹	اوشید خان :
در غالب صفحات	ایران :
۳۶	باب :
۲۶ ، ۲۳	بابا :
۸۷	بارگاه قدس :
۷۹	باغ فردوس :
۵۲	بابیه :
۴۱	بخارا :
۴۲	بسطام :
۹۲	بغداد :
۷۴ ( در جز )	بندرجز :
۴۵	بنی لام ( عشیره ) :
۸۸	بنی آدم :
۸۳	بهشت عدن :
۲۶	بی بی :
۴۴	بیستون :
۱۸ - ۲۱ ، ۵۲ - ۵۸ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۸	پادشاه :
۷۱ ، ۷۳ ، ۷۵ - ۷۷ ، ۸۲ ، ۸۴	
۸۵ ، ۹۰ - ۹۳ ، ۹۵ - ۹۹	
۵۱ ( محموده الخصال ، قراگوز لوو غیره )	پارسا ( شخص ) :
۳۳	پاریس :
۵۳	پاشا :
۳۰ ( خدا ، خداوند ، الله وغیره )	پورردگار :
۴۵	پشتکوه :
۳۳	پطرز بورغ :
۴۶	پهلوان ترسو :

	پیرو بی بضاعت : (= غلام حسین ۴۸
	خان سپهدار )
۶۹ ، (میرزا عیسی)	پیشکاردار و الخلفه :
۳۳	تاتار :
۸۱	تربت :
۸۱	تُرشیز :
۳۳	تُروک :
۴۰	تُروکستان :
۴۲ ، ۴۰ ، ۳۳	تُروکمان :
۲۷	تَشیع :
۶۹	تَلِّ عاشقان :
۹۲	جامد :
۷۸	جَبُروت :
۴۴	جلیل وند :
۷۵ ، ۷۲	جماد :
۸۷	جناب اجلّ (= مستوفی) :
۲۴ ، ۳۱ ، ۳۹ ، ۵۲ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۷	جناب آفا (= مستوفی) :
۸۸ ، ۸۶ ، ۸۵ ، ۷۷ ، ۷۱ ، ۶۸ ، ۶۷ ، ۵۸	
۸۳	جَنّت خُلد :
۷۷	جَوشقان :
۴۴	چَمچال :
۸۱	حجاز ( لحن ) :
	حرملة ( = حرملةء عصر ، =
۸۶ - ۸۹	حرملةء ملعون ) :
۹۶	حروف تَهجّی :
۳۸ - ۴۰	حسام السلطنه (= سلطان مراد میرزا) :
۵۰	حَسّان :



- حسن (ال .) (=پدر مستوفی) : ۷۷، ۲۰  
حسن (میرزا حسن عاقل) : ۲۳  
حسین آباد : ۸۸  
حسین (میرزا حسین باقرخان) : ۴۳  
حضرت ( اقدس همایونی ،  
ملوکانه ، همایونی و جزآن ) : ۵۷، ۵۹، ۶۰، (شاه ، پادشاه و غیره)  
حق ، حق تعالی : ۴۸، ۵۷ ( خدا ، خداوند ، الله و  
اسماء دیگر ) .  
حیدرقلی خان سهام الدوله : ۴۲  
خاتم (هجرت حضرت - ) : ۸۸  
خارجہ (امور ، دول و غیر آن) : ۲۸، ۷۸  
خجسته تقریر (=رسالهٔ مجدیه) : ۸۸  
خدا : ۱۷، ۳۶، ۴۱، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۶۷، ۷۱  
۷۵، ۷۹، ۸۷، ۹۳، ۹۹ (خانهٔ خدا)  
خداوند : ۴۹، ۵۹  
خراسان : ۳۹ - ۴۲، ۷۰ ( حاکم خراسان )  
خزینہ دارلو : ۷۶  
خلاقِ عالم : ۳۳ (=خداوند ، رحمن ، رحیم )  
خمسہ ( ولایتِ خمسہ ) : ۳۹  
خمسۂ مسترقہ : ۳۸  
دارالِخلافہ : ۳۹، ۶۹، ۹۹ ( ر . ک . شهر ،  
طهران و غیره )  
دارالصدارہ : ۸۲  
دارالفنون : ۸۰  
داخلہ : ۷۸  
داود (جوشن داودی) : ۸۸

دبیر، دبیر فراهان :	۶۸، ۸۶، (حرمله و غیره)
دربار :	۶۱، ۵۰
درجز :	۳۹، ۴۰، ۴۲، (بندر جز)
دروس :	۷۹
دنیا :	۷۵، ۷۶، (الدنیا : ۷۸)
دولاب :	۳۰
دولو :	۸۰
دهن باز (= میرزا عیسی) :	۶۸
دیوان، دیوان بلخ :	۴۶، ۴۹
دیوان خانه، دیوان عدل،	
دیوان عدلیه :	۴۳، ۴۸، ۴۹، ۵۰
ذوالفقار :	۲۶
ذوالکفل نبی :	۸۸
رُبْع مَسْکُون :	۷۲
رَحْمَن (الرَّحْمَن) :	۱۷
رَحِیم (الرَّحِیم) :	۱۷
رستم (کمندرستمی) :	۸۸
روزنامه اخبار ایران،	
روزنامه ایران :	۶۵، ۶۷
روزنامه گموک ولایات :	۸۰
روزنامه شرقی :	۹۲
روس، سفارت روس، روسها :	۲۳، ۳۸، ۴۰-۴۲، ۶۴، ۷۳، ۷۴
روم :	۳۳
ری :	۸۵
ریاست بی حرکت	
( = مستوفی الممالک ) :	۱۷، ۷۳

رئیس، رئیس کل (= مستوفی) : ۴۰،۳۹،۳۵،۲۹،۲۸،۲۲،۲۰،۹۷

۹۷،۸۴،۸۲،۷۷،۷۵،۷۲،۵۲،۴۳

رئیس بوالفضولان ( = میرزا ) ۸۸،۸۶ ( حرمله، حرمله، عصر، دبیر

محمدحسین دبیرالملک ) : دبیر فراهان و غیر از این ها ) .

۴۲،۴۰،۳۵،۳۰،۲۸،۲۳،۲۲،۲۰

ریاست کلیه

( = مستوفی الممالک ) : ۷۳،۷۱،۶۴،۶۰،۵۳،۵۲،۴۹،۴۳

۹۷،۹۲،۷۷،۷۶

زبان بسته (= مستوفی) : ۶۸، ۶۵

زکّی ( میرزاکّی ) : ۳۸

زمین : ۳۶، ۲۳ ( ارض )

زوراء ( روزنامه زوراء ) : ۹۴، ۹۲، ۷۴، ۳۸

زهاب : ۴۴

ساریان معروف

( = محمدرحیم خان علاءالدوله ) : ۸۰

ساری اصلان قمچی کش : ۸۵

سبعه ( محالّ سبعه ) : ۳۸

سپهدار (= غلامحسین خان ) : ۴۸

سپهسالار (= میرزا محمد خان ) : ۶۸

سدره : ۲۴

سردارکل (= عزیزخان مکرّی) : ۵۳

سعدالدوله ( حاج قنبرعلی خان ) : ۲۱

سگ وند : ۴۴

سلطان ( ماه سلطان خانم عیال مرحوم

علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه ) : ۸۰

سمرقند : ۴۱

- سہام الدولہ (حیدرقلی خان) : ۴۲ ، ۳۹  
سید درجہای : ۳۰ ، ۲۴ ، ۲۳  
سید الشہدا علیہ السلام : ۷۹  
سید محمد باقر جمارانی : ۲۶  
شاہ (= ناصر الدین شاہ ) : ۹۰ ، ۷۰  
شاهرود : ۴۲  
شاهزادہ (= فیروز میرزا  
نصرت الدولہ وزیر جنگ ) : ۴۷  
شاهنشاہ : ۴۹ ، ۶۴ ، ۶۶ ، ۷۰ ، ۸۷ ، ( شاہ ،  
حضرت ملوکانہ )  
شجرہ ممنوعہ ، شجرہ گندم : ۸۳ ، ۸۵  
شریف (= حاج شریف خان ) : ۸۱  
شَطَّ العَرَب : ۴۵  
شفیع ( = حاج میرزا  
شفیع شیرازی ) : ۳۲  
شمیران : ۶۷  
شووتیز ( = ترشیز ) : ۸۱  
شہر (= طہران ) : ۷۶ ، ۷۷ ، ۹۷  
شہر آشوب ( میرزا محمد  
حسین دبیر الملک ) .  
شیخیہ ( مذهب شیخیہ ) : ۲۷  
شیرین : ۸۲  
شیرین و فرہاد وحشی : ۸۲  
صاحب (= حضرت صاحب الامر ) : ۲۶  
صدارت پناہی  
( = مستوفی الممالک ) : ۸۵  
صَفْوِیہ : ۵۴

- ضَحَاك : ۹۲
- طَبِيعَت : ۸۵ ، ۸۴
- طَوْر ( = كوه طَوْر ) : ۵۰
- طِهْرَان : ۶۷ ، (شهر، دارالخلافة وغيره)
- طَهْمَاسَب مِيرْزَا
- ( = موءيد الدوله ) : ۲۱
- ظُرَائِف و لطَائِف ( = تاء ليف
- شاهزاده هندی اقبال الدوله ) : ۹۴
- عَالَم : ۷۵
- عَالَمِ امْر : ۸۵
- (حضرت) عبدالعظيم عليه السلام : ۲۳
- عَنْبَات عالیات : ۹۱
- عُنْمَانِي (بلاد، دولت، قرانطين) : ۲۳ ، ۳۸ ، ۷۴ ، ۹۱
- عَجْمَسْتَان : ۹۴
- عِرَاق : ۴۸
- عِرَاقِ عَجْم : ۴۴
- عِرَاقِ عَرَب : ۹۱ ، ۴۴
- عِرَاقِيْن : ۴۳
- عَرَب ، عَرَبِسْتَان : ۹۱ ، ۳۳
- عَزَّتِ دَوْلَت ( = عزت الدوله
- خواهر ناصرالدين شاه ) : ۵۶
- عَزِيز ( = عزيز مصر، خدای
- عزيز، عزيزخان مكرى ) : ۵۳ ، ۴۸
- عَزِيزْخَان سَرْدَارْكَل : ۵۳ ، ۵۲
- عَقْبِي : ۷۶
- عَلِي ( = حضرت امير موء منان ) : ۲۶

- علاء الدوله : ۴۶  
عماد (شيوه عماد ،  
امامقلی میرزا عمادالدوله) : ۴۴ ، ۴۵  
عندلیب (عندلیب الدوله) : ۶۵  
عیار (=مُعیر الممالک) : ۷۹  
عیوق : ۸۳  
میرزاعیسی : ۴۶ ، ۶۷ ، ۷۱ ، ۷۷ ، (پیشکاردار الخلافه)  
عین الحیات : ۸۶  
غیبت کبری : ۹۸  
فخر بنی آدم  
( = حضرت خاتم النبیین ) : ۸۸  
فرانسه : ۵۵ ، ۶۴ ، ۷۴  
فرح زاد : ۶۹  
فُرس : ۳۳  
فرهاد : ۸۲  
فرهاد میرزا : ۲۱  
فقه طهمااسب میرزا مؤید الدوله : ۲۱  
فقه مؤیدی : ۲۲  
فیروز میرزا : ۲۱  
فیلی ( ایلات فیلی ) : ۴۵  
قادر ذوالجلال : ۲۵ ، (خدا ، رحمن ، رحیم ، عزیز و  
اسماء دیگر )  
( حضرت ) قائم عجل الله فرجه : ۸۷  
قبحاق : ۴۰  
قبله : ۲۳  
قحط عام ( = سال های  
۱۲۸۶ تا ۱۲۸۸ ) : ۹۸

۶۴	قَواکوزلویها :
۳۸	قزویں :
۶۲ - ۵۹ ، ۵۴ ، ۵۳ ، ۲۱	قُشون ( = نظام ) :
۴۴	قُصر شیریں :
۳۸	قُفقاز :
۴۷ - ۴۵	قورخانه :
۸۸ ، ۸۵ ، ۷۳ ، ۶۰ ، ۵۸ ، ۵۶ ، ۴۵	قوٚه کاذبه ( یحیی خان
	برادر مرحوم حاج میرزا حسین خان سپهسالار ) :
۵۳	قهرمان (=میرزا قهرمان امین لشکر) :
۸۴	قیامت :
۶۹	کُتبه کرام (=کراما "کاتبین )
۶۹	کرامُ الکاتبین :
۸۷	کرج :
۹۱ ، ۲۱	کردستان :
۱۹ ، ( پروردگار ، خدا ، خداوند ،	کردگار :
عزیز ، الله )	
۵۸	کرمان :
۲۹	( آقا ) کریم شیرهای :
۳۹	کلات :
۷۲ ، ( رئیس کل ، ریاست کل ، زبان	کلوخ استنجاہ :
بسته و جزاین ها )	
۴۳ ، ۴۲	کیومرث میرزا :
۷۸	گرمروڈ :
۸۲ ، ۸۰	گمرک خانه :
۹۸	(رودخانه) گنگ :
۷۹ ، ۳۸	گیلان :

- لاہوت : ۷۸  
لسانُ الملک : ۸۶  
مارخوش خط و خال  
( = امامقلی میرزا عماد الدولہ ) : ۴۴  
ماوراء النہر ( = ترکستان ) : ۴۵  
ماہِ مُنْقَش ( = عماد الدولہ ) : ۴۴  
متجاہری مخمور  
( = اعتضاد السّلتنہ ) : ۷۹  
متشابہات : ۸۸  
مجدالدولہ : ۳۸  
مجلسِ عدلیّہ : ۴۸ ، ۴۷  
مُحکّمات : ۸۸  
محمد حسین خان قاجار : ۶۶  
( حاج ) محمد رضا : ۴۳ ، ۳۹  
محمد شاہ : ۹۹  
( میرزا ) محمد قوام الدولہ : ۳۸  
محمودۃ الخِصال ، ۶۴ ( قراگوزلوہا )  
( = محمود خان ناصر الملک ) :  
مُحیطِ شرقی : ۳۷  
مرشد طریقِ حقیقت ( = مستوفی ) : ۵۶  
مُرو : ۸۲ ، ۴۹ ، ۳۸  
مُستشار الدولہ : ۸۱  
مستوفی دواب ( = مشرف  
دواب ، وزیر دواب ) : ۳۵  
( میرزا ) مسیح : ۴۳  
( میرزا ) مسیح ثانی  
( = حاج محمد رضا ) : ۴۵



- ۳۹ : مشهد :
- ۹۸ : معاد :
- مُعاوَنُ المُلک
- ۸۷ ، ۸۶ ، ۵۳ : (=میرزا عباس قوام الدوله) :
- ۵۲ : مَعزّ الدوله (= بهرام میرزا) :
- ۳۳ : مغول :
- ۵۰ : مقوم دیوان (=میرزا اسدالله خان) :
- ۸۷ : مَلّاءُ اعلیٰ :
- ۲۶ : مَلّا زین العابدین جهرمی :
- ممالک مُحروسه ،
- ۹۹ ، ۹۸ ، ۹۲ ، ۸۳ ، ۳۱ ، ۲۳ ، ۱۷ : ممالک ایران ، ممالک :
- ۹۱ : مَوادّ عَشْرَه :
- ۵۰ : موسی (=حضرت موسی) :
- ۸۵ ، ۶۸ ، ۶۷ : (میرزا) موسی :
- مویّ الدوله (=طهماسب
- ۲۳ : میرزا حاج قنبرعلی خان) :
- ۵۹- : میدان مشق :
- ۹۹ : میرشکار :
- ۵۴ : نادرشاه :
- ناصر (= محمد ناصر
- ۸۰ : خان ظهیر الدوله) :
- ۹۸ : نردبان آسمانی :
- ۹۸ : نَشاءٌ اُخریٰ :
- ۳۲ : (حاج میرزا) نصراله گرانی :
- ۹۳ : (میرزا) نصراله خدا :
- ۷۷ : نطنز :
- نظاره (= عندلیب الدوله عیال
- ۶۵ : محمد تقی خان افشار) :

۶۴، ۶۰، ۵۵ - ۵۳، ۵۱	نظام (=قشون) :
۴۴	نواب والا (=عمادالدوله) :
۴۹	نور محمد خان ترکمن :
۹۹	نیکلای اول امپراطور روس :
۶۲، ۵۹	وزارت جنگ :
۹۳، ۷۸	وزارت خارجه :
۷۹، ۶۷، ۶۵	وزارت علوم :
۷۰، ۶۲، ۵۳، ۵۱، ۳۶، ۳۳، ۳۲، ۳۰	وزارت مالیه :
۹۴، ۹۳، ۴۵	وزیر امور خارجه :
۶۱ - ۵۹، ۴۷، ۴۶	وزیر جنگ :
۴۶، ۵۴	وزیر فیروز جنگ :
۴۷ (سپهدار)	وزیر عدلیّه ایران :
۸۹، ۶۶، ۶۵ (اعتضاد السلطنه)	وزیر علوم :
۶۲، ۶۱، ۵۹	وزیر لشکر :
۹۷۵، ۷۰، ۵۱، ۴۴ ( رئیس کل ، ریاست کل و جز این ها )	وزیر مالیه :
۴۲	وکیل الملک ( اول ) :
۵۸	وکیل الملک ( دوم ) :
۲۸، ۲۳، ۲۲	ولّی عهد :
۳۱	( میرزا ) ولّی نوری :
۹۹، ۵۵	هرات :
۵۰	هرون :
۹۶، ۵۴، ۹۶	هند ، هندوستان :
۹۶	هندی ها :
۵۰	یدبضا :
۳۸	یزد :

- ۱۳۱ -

۲۲	یزدان :
	یَلِ تَوسا
۴۷ ، ۴۶	( = جهانگیر خان ارمنی ) :
۹۸	یَمَن :
۵۴ ، ۵۳ ، ۴۸	یوسف :
۹۲ ، ۶۵	یوسف آباد :

